

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

نام کتاب: ابواب الجنان - جلد دوم

مؤلف: واعظ مرعشی

موضوع تألیف: ۲۳۲۹

شماره: ۲۲۱۷

شماره دفتر: ۲۲۱۷

۲۲۱۷

بازرسی شد
۳۹ - ۲۷

خطی - فهرست شده
۲۲۱۷

۱۸۸

جلد ثانی ابواب الجنان

بازدید شد
۱۳۴۰ - ۳۰

جلد ثانی ابواب الجنان

۱۸۱

بازدید ۱۳۴۰

بازدید شد
۱۳۸۱

بازرسی شد
۳۹ - ۲۷

کتابخانه مجلس شورای ملی	
نام کتاب	ابواب الجنان
مؤلف	واعظ مرعشی
موضوع تألیف	
شماره	۲۳۲۹
شماره دفتر	۲۲۸۹۷
۲۲۸۹۷	

کتابخانه مجلس شورای ملی
۱۲۹۱۲

۲۲۱۷

بسم الله الرحمن الرحيم
 زلال مانی که از سر چشمه نازل بکمال زبان جاری و بوستان جانفرازی بین
 وایان بان ایاری تواند شد چنانچه بود جز و شای خداوندی حلت خطمت و حلت
 نعمت که سلطان روح را در ملک بدن ممکن ساخته بر جا بر لبش غبار بود بکمال
 و در حق را محو شتی دل بر کردن انداخته سر رشته تدبیر معاش و معاد در کف چنانچه
 اجزا و جو در شمع بنیاز برشته عمرو زنده گانه شیرازه کرده سودا را در اعطای اعلان بر
 نولدن کتاب معرفت روشن مرسد و مرآت قلوب عباد را بر کف سیدها بسته
 جبهه آرم صور حقایق بصیرت فکرت از رنگ غفلت مریدان در جرایخ دل فروز
 سخن را در مشکوه دهن و فتنه کربان و روح قوت با طقه و شعله بیان از کافیه
 فضا و انعام اوست و مخالف فتنه ظاهر از کشتن نامه برکت و حفظ شکوفه لفظ و
 معنی با تمام باغبان الهام و ملامت سخن سخن را با کشتن دل سوز را از کفرت زبان
 کشته بر جبهه ظاهر که در غایت انان غفلت مریدان و آب صفای دل نشین بر سن
 نفس و دل و سخن از جام رکاب عین حقاقت بر آورده کشتن حسن اعتقاد
 بان سیراب مرکب دانه ترک شعلای دهر چشم بین را در کده وی سر بر آورده عالم امان
 در دیده اهل نظر کشتن کرده آت و تات آتش را بر ست فراقم بدن کشته کشته
 بذائق طبع سخن نهان از غائب کلمه و کلام از لحن با آورده و کاتب قدرتش
 کاغذ روز را تا صبح و صوره افشای کشته خیمه شرمی کذا فی طبع سخن
 همایون دست و پا کافیه نام با تمام ناس معاش مرقوم مرسد و در پیش حاکم
 اسایش و در و اس هائیکه ناس برده زبور رطله
 کشتن از مظهر مشک فرائض خواب
 و غزان و مهاب و فصل از کتاب قدرت اوست که صفتش در سحرها و نر اسبها

دست آید شفق و فلق ارسته سوره غلت لیل در دهن کشته است و زلف در درو
 از توانی شود و بنین چپ چپ بخته خاد حرمات لیل در دهن کشته بود شیده بقیه کرس
 چشمه سیراب سیراب داده و طاق بر در فکرت را و سیمه کبود نهاده لسترن صبح
 در کشتن مراد را چرخ فصول را بجه کفک ار جبر بار قدرت اوست و در کرس ماه و
 زینق مهر را در کرب لیز خور سحر نازکی از آب حلت اوست در ساحت مکان بنای
 از اخلاص و عمارت بمصالح نذایر ابداع معمار او نموده و کشتن از مننه و دور را خرق نیک
 سنین و مشهور باغبان مشیت او فرموده و در خط فتنه طفلان تو امان روز و
 شب را از دوشما کشتن مهر و ماه شبر نور داده و معلوم شغفتش کوهان عقول
 و ادانی بنز لقم را در کشتن عالم کتاب کجریه در پیش نهاده کمال چپان کشتن
 از مظهر کون کون بدایع صنع او هر یک با غنیت و کمال راه معرفت را بر طبع
 حیرت از نور ظهورش مرال را بر جرایخ باز پر زور معرفت را بر سنگ شیشه و نخل
 ظهور قدرتش را بر خار ریشه زمر لطف و شفقت که مانند کمان بی نام و نشان
 فاعفوا الی الله کفایت حیات خود خوانده زمر کبریا و عظمت که او را عقول خاک را کون
 فصول را بد و برایش بالقراب و رب الارباب از ساحت معرفت کنه خویش را
 کعبه قریش از ان دور تر است که حلق و عواقب با وضیق توفیق شفیق
 طی طریق عشق ان تونند بخود و ایوان استنایش از ان رفیعتر که کران
 خزان خاک دامن کبر عالم غفلت می مسد و سبک و شمع غناست او از ان معبود
 تونند و وضیق توفیق ان راه بی پایان و کلمه و سبک این ایوان سعادت دنیا
 که نواند بود جز اوست و ابتاع اگر نسبت سر مایه بی رقص میانی
 مایه ازادی عالمیان نیک و پوی بر پیش کفتوی تخت جرم با دراموشی
 حدیث مهر بنو قش نام سلیمان مهر با موشی بر لب نهاده قلم انکشت قرنهاش
 بد و بر خدا را چون فرص ماه خط کشیده و لغبان نبیبت عصار کلمه سلیم ابرق
 تیغ جهان کشتیش بغار سنان در خزنده آواز حسن بوسه اگر صحبت کشته
 شبنم در خطبش با طراف عالم ندوید و نسیم نفس عبور اگر بکوه لاله اوصاف

۴ نوید سبب چات اموات کردید مهر تابان از بی سببی تن چون جانش سر قدر بر
 خلعت افراخته و ماه نورالنبی خم بر در مبارکش در عالمش را ایضا خسته کران قدر
 که تا از جهان پاک با عالم خاک نهادیشت چون کس در چون طاق کس در میم
 شکست و الاثاتی که تا علم نورش بر چهره ظهور کرده بر بار خواست شعله
 دین مجوس از ضعف چون تشکده فارس فرو داشت از کلین کاس خاتش حسن
 خلق یک کل است و از کشتن عز و جلالش شب معراج یک سبیل نظر ممت
 بندهش بر سر کج و مایل هرگز بخواند و یا نبرد اخسته و تحمل جسم ارجمندش
 عالم خاک را اصلاح یسر بریندشته آخر چراغ و دمان او بر پیشانی
 شمعان محشر سر شمع زلال صدق و صفا حضرت آقا سر ابو القاسم محمد مصطفی
 صلی الله علیه و آله و سلم از آب و در شمرنده هفتاد و یک پشته بر کوه شمع
 خواهریت کردار تا نسیم خلق جان بخشش تو در عالم دزد خواست از دلهای خبا
 غلت انگار از بی نظاره آینه شرع انورت هر سلسله فادند از دل تا زبان افرا
 ساید تا از کبر مس مقدمت محو شد از غلات گشت نهان در پس پرور
 و بعد از سروری چنین وحی انجاء و مان افقاب که مرز نماند بود جز نکستی
 نورش است که این منصب والا از جبین او اشراف طبع است و تیغ زبان جان
 حکمت کتاب الهی رشته شهادت مستقیم و اهی معاندان او را قاطع میدان سخن
 از شمع زبان مدح سرایان او چراغان است و بساط هستی از کعبی گوگون
 ذکر فضایل از هدافزون او کلر زبان از کتاب مردانیکش در چهر یکایست و
 اثبات جان فشانیش نکته لافتر یک کتاب از شمع و چراغ سنان و سیفش
 سر از دین و ایمان رو داشت و از آب و موار خنجر و گرزش و خضامن
 و امان کشتن از شهد شهادتش تلخی مرکب در مذاق جانها شیرین و از جود
 دیدار کردیش زنده دلاان مرده نفس باز پسین رهبر که از اطلاق دنیا
 ببول عهد را بر اشراف داده و سروری که در راه خدا بر سر و دشمنی با
 نهاد و ششدهی که بر تخت حکومت بنشیند ن خاتم سلطنت کرده و دین بنای

۴ که جبهه چهار اموات قلوب از نفس هدایت اشراف عیسوی بر آورده عاقلان ذکر با به اعتلار
 از دوش مبارکش به خطی معراج رسیده والا ایضا که زور کند و عایش افش عالم
 تاب را از راه رفته و در بر گردانیده صفت شکنی که از حسرت ضرب دینش بر
 تن دشمن زخمها را دمان باز ماندی عدد شکنی که حله زهر که ارش جان خصم را کمر
 بمرکت تن پاکش نندی کوه جفتش از ان کران بهار است که جوهری قیاس
 بمیزان نظر قدر شناس تولد سجده و عرصه مدارکت از ان از مجموع دلائل
 بر ارمین امانش از ان تنگ فضا تر است که شبهه در ان تولد کعبه سخن معنی
 طراز از افرا حق مد بخش عاجز و شرمند است و قدم مد عاید از در تقریر بقا قش از جور
 معانی عرق ریز و سراسر افکنده جز حلال مشکها و سرباب سرور دلهای محظوظ و کمال
 سمندرانش قیاس شاه سید و رضا حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی علیه السلام
 انجمن بخش که هرگز چون نفس گاه یا از کشت پیوند او نهاده از هم جدا
 خطبه را از و سر ستم سر بلند در جهان سکه را بر خویش بالبدن ز نام او کجا
 از کجاء از زوایا طرا و بسته چشم و زنگار مدد و با صمیرش با ریا
 عشو دنیا ر دستش نفع دل بیرون نبرد سپهر زان بت بد چیه بشر خدا
 و بعد از آن حضرت کشتن شرح را با غایت و قلعه دین را با سبیل و کثرت طاعت
 را فلاحی و کشتی نجات را ملاحی و طریق حق را دلایس و بیان شهادت
 خلیل بوستان دانش راستی و جهان افرینش را قیاسی که میتواند نمود خیر و لا
 اظهار و ذریه ابرایشان که انیکریم انما یهدی الله لیلک هب عنکم الذی
 اهل البیت تطهرتم تطهیرا بر عصمت ایشان شهادت بر کج دارد و حدیث
 شریف نقل اهل بیتی گشتن سفینه نوح من کبها بخی و من تخلف
 عنها هوی بر وجوب فیضا و اقتدار ایشان با و از منبدا مفر ما به الله صل
 و سلم و بارک علی محمد با فضل صلواتک و تسلیما نکت و تبرکاتک و عجل
 فرجام و اهلك اعداءهم و اجمعنا تحت لوائهم و احشرنا فی زمیرهم و نقلا

لطاعتهم واعف عنا بعضنا و اغفرنا بحسنهم انك انت العليم السميع العليم
 نعم المولى ونعم النصير باب بعض فضائل ان بخش از تو حمله بخش از ما
 بخش بر چند بستم سزاوار بخشش ما بر تو سزاوار صلح معطف بخشش
 بر تو بخش اگر چه باشد هزار ما بسوز سینه جبرلت به بخشش ما
 که خسته است با لباس غم جگر از بهر طر حسن مجتبی به بخشش ما
 مجوان که نشسته لب آب رحمت ما را نشسته لب کربلا به بخشش ما
 باب دیده ستاد و درد او که در پیغمبری همگی را دو بخشش در
 دوستی با قزو جعفر جوصدا قیم ما را بان دو پیشرو اولیا بخشش این
 نام ما را که با ظم بشو از حیرم این همه با بدانش علم رضا بخشش بر
 دامن تقی و تقی دست ما به این ما را بان دو سرور اهل سخی بخشش از
 حکایت عاقبت کار ما حسن رین حسن اعتقاد به بهای ما بخشش
 شد از انتظار صاحب چشم ما سفید ما را بهر دوری ان مقتدا بخشش
 رین چهارده لب است کی بهر عالم ما را بر خاطر مرکت حد بخشش
 و غفرت شکر بر در ایشان چه سخنان او را با این شکست ارباب بخشش
 کارش تا به روز حد پیش و بر کرم جانش بهین و جسم نادر و او بخشش
باب دوم از ابواب که بر درفش سرافرازند در ایکه خشت است و در بابش
 طالبان کجاست که کبریه است در غنیمت شمرن عمر و زندگانی و حرف کردن این
 در تحصیل سعادت منزل انجمن و سعادت خط ان در تصبیع و تلف و نگار
 مرصوف لکن کج آورد به خلف و آنچه ملایم کلام این مقام باشد و در این باب
 چند مطلب است در شرافت عمرو بنی بهائی ان
 در به اعتبار عمر و غنیمت شمرن ان در غفلت آدم از قدر و
 قیمت عمر تنبیه وی مذکور است و بیان مذاکرات آن

در شرافت عمرو بنی بهائی ان
 در غفلت آدم از قدر و
 قیمت عمر تنبیه وی مذکور است و بیان مذاکرات آن

القدر
 عمر
 در شرافت

این عمر از چهار فصل است و در شرافت مرکت از ان فصول در ذکر مرصوف عمر
 سبیل تفصیل در شرافت عمرو بنی بهائی ان سرستان به جوانی و
 بارستان مایه زندگانی مشغولان وضع دنیا سازی ثبات ثبات معرکه خاکی بازی
 سنگین خوابان دام دم وقت کج رو کران بار کران مطلب بوج هواری سیدگان
 دیو نفس دخل بار کشتن غول بیابان طبل ابله پهلوه کرد لکن کوه چاه بخشش طلب
 هرزه حریان زود بول روز و شب گشته مهاران سبت دل سر بهوایان یاد رکیز
 با طهر سرستان حق تا شناسر قدر مدانان جواهر نفس خشت کردگان حاصل
 سخات سر صحرادانان آجات چه میدانند که هر دم از زندگانی که در میان است
 که بیارث مردنی توان فروخت چه جاش غفلت سر بهوایان و بار کج کوه کانی
 حاصل دنا که در نظر ابد دل و شمعند گل چهل تراز موج سراسر و به بقا تر افش
 برب و تا به یک تر خنک اهل دست کربلا نکردد و عا در نگر باز جان نشود قیمت این
 جنس خنجر و چهار این کومر بی نظیر معلوم میگردد و چون مرصوفها مرز در
 خرم زندگانی بهایا تابداد و برق جاسوز چل در مزع عمری بدل فتال
 طبیان خالق دست از دعا و کشیدند و باران موافق رشته امید بریدند که تر شبن
 نقیض روح کشید و بجای پیشود دست از جان شسته کرده نور نظر جوشع
 سحرورد و رنگ چهره چون کمر شتاب دیده پیر مرد جوهر زبان در دو
 لخت دهکان دمان را نقیض خوش و دیک دماغ با فزون تشنه کی از جوش
 چنین بنایهای خام فروشت استجیل راتبه روزی خواران در کارخانه بدن با تمام سید
 و مستوند فضا شکر لقا از سفید کافور و کفن باض کشید بان بدن سوزان
 چل از بار نفس غلا کشت و پانه عمر را اب بقا از سر که شست که حذر روح خشت
 غفلت از خانه جسم بر فتنه برد و زبان قال دم را بنیان حال سپرد ثاقف غمخیز این
 پس کل نفس الاقدا الموت بکوشش موش خواند و مافران روح را بکشم
 فاذا جاء اجلها لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون سخر خایر

۱ در کت مانند سبلا عرق مرگ بکاش نه بدن سرداوند و مار و مور کور کجی
 فعی طول اندر بکان تن فاند نگاه آذر ظلمت و نور از مهر و نور و معلوم میکرد
 که چگونه کز عرش بکان داشته و چه مفت در بکان از دست کز داشته اسکندر
 که بر عرش حکم داشت در اندم که میرفت عالم کز داشت مدبر نبودش کز و عطر
 ستانند و دولت دهندش و هر نگه دار فرصت که عالم در نیست در پیش
 دانابه از عالم است و چون در میر از عالم باشد که سلطنت تمام عالم بران منوط
 و تحصیل دنیوی و دینی بران مشروط است بر دیش سایه کارانی زندگانی در بهار است
 و هر نفسش شیرازه کتب جسم و جان هر روز نفس کلچیان کلهار طعنه عارضی است
 و هر نفسش خوننده کانی راه باریک تاریک سخت را چراغی امواج و هوشش
 جهت جور از کج پر شود و غرور هر یک سفینه است و سینی و نهوشش
 بر سر صعد بر قصر جهان غامی دانش هر یک زیننه چه کلهای شاد و باغ
 که دران از شرف آثار صانع بدست نگاه میتوان چید و چه در باری
 خوش بشیخ و تمهید که در لغز با سرگشت زبان برشته نفس میتوان
 کشید و در کتب معتبره چنانکه رسد بقا نیز گذارش بافت مذکور است که جامع
 کرامت دینی و دنیوی حضرت سلیمان نبی علی نبینا و علیها السلام به برادر
 کز داشت حرث ان کو که و شمت را دیده کف لقا و فی ابن داود ملک
 عظیم حاصل معنی بن که خدا تعالی پادشاه عظیم پیرداد و کرمیت
 کرده است بادین سخن را کبوش سلیمان رساند از باطلی که بر لغز نشسته بود
 با برادر داشته او را میبرد فرود آمده نزد خوارث رفت و فرمود انما حثت
 الیک لئلا تمنی ما لا تقدر علیه یعنی ببری همین بسوی تو اندم
 که از زدن نمی چیز که بران قادر نیستی بعد از ان فرمود لتسبحوا وحده
 تقبلها الله تعالی خیر مما اوتی ابن داود یعنی هر سینه یک تسبیح
 که خدای تعالی قبول کند از آن بهتر است از آنچه پیر داود داده شد است و

دست

ب

مکش

طریق

دنیا
 در بی بهائی

۸ طریق دیگر این عبادت صمیمه است که لایق ثواب التبتیه میقی و ملک
 سلیمان نفی بر آنکه ثواب یک تسبیح که خدا تعالی قبول کند بهمانند
 و آتش هر سلیمان فانی میشود و ممکن است که هر نفسی از الفاسد
 که سر اسرافانی و بهار پناهی میکند و کبیر بیقیمتی تسبیح جبینی که بر از
 ملک سلیمان است آریسته باشد و هر ساعتی از ساعات عمر مشغول
 چندین نفس و هر شب از در مشتمل بر چندین ساعت و هر ساعتی مشغول
 بر چندین شب از در مشتمل بر چندین سال که برین قیاس از کاف
 و او را در وادعیه و باقی عبادات از فرض و سنت بتفصیل که در سطح یکم
 است و آیه مذکور در هر چه شد پس عمر هر که با این همه تحقیر ثواب و فضل
 توان نمود و بچکان هر نفسی از آن کوی سعادت جبینی توان بود کدم
 پادشاهی بان برابری میتوان کرد هر یک نفس که سرزند از غم بیاد
 دست بان کدام شایه عالم بر آید و نیز هر یک از نعمتهای دنیا و
 مایحتاج و ضروریات آدمی ولی و عوضی دارد که حاجت گذاری وی بان
 میشود هر چیز هر که از ابدلی و عوضی و قایم مقامی نمیتواند بود چنانکه تسبیح
 بهاء الدین به بان آنکرده و گفته است سبحان الله چه کون و نادان است آدمی
 که عمر با بقدر و شرف و جنبی جبینی بیعوض و بخلاف را که اگر مکدم ان را
 بکجهای عالم مشتری بشد بمنفعه و نگاه کرده همه از هیچ از دست داد
 و داغ غنای از این بکجهای ظاهر نماند و چنانکه هر گفته است الله شرف
 منی عمری غفلت له ماعت حمیری بالذین و ما فیها ثم اشتراه بتدبیر
 بلا شمن تلت بد صفت قد خابش ربه یعنی که روزگار را بخیریدار
 نخرم در آمده کفتم بمنفعه و شتم از این دنیا و آنچه در است بعد از این فرید از این تسبیح
 اندک اندک و رفته رفته و بیچ قیمت نداد خاسر و مالک با سودانی چنین
 که فروشنده ان خایب نمائید گردد و صفت دست بهزدن با بیع و مشتری

۹ است در وقت سودا سحر است بخت بد صفتی خالی از لطافتی نیست
 دل مردگان که بزند کافی دنیا دل نهاده اند و رسایه این دیوار گشته بجا صحت
 و افتاد اند همانا نمیدانند که بار عزیمت رسی زود کسل و بی وفا و با انگیزان قدری
 لغایت سبک چیز و بیجا است شفق گون تار یک هستی گرفته است و برقی
 صفت تاحلیوه ظهور نموده فغان پذیرفته فوت جوانیش از شعله صبح عتبات
 ترست و همدل از مالش از دشت شهاب ناپدیدتر امید صحبتش سپیده
 در دل نشسته حبه است و ره رفته افکش با کس چون تار عنکبوت نیست
 گشته است ایام جوانیش چون شهرهای بهار کم زنده گشت و موسم پیریش
 سرور و تراز آفتاب زمستانی کمر صبا حش از گل های صبح نیم رنگ تر و پاک
 طراوتش از قطره شبنمی در یک تر زمان تو خطیش چون رنگ خضه جوف
 و زود کسل دوران سفید مویش مانند صبح کاذب اصل و باطل مدت
 شبایش چون شدت مرض همه پیچیده گردانده و جهند پیریش چون ایام نقیصت
 جمله ضعف ناتوانی سمند تند و لیت باریانه اهل محبت زینت و تار و
 ظریف تر از کرم و بال شب و روز پیوسته در پرواز لهذا عجب بهر سرشت وافر نمینده
 مرکب در زندگانی چند بخار در آیت بابرکات قرآنی حیات نباتات دنیای فانی را
 بهر تمثیل نموده که چند روز بر طراوت و خرقه دار و بعد از آن روز بزمه دمی و
 خشکی میکند از آن جمله در سوره مبارکه که گفت فرموده است که و احزب علم مثل حیو
 الدنيا کما انزلناه من السماء ماء فاختلط به نبات الارض فاصبح
 هشیا تذروه الرياح خلاصه مضنون اشکلام هدایت نظام بابرکات اعتبار
 آنکه زندگی مانند گیاهی است که باب باران نشود و نایافته و از غایت بالیدگی
 و قوت در هم بافته باشد بعد از آن خشک و در هم شکسته گردد و چون که بار او افتد
 و بهر آنکه سازد چون دانه دل بمزج هستی که سببه است کار خیر است
 خوشه نه در هم شکسته است خردل که سببه اند بر دق و قوم مرده دل دیگر بزرگانی بنا

۱۰ چه سببه است و سید سرور ادب میان چشم و چراغ جهان یعنی حضرت اقدس بنوی
 صلی الله علیه و آله و سلم در وصای دل از ای مدلیت آینه که ابودر خفا کی را در دنیا
 می طرب کرد آینه و بواسطه آن فرایده فواید آنها را گوشش گوشش عینه خدای گشت بند
 است فرموده که یا ابا ذر اذا اصبحت فلا تتحدث نفسك بالمشا و اذا المسیت
 فلا تتحدث نفسك بالصباح و خذ من محبتك قبل محبتك و من جودتك
 قبل موتك فانك لا تدی ما انعمت غذا خلاصه معنی آنکه چون صبح کردی
 با خود گفتگوی شب کن و چون شب کردی با خود اندیشه صبح کن یعنی نقد رشتن
 زنده گی داشته باشی که تائب خود را زنده انگاری یا فردا نیز از عمر خود شمار می و
 فراگیر بهره عبادتی از زندگانی خود پیش از آنکه بگویی مبتدا کردی و مبتدا نشود از ایام
 زنده گی خود پیش از آنکه بمیری و فرصت از دست برود چه بدستگیر نمیدانی که فردا
 نام تو چه خواهد بود از بعد از زندگانی شمرده خواهی شد یا از جمله مردگان و هم از انبیا در
 صلی الله علیه و آله و سلم ماثور است که احوال تو را در دنیا و بقا را در این عالم آخرت
 سر امتحیل فرموده اند با حوال سوار که در روزگار بر امر میرفته باشد و خیر بیند و
 در سایه آن نشیند و بعد از آن براه آورده و اندرخت را گذارد و در محبت و ارامند
 است که همه این زید کنیری نصیب دنیا را بوعده یکی و خرید و بود این خیر کنیز حضرت
 خواجہ عالم صلی الله علیه و آله و سلم معروض گشته بحضرت فرمودند که الا تعجب من اسانه
 المشتري الى الثمرات اسانه لطویل الامل بعین یا تعجب عنکیند از آنکه هر چه
 میفرد بر عهد یکبار بهر سبب که اسانه بر این است که یکبار بر زندگی خود عطا کرد
 و الذی نفسی سیده ما طرفت عینا انما ظننت ان شغلای لا یبقا حتی یقصر
 الله روحی و لا رفعت طرته و ظننت انی فاصفقت حتی اقبضت ولا لقمت الا ظننت
 انی اشبعها حتی اغضت بها من الموت اصل معنی آنکه قسم با خدائی که جهان بر من است
 قدرت اوست که چشمم بر هم نمیکند ارم مگر آنکه ظن من این بود که یکبار چشمم بر هم نرسد
 قبض روح من خواهد شد و چشمم بر هم نرزد که ظن من این بود که یکبار چشمم بر هم نرسد

که بار دیگر چشم بر هم نهیم و لقمه کرم مگر انکند مظلون من این بود که مرگت آورد و کلور من
خواهد گرفت و حضرت شاه اولیا از جناب سید بیهوشان بن علی علیه السلام در بعضی از
بلاغت نظم خود فرموده اند که المدة وان طالقت قصيرة مفاد انکلام و مرگ و
لام هائیکه اینست که مدت زندگانی هر چند طولانی و دراز باشد کوتااست چه لو
تا خبر دار شو اندکت رفته و آنها پذیرفته است و لهذا حضرت نوع علی بنی
و علیه السلام با انکه بر این شیخ صدوق در کمال الدین ذکر نموده و میفرمود
بالصد سال زندگانی کرد چون وقت رحلتش رسید و قال فی ارواح حمله بقبر
و نقل روح مظهرش بعالم بالا فرمودید انجاب در آفتاب بود ملک الموت سلام
کرد بحضرت جواب بگفت از سبب در استقام نمود کف آدم که تا بعضی روح نو
کنم فرمود که میگذاری از آفتاب به مردم کفاری پس بحضرت از آفتاب
بیه نقل کرد فرمود که یا ملک الموت کا تما قرنی من الدنيا مثل ما تخرج
من الشمس الى الظل حاصل معنی آنکه گویا من که نشسته است از دنیا مثل می
وقت که از آفتاب به آدم و مشهور است که هر یک از این ازان بنی کزین پرسید
که یا طول الایام کما کیف وجدت الدنيا یعنی در آن عمر ترس بیگران در دنیا
چون یافتی دنیا را فرمود کذابا بابان دخلت من الاقل و خرجت من
الاخر یعنی یافتم آنرا همچون خانه که وارد و در باشد از یک در را دم و از دیگر
پروان رفتم و نیز از در نوایی که خواص از سجده خطب حکمت آثار حیات متفقا
امیر المؤمنین علیه السلام برآورده انکلام است که و ما بین احدکم و بین الجنة و
النار الا الموت ان ینزل به و ان عاتیه تنقصها الحفظة و تملأها
الساعة لحذیره نقص الملة حاصل معنی آنکه نیست میان هر کس از شما و میان
بهشت و دوزخ چیزی و پیراه و حالب منتظر فرمودن مسکنه او را و راه
ناگه مرگت نازل و از دروازه فنا بهستان عالم بقا داخل گردید بهشت
دوزخ و این را در بناید شمرده خطبه امام علی علیه السلام او که میفرمود و دمیدم این نزدیکی

و چیز که بهر دیدنی و نفس کشیدی نزدیک تر شود عنقریب ان انجام میکند
و نهایت پذیر میکند این جهان تا جهان بسیار نیست در
میان جز نفس دیوانه است دل ازین عجز حقیر برگیر که چنین عمر
کس نباید دیر پنج عمرت زمانه بر کنده چون همه اینها تو
در خنده هر شیخی کان زمانه بر تو شمر روزی از زندگانی تو
به برد جمله روزی که هست آنست دم زدن کام و روز
شب فرسنگ چون بمنزل رسیدم از راه انکه از راه رفته شد
اکاه چون ره زندگایت طی گشت دیگر از پی نیاید آنچه گذشت
هر کجاست که می دم نیرو گرفتار در قفا بود نیکی انیکه سستی بجز دل
نیست این عمر غیر چند نفس بر نفس را چه بپساید زندگانی تمام بر باد
از خود بر که نفس تو دیو بهر یوش است غافل شو که
قصد بر تو پر کش است هر چه نایدت فلک اندر شفق هلال یعنی سمنده عمر
تو غلش در پیش است از هر قطع نخل حیات نور و زویش چون
از به سر نفس اندر کش نیست ماه نیست خاکیم و نفس چون
تند باد میوزد این باد یا یکدوزه نکر از دما طایر جوشی بود هر لحظه صید
زندگی پرزدنهایش در بر هم سودن فرکان و در شکار غلات
اسلوب که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منسوب
بیان این معنی و توضیح اینده چنین شده که اذا عاش امرؤ
مستین عما فاضل العمر تحفة اللبالی و نصف النصف
بذهبت لیس پادری لعقله الهین عن شمالي وثبت
النصف امال و حرج و شغل بالمکاسب العیالی و باقی
العمر اسقام و مشی و شغلا بر تحال و انتقال محصل
و بخشش و انیکه اگر کسی فرضا شصت ساله نصف بخود

شب است که خواب و اسایش بدن تلف میشود و نصف نصف دیگر که پانجم سال باشد
 تمام طفل و کودکیت و از آن به شعوری و انانی راست از چپ نرسد
 و ثلث نصف آن که ده سال باشد ایام جوانی و وقت علمه امان و امانی است
 و تحصیل با محتاج و کسب مال و سامان و جمع معیشت غایت و اجل صرف
 میکند و باقی باقی را بر سر و بر بجزیه است و اشتغال بکارها و بهرام متین
 بر فرض نیست که عمر انیکس شصت سال باشد و کمتر و بیشتر هم بر این قیاس
 است و حضرت سید کائنات و امیدوار رحمت و ممت صلی الله علیه
 و آله و سلم مشهور است که اکثر اعصار اوقاتی مابین التین الی
 السبعین و در بعضی از نسخ این چهارت نیز ضمیمه است که قتل
 من تجاوز دها یعنی بیشتر عمر اوقات من میان شصت و هفتاد است
 و کم است که از آن در گذرد و بنا بر این حدیث است که ده سال از
 شصت تا هشتاد را عشره میشود و میارکت میجویند اردل نهادن توطن
 این گفته ویرانه وای کران خواب چارپایه عنایه چهارگانه بر فرض کرد
 اکثر اوقات داخل کردی خود را باین مرحله ششم سالی و باز زندگانی را بعد
 جز ثقیل از حقیض جوانی بر قلعه اتم قاف پیری کنی اندیشه ناکه
 هرگاه حضرت نوح پیغمبر علی نبینا و علیه السلام چنانکه مذکور شد و هزار
 با صد سال را با انتقال افتاب بسایه تمثیل نموده باشد و ولادت و وفات
 خود را بدخول او در خانه و خروج از در دیگر تئیه نموده هشتاد سال چه قدر وقت
 خواهد بود که این همه خواطر این مطمئن داری و ندای صدق انتمی ارام
 ز دای کل نفس ذائقه الموت را حرف و صوت شماری خصوصاً وقتی
 که بیست سال و سی سال از آن که ایام کودکی و جوانی و خلاصه زندگانیست
 رفته و دایع نموده باشی و امید باز گشت دیگر در آن اهلان نبوده باشد و پر
 ظاهرت که اقل بیست سال احزان نیز ضعیف و ناتوانیست و نزدیک
 تیر نه عدد زندگانیست چه لعل را که عمر به پنجاه رسید روز بروز قوی

شخص
 در کیفیت پیری

و همایش ضعیف و زبون و احوال مزاج درم و در کون مر کرده و زاهد فوت
 سامع گوشه گیر و عزالت گزین و تن به نور با حره مستور و پرده نشین میکند
 و غیر گرفتار عصاره کار از دست می آید و جز در طی طریق گوشه نشینی بی
 باری نمیند معده از ضعف هضم غذا نمیتواند کرد و دندان از پستی
 کمره لقمه نمیتواند کشود تن از ناتوانی جهت حرکت ضرورت بار خود بر
 دوش عصاره افکند و سر از پریشانی برار که ای دماغ پیش ترانک
 و کولار و کان و امیکند باه ناکه خدا میخواهد به رغبت مباشرت را مطلقه
 مرساند و طبع کودک مزاج از ریختن آب پش با کثرت را در وارد
 بول می پردازد پس از پنجه نباشد تن درستی بفرگندی بپزد
 پایستی چه شصت آمدنش اندید پنهان چو هفتاد آمدنش
 آفت از کار و ده بیست سال دیگر در این میان مرانده که تا نگاه کرده
 گذشته و با پای مشاعل بجا صل دنیا گشته است تا چشم منبری
 بهم از هم گذشته است کوئی که تا عمر زنا را نظاره است بر لوح بیوقای
 خود گرفتار گشتی برگشتن نگاه تو عمر دوباره است و این سخن
 مبنی بر آنست که اگر بنای حیات تا هفتاد سال باشد بر پا و بسلاطین
 مشنوعه و اراضی مملکت ارحم باشد و الا هر روز و هر ساعت و نفس چنان است
 که غارت کرمض با تیغ جان ستان مرکب بر سر تازد و سر رحمت را از
 متاع جان بردارد و ریمان بوسیده عمر را افقد رخسار گمیت که کمین
 دل در آن توان بست و دیوار پی گسته پنجه نران اعتبار نه که کمین غر
 در سایه آن اسوده توان نشست آن کسب که دل نهاد و فانیست
 بند است که مملتی و تاخیری هست کو جنبه مران که منج حسیه میاید کند
 کو بار مننه که بر میباید بست مجمل زندگانی افقد عزیز و کران و بلا
 اسفند بر بکجی و کم بقا است پس غایت نا امانی و نهایت بی پروایی و
 سفاقت است که چنین چیز عزیزی را که هر روز از آن چوکان گوشه

۱۵ چندین نوز و فرزندی و هر ساعت سرمایه بکفایت صد گونه سعادت است قدر
 ندانسته صرف لاطیف چند نماید که نباشد و شاید و بکار دنیا و عقب هیچ
 کدام نباشد بلکه سرچشمه توفیقات و جهانی از آن منظم و بآب
 و خانه دنیا و عقبستان منهدم و ضرب گردد و گاه سیلاب شراب بر آبپاشی
 دیوار عسرت بسته پاره از آنرا که روزی یا شبی است آب نیکو نه از باران و نه از
 و گاه بازار خارا نکه که مرگی بصورت زندگی و درد و جهان مورث خرمی
 شرمندگی است گرفتار بقیه صبح و شام آن قدر و شرف باین نکت ضایع
 و تلف زدگاه از پرده قانون شریعت خارج است کشته رشته
 عمر را چون تار چنک با پای اند و رفت لغت با شهادت افزون
 غفلت اندوز کند و ساعت از دایره شوندگان فرمان بمقام مخالف
 و خصیان در آمده پره کوشش را مانند دف لطیف ضرب و لطف
 مفتیان از شایگان حلقه بندگی فکند شعله آوار مطایبان
 دوازدهم زندگی برارد و بر غول غم ناله خوانندگان دست از زلف بکنند
 افکار سرگرم بر دارد و خورشید طلعتان لایم شریف را بنظر باز
 ساده رویان امر فروشد و تماشای رقص لولیان کریم لطف
 چشم از مجسمینان شهلائی بلند بالا پوشد پس از شقایقی
 غفلت با جفا در زمان دو گونه صبح رهنم سعادت بر صفحه بیاض
 سفید دم ثبت نگرداند و بجهت دریافتن هوا و سیر شفق از کنج
 دمان سفید بکوه شام گاه فنیض ساعتی بوسه فزونی طاعت نشاند
 و بشو امتثال این امور سهیل که پیشه ارباب جمل است یا محض گاه
 صلوة مفروضه را وقت یا از وقت تا خیر کند و بزرگ سفر را در پیار
 خزان مال یا پاسبان منصبهای دشوایم سراسر و مال و امانت
 آنها گذاردن حج و جهی را از هلال بابل افکند و بر همین دست
 روز و شب خود را صرف امتثال این امور گرداند و سال و ماه عسر و غم

بطلان و غفلت گذارند و صلا دیده تا بل خود نکند و هیچ
 وجه یاد مرگ و اندیشه سفر بر خطر ننماید تا وقتی خردار شوند که
 مرض مهکی بکلی بگریخت و کار از معالجه و مداوای حکیم فلان و حکیم
 بهمان در گذشت یاران میبایست برادر از دست نیاید و گزشت صدقه
 رفع الواقعة عظمی نماید متقاضی اجل را تا خیر ساعت را ضرر نتواند
 و تبسم و دلچست حیوة را بر روز دیگر نتوان انداخت ساعت نقد حیات
 از دیگری بکسگران نتوان نمود و نفسی متع زندگی بکجهای عالم
 ایشیاع نتوان فرمود یا لنگ مرگ را بکند روزی نتوان بکشد
 و از آن واقعه ناگزیر بگردد نتوان بگریخت هر چند چشم امید بگردانند
 حامی بنظر در نیاید و هر چند کوشش بوشانند کسی شفاعتی
 و التماسی ننماید تا چار بدارن جان تن در دهند و بطوق حکم
 قضا کردن نهند انوقت خواهند دانست که چه چه بوده و چه چه را
 از دست داده اند و باین فرصت تنگ و عمر پریشان از بکونه کارهای
 خرد و ثواب غافل گشته بچه وادیهای باطل افتاده اند و دانستن
 انوقت چه فایده بجال کسی خواهند داشت و چه بارعست از دوش
 خاطر خواهند برداشت اکنون باید ای خفته بیدار بود چون مرگ
 در آید بر خاکت چسود اکنون وقت تنگ است اگر چه بپروا کره
 داری که خرف بری اکنون که چشم است اشکی بسیار زبان تا
 بکام است عذر بسیار همیشه باشد روان در بدن همیشه
 نکرده زبان در دهن حضرت بارز السموات و فلق موت و حیات
 جلالت نه در سوره منافقون فرموده که و انفقوا مما رزقناکم من
 قبل ان یاتی احدکم الموت فبقول رب اختر تنی الی اجل
 قریب فاصدق و اکن من الصالحین حامل مصنون ابن

کلام هدایت نظم آنکه نفقه کینه از بجز روز کرده ایم شمارا گفته اند مراد اخراج
از کونست و سایر جفت واجب پیش از آنکه بشمارا اخراج یعنی مرکب پس گوید
آنکس خداوند را چنانکه خیر کند میزاید مراد آنکه بقیه پس تا کمال ادا می
رکوة و امثال آن نایم و از جمله صلی بن بایشم این عبادت گفته که مراد از
صلاح حج است و بنویخته اند نفسا اذا جاء اجلها والله خبير بما
تعلمون و هرگز تاخیر نکند خدای تعالی هیچ نفسی از حرکت چون آن
وقت آن و خداست قادر و واقف است بآنچه میکنند بندگان یا بآنچه
نمیکنند امیر دمان مبارک که تعلمون کتب باشد بقراءت حفص مجمل
آنکه نیک در ادا حق و مفروضه مال تقصیر و در گذارش حج و ادا کث
سعادت تاخیر کرده باشند در وقت حلول اجل و رحیل از دنیا و نزول
افزایم کبری زهره که از عظمی سوال مصلحتی و از زوی رجعتی بدینا
میناسند که بتلافی مافات پوزانند و تقصیر خود را از آن فارغ سازند هرگز
این مامول صورت حصول و این استعدا در جهنم اول اجابت نخواهد یافت
و همچنان آه حسرت کش و انگشت ندامت به دندان گزین بدار بجای
خواهند شتافت بعضی مفسرین در تفسیر این آیه آورده اند که چون محقر
برده از پیش چشم بردانند و احوال آن نشاء معاینه و مشاهده آید گوید
یا ملک الموت کیروز مرا مهلت ده که در آن غده کردار را از خداوند خود خواهم
و بسوی او توهم و بازگشت کنم و توبه عمل صالحی اند و زم ملک الموت گوید
فانت الایام یعنی روزگاری شده و در مرکز گوید یک ساعت تا چیزی در
مهلت ده ملک الموت گوید فانت الشاعات یعنی ساعتها با تمام ریه
پس در توبه برده ای است و در وحش بغیر از افتاده بسوی عظمی رود و
میگردد و عظمی صیدی میگردد و حسرت و ندامت مجبور و برضای حق
عمرش عاقلان دور اندیش و ملاحظه کنندگان روز پیش میباید

پیش به از آنکه کار با دنیا انجام دهد پیش پایان شکن فرصت از خودش
تفرق برهنه رفته بسیار پرده نیستی خزانده صحبت او را غنیمت شمرده کام
از دوستی و این است و از اندکانی جهت سفر عالم جاودانی بار جهان
صالحه سببه در وقت کوچ که بنگاه حسرت و انگشت ندامت گوشه
حبشی برسم و دلخ بازماندگان بجای آورد و پاپرباب تخته و تابوت
میگذارد و بکار خود در مانده راست هکن کار خود امروز که فردا چون
نیز گرم رفتن چندی رو بفرمانت کرد حضرت سید انبیا و اکامی
و پروبرنا صلی الله علیه و آله و سلم در وحای بابو در عفاروی فرموده اند
که اغتسم خمساً قبل خمس مثالبك قبل هملك وصحتك قبل
سقمك وغناك قبل فقرك وفراغت قبل شغلك و حیونك
قبل موتك حاصل مضمون آنکه غنیمت دان بیچ چیز را پیش از بیچ چیز
جوانیت را پیش از آنکه مملو به پیری و چار شوی و نقد رست را پیش
از آنکه به بیماری گرفتار گردی و مالداریت را پیش از آنکه تنگدست شوی
و بیکاریت را پیش از آنکه شغل و شغلی رو نایب و زنده گایت را قبل از آنکه
مرگ درسد و نقشب وجودت از لوج بقا سترده گردد مجمل گذارش
و تالیف بندگی و طاعات و صعود مراتب معرفت بمجارج کالات
بر وجه خواه موقوف بر فوت جوانی و صحت جسمانی و مکنت مالدار
و فرصت بیکاری و بقای زندگان و چون این بیچ نعمتی بدی حاصل
و موجود و اضداد آن معدوم و مفقود باشد کمال پندردی و عافیتی و غنیمتی
بی باکی و بی حاصلی است که کسی قدر آن آنگاه که بداند و در ادا شکر چنین
نعمت عظمی بداند و تقصیر نموده آنها را چنانکه باید بمحفوظ نرسد چه
بارهای گران و ثبات به ستیاری روز جوانی برودش توس نفس قانده
میتواند نهاد و چه صفها را رز و و سها که در معرکه جهاد نفس بیای مردی

[illegible]

210

[illegible]

و چون او را ندانند که بزرگوار است من نشستی قسم بجزه و جلال من
 که با من است کن که در این راه در بهشت با او و او را از این راه به نام او
 این باشد که از این راه است که در حق تو گفته ام نقصی ملک من نمیده و در این
 القلوب از جناب ولایت باب امیر المومنین علیه السلام با تو راست است
 من شدمی به طلب العلم مطهرین و بعد عن العلم ساجدین و علم من
 العلم کفایتین او جب انکه در جنتین محصل می شود کسی که رود و طلب علم
 دو کلام و نشسته نزد عالم دو ساعت و آموزد از علم دو کلام واجب بر آن
 خدای عزوجل برای او دو بهشت و معاصین اینگونه مضامین که پیش
 تحصیل جنتین نوابهای جزیری را معنوی دماغ هست و جو و بی اشتها
 نعمت های گوناگون این قسم فضل و نوابهای از حد افزون را بی می
 فلاست و نوشه اوست در حقهای کتب اخبار و آثار محتو اهل بیت
 اطهار صلوات الله علیهم اجمعین بسیار است بختیار هوشمندی
 که روزی چند باستمال این ادویه علت زوای صحت فراخ و در
 از در پیر روی طلب ربانند و خوشتر وقت آن صاحب توفیق که
 بخواهد دلفروز و دود چراغ مدرسه از طلعت نادانی خود را بر سر منزل
 ادر که چنین سعادت های جاودانی رساند فرخ قال آن صاحب
 اقبال که سکنه را سبک نموده بر اسطوری قلع و کا حکم کشتن بیخ
 ممالک علم و دانش را از دوزخه دل آن عاقل که خضر خلقت و طلائع
 مستودات کتب معجزه به لالت توفیق از آب حیات تحقیق خود را
 زنده بیا نیده سازد پیشین کلام آن صاحب ایتما می که در جابجای
 کتب اربعه حدیث به دست شعور از نشا رسطور از نار خوشگوار

در کیفیت علم با عمل است
 ۹۲

معارف جبهه دار جمیع آن خردمند کی که شناخت علم دین در محفل قرب
 جفا صحنای باز مرده و الزمین او تو العود و حیات بر سر کرامت و جفا
 نشسته و ملک فضل اندوخته منیتا نمانده طریق نیکو و به وقت نیده
 توفیق علم و کمال به ایت و کاف و لب تشنگان بیابان حصار از جبهه
 ادر که این علم فضل و نواب بی پایان است و نماند و کرد **مستند**
 در بیان اینکه چنانکه علم را در کار راست بعد از این از علم بیست
 و دو صفا می که اهل علم را از دین انصاف آنها مقدر و اخلاقی و یکس
 خلق آنها بسبب یاد بود بر خداوندان بصیرت معلوم است که اهل علم
 و کمال در میان علوم چهارم است به بی نماند در میان کوران و چنانکه
 از مردم بینا نظر کوران و چنانکه از مردم بینا نظر کوران در راه بجای
 افتادن یا از جاده راست که موصول منزل مدعاست بیرون رفته سر
 بیابان گشتن می و او را که نهادن قبیح تر است از اهل علم نیز نیست
 بجمال طریق نیک از بی بر وای و سر بر وای تیره جاده از کباب کناه
 افتادن و با نوبی قولان آرزوهای در از از شرع مستقیم شرع
 انور که بر منزل رستگاری راه برست عدول نموده و بیابان بی پایان
 فکر ملک مال نهادن نشیخ تر است و موجب ملامت عقلا بنشیند چنانکه
 امام فضل الله آسمان نیرین علم و عمل آن حضرت امیر المومنین علیه السلام
 در بعضی از خطب خلافت خود فرموده که ایها الناس انما علمکم
 فاعلموا انما علمکم لعلکم تهتدون ان العالم العالم بغيره کالی اهل الی اخر الخیر
 خلاصه می کند که ای مردم انچه دانستید بگویند بگویند دانسته اند بگویند
 به ایت باید بد رستی که عالمی که بخلاف علم خود عمل نماید مثل جاهل بد رست

خلق از میان آمدن محاسن ایشان بیکو کار و بر لال بر کلمات متبع گشتن
بکزه روزگار خواهند دید و اگر اوضاع ایشان رشت و نامصواب
و سکوشتان در بر منتهج قانون است و کتاب بود احوال عالم از آن
خاس و زبون و بشق و ت دو جهانی مقرون خواهد گشت و حاصل آنکه
رشتنی احوال عوام و جهان حکم گشت و در کار ایشان تعوی
نمکنند و انرا آن بگری بگری و ناخوشی اظهار اهل علم و مردم دانشور
نامتو گشت تر است که خلقی از ملاقات آن پند و ناپا می شوند
و در ناپاکی دلیر ولی با میگردند و البته از سحر زمره با کان جناب
مستطاب اهل علم و عین علم در حدیث قطع طری بر جلیس منزه الیه
که در اوایل این محاسن است و دریافت عالم جنین را عالم اللسان گفته
یعنی علمش بهین در زبان است و دلش را از آن خبری و باطنش را
از آن خبری نیست و در حق انجاعت و جمیع که بطریق عمل میسازد
و در آخر آن حدیث فرموده است که اولنگفته کل مغفون یعنی این
جماعت مردمان را که راه میسازند و از طریق غیر و صواب دوری اندازند
و در آخر آن و در کاف از نور دیده خواص عوام حضرت ابی طالب علیه السلام
مروست که اذ ایتیم العالم محیال دنیا فیه غمومه علی ویکم فان یکن محب
شتمی کیر طبا احب خلاصه مغفون اگر چون دیدید عالم را که دنیای خود را
دوست میدارد و مشتم دارد و او را بر دین خود هیچ به کان نشود با و
در امور دنیای و اعتبار و دنیا بدیدید بهر کسی که هرگز نرسد دوست
میدارد و محافظت و رعایت آن نمیکند یعنی ممکن است که بر اطلب
دینا دست از امور دنیای بردارد و از سرگرمی طلبکن باز خواهد چو

برون ندارد و در همین جبر از آن سرور روایت شده که و می نمود
خدای تعالی بکفرت او و عطا عینا و عیال اسلام که مردان میان من
و میان خود عالم را که مغفون بدینا باشد یا نباشد که او را در طریق بندگی
من قهر و و پیش و امان و واسطه وصول بر کما به قرب من کرد
که او را از راه محبت من باز میسازد و چه بر رسته که علان جنین
قطع الطریق و را بهر آن راه بندگان من اند که مرا می بیند و طریق
بندگی من می بیند بر رسته که سبقتی اینچو باشد آن خواهد کرد
اینست که خلوت مناجات خود را از دل های ایشان بر میسازد و محال
جناب سبحانی علما بشیفته دنیای فانی را قطع الطریق راه بندگان
خواهد و آنجا که جنین ملائکه بر کار و جندی ایشان افشاند
است از انجاعت که کاروان عام عباد بشنوی بر وی انقیاد می نماید
قوم از راه راست صلاح و سداد پیرون میشوند و متابع آن سکا
تقوی و دینداری و شرف کرامت و رعیه و بهر کار و کاری را از دست
میدهند و سایر صفات دینی نیز بر تحقیق است پس رفته علما
و طالبان این تیره علما را از دایم اخلاق بر استی و بمحاجه صفات
الای که از سایر مردمان خرد تر است و از عظیم اخلاق دینم
که خاندان سکا همان این طریقه را اگر دانند که میسازد و بسند
نور خاطر جمعیت علم و دانش را از هم میسازد و چه و بر یک است
و در امور رائق و فائق و مبرج خلایق بودند که از اعظم اممالک
مسکین عباد و احکام جلیل فریب دنیای و دست مروان دامگری اوال
دینا را چو صیبا نیست طره مرعول این عماره دود مشعل است

مست
در خدمت عالمی که طالب دنیا

چنانکه در اکثر ایشان خواران مکرر ده آخر بنظر مردم آید یکبار
 بری شایسته آنرا خواهند نشان از طرف باطن آن تراوش می نماید
 برای وصول باین مقصد طریق کسب کمال بسیارند و دو دو جوان در
 جهت آن میجویند که دو مشعل در دماغ دارند برای هر دو با قیاس
 بتفصیل بر و بال اوراق میرد از هر دو مشعل روشتهاست و کسب را
 نردبان ایوان دولت دنیا بسیارند کور سودای روشن میکنند
 که روی منتهی بآن غنیمت از سایل قهقی انقدر می آموزند که بر منتهی
 قضا و قضوی نشینند رجوع بکتابشان برای مرجع خلق بود
 و پیش رفتن کارشان جهت پیشوایی مردمان نمودن زبان خود
 ستایشان خرد و مال کور شربت فیض نیست و در زبان سخن
 غیر از راه طلب جاه و دولت بی درکافی از حضرت امام بهام الی
سبحان علی السلام در حق انعم باطل و عالم نمایان جاهاست
که من طلب العلم لیبا هی به العلماء اولیادی به السنه او یعرف به وجه
الناس الیه فلیتوبه معتمده من الناس ان الریاسته لا تصح الا لای
عاصد مع انکه هر کس طلب علم کند حجتی انکه میباید نماید بر علمای دین
و بکثرت کتب با سنها یا بر کماله بآن رویهای مردمان را بسوی خود می کشد
 ایشانرا معتقد خود سازد و لوای مرجعیت افرازد پس باید که
 نزول کند در زمین که برای او مهیا گشته در آنش بهر دست در دست
 و سروری حاصل حجت و شایسته نماید که در کمرای ایشان بماند
 مردمان زمانه است که از جانب جناب خالق بسالاری کا و خلایق
 معین گردیده و او از کور و غم و اندیشه بشارت و مشارق

رسیده است
 در خصوص عالمی که طالب دنیا
 است

رسیده است که از دایم اخلاق و سیر جلال و لغو و زناش و نه
 بمناب و با و هر صفت خواستش ملک و مال و دوستی سیم و در است
 و این صفت طالبان علم را قبول از حصول عواد و وصول به منزل
 مطلب سیر راه طلب بسیارند و بعد از آن سیر هر علم را که بر و بار
 شمر سعادت شمر علم است به پیشه اندیشه مال و نداشتن تحصیل آن در دم
 میزانش و نیز علم را جل جبارت از اینست که از احکام دین و آداب
 شریعت آتوب بطریق اطلاع وی در آید که با تمام بر میان جان شریعت
 آن قیام نماید و از انچه شایسته زعارف دنیا و فو فیقه دین باهای این
 بهر فکرتش و نماند نور خط از این مغرب و در هر یک یکایک
 است چنانکه هیچ از آیات با هر کات قرانی برین سخن گویند بسیار
از اخبار بهایت آنرا را تله اظهار مشیت این مرعاست آیه و الحیوة
الوفا الی المقام الغرور را خواندن و در کمالی حوایشان بهمجو
خود و نماند با دعوی دانش چون میر میگرد و و هر بیت جلال دنیا
لا رس کل خطیة را مطلق نمودن و مال و ثروت دنیا دیده و غیبت
کشودن با جمع فحیمه که بکوز صورت می نماید بهر اجل خواهی افکند
عاجل جبر روی منزل جوی جو خربا بینا کل چه روی طالب علمی
طلب دنیا چیست حق میطلعی از بی باطل جبر روی و در کاف از
نموده این دانش و زبده آتم فیض حضرت اقدس نبوی صلا علیه
و آله و سلم هر دو است که خلاصه معنی آن اینست که دو سیر اشتیاق
که بر غیش و طالب دنیا و طالب علم بسیار است که گفتار خود از دنیا را بکند
مکمل کرده است نه ای تعالی برای او کمال نام و هر که گرفت است از

خبر جلال بالا که دیدیم که انکه تا پیش خود هر که اندر از اینست و کل
بعل خود نمود در ستم و هر که را که در آن دنیا که بخت بقدر حصول
دنیا و وصول بشوای آن طلب علم نمود پس دنیا نصیب است یعنی دیدیم
از فضل و ثواب جاودانی و درجات بلند انجمنی بهره نداشتند و هر
کافی از آب گلشن دانشوری چنانکه مستطاب امیر المومنین علیه السلام
منقولست که هر که خواهد که طلب علم حریف کند برای نفع دنیا و او را در
آخرت نصیب نباشد و هر که بپایان اراده خیر آخرت نماید و عطا کند خیرای
با و خیر دنیا و آخرت **او** علم هر کمال باید خواند ز بسوای مال
باید خواند قاضی مردمان از او صد باغ دل برادر دو اندرون
پیر دایه سرورانی که پیش از این بودند در ستم و بیوای دین بودند
که به نیکوترین رسیده اند و ده سلمان و باغ بود که در آن راه که چون
دستور از باب جاه و دولت و فارس و مصر علم و عمل سلمان فارسی
رحمه الله علیه حکومت در این معین کردیم و روانه انصاری گشته بود
انجا رسید به ایالتی آن کشور از وصول آن نیکو سر خیر یافته و از حقوق
باقیه ما خلاصه فوج فوج با استقبال آن بنده خاص دست یافتند هر که
دیگر بر دار کوشی سوار بی خبر و خشم و بی جا و خشم گفتند ای صاحب
امیر ما را که از این است سلمان گفت ای پسر که گشتند امیر سلمان فاسی
مصاحب رسول گفت امیر را بخت رسد من سلمان و امیر غنیمت است
چون ویران شد خشم خود را از من گمان انداختند و بهینها پیش کشیدند
و دست روی می کردیم که گفت دراز کوشی برای من بهتر و موافق
تر است القصه چون داخل شهر دیدیم خواسته که او را در دارالاماره

درین صفت
طالیان علم پس

فرود آمد گفت من که امیر غنیمت مرا به دارالاماره و حاکم پس بنابر
رفت در مکانی نزول کرد و صاحب دارالاماره طلبه آنرا از او استجواب
نمود و بهمانجا نشست با هر قضا و رزق و فتنه استغالی نمود
و از میان دنیا و اسباب بخی آن خانه برداشت و کلیرا غاری
بر آن می نشست و مطهره که برای نماز آن طهارت میکرد و عصا
که در فتنه بر آن تکیه می نمود و قتی سیلابی شهر افتاد مردمان از هر
طرف از او وایله و وایله می گفتند و دیگری غنیمت یار و اولاده
چو گشتند از این صفت سلمان رضی الله عنه تر خاست و آن زیر انداز
را به و نشو و مطهره و عصا را بر گرفت و بر پهنی برآمده فرمود که بجز
المغفور بوم الغفره هیچکس نجات نمی یابد سبکباران و رفیقان
و آورده اند که چون وجود از چندی آن بنده حق بسند را عارضه مرض
الموت روی نمود و روان پاکش از خفا بگشتن عالم خاک سبکبار
از گشت کل بهر پهنی نسیم رحمت نیردانی برای جاودانی توبه می نمود
یک از اشیای بی عبادت وی رفت گفت سلمان خود را چگونه می یابی
سلمان گریست سبب گریه بر سر گفت بجز آنکه گریه منانه از غم
دنیا و ولایت است ولیکن برای اینست که رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود که باید کفایت و معاش کر از شما از دنیا باشد
سوار باشد بهمان راهی نیست که چنانکه سوار زیاد از آنچه او را غفل
رساند توبه نمی کند آدمی نیز باید که در طریق زندگی تفرق افکند
نموده زیاده از آنرا در چیز دیگر سبب که از این حد تجاوز کرده باشیم
این سخن می نمود و در خانه برگردوی و مطهره و قناری و کاسه بود

در روایت دیگر چنین است گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که
 باین نزد شما را در این کار می بینم و چشم من میگرداند
 حساب کرد نه قیمت نیمه یار بود که بحساب این روزگار قریب
 به مقصد نیاز باشد و در هر چیز کار می و فعالیت و ساز کاری
 بنده خاص حضرت باری ابودرغاری رحمت علیه بحی بود که چون
 ظاهر جان شد قفس شک جهان بریده و در روضه جهان بر و بال شوق
 کشود یکی از آن کمال خود ویر افکن نمود و مشتاق است که وقتی چهار درم
 و شصت نفر خود دید که این را زود تر اتفاق می آید که بنده ایمیم و این
 بنده و نیز آورده اند که شصت و بیست و نیا غلام خود داد و بر آ
 آن مخلوق آزادگان فرستاده با غلام محمد که اگر ابودرغی را قبول
 کند تر آزاد کرد و نام غلام خود آن مال را آورد و وی قبول کرد غلام گشت
 قبول کند که آزاد می کند و اینست ابودرغی خود که توانا و میثوی
 ولیکن من بنده میگردم **محمد** سلمان و ابودرغی از غلام علی این است
 بود و چون عید انفسه که کمال و فعال دنیا چه نیست و برشته تعلقات
 چون تار کجایه بخت زدگی گشته است آن یکسیر توبس فائز به جهان
 سوار گشته بود که بمارت مداین از خر سواری ابانیم و واز حساب
 روزگار افتد حساب مبر که به مقصد نیاز مال دنیا را زیاده می شود
 و آن دیگر دل از تعلقات دنیای دون پر فسون میجو بر کنده و جامه
 زینت کس بهوسهای جهان نیز که از جهان از بر کنده بود که هر خلعت
 زیبای بود که طبع بهشت رضا و تسلیم است تن در نداد و خوشی
 عزال طبع نیکو خصالتش از شهر نمد الفت خلایق به بیابان ترک خلایق

در حدیث نوری دنیا که شکار باید ام اتقوا و خوشی که جبار به آن
 روزگار شهادت و سایر افاضل دین و علای دیندار و روح این نیز ملک
 همین مسلک مسوده اند و اگر ای معاشک کاهن بالظهوره تلاش
 میگرداند از حد توسط و اختلال و دست قانون شرع و ملاحظه حرام
 و محال می شود و تخمین ده اند ششم با اخلاق آن اسلاف و هم شبکای
 آنقر و تخمین ده اوصاف که از طریق این مردان حق خلق و زریده به طور
 از بی بر مال دنیای باطل و غیره از اوج نسبت این سر از ان بنده
 بهمت خود را از فتنه کارون مثال بکند و خجسته کمال و وفور و از
 طول مال به بعضی علم و کمال از اند و بهوس در و گوهر در بحر فکر مایل
 علی تحقق نماید برای بخت خیال جام دنیا و مانع مباحه سوزن و بهو
 جستن مال و ثروت چراغ مطالعه افروزند و پوشیده نخواهد بود که
 مراد حاصل صدق روش درین ملامت و سبزش را می کشند
 که ضرورت قوا احتیاج ایشان را بر طلب دنیا داعی و جسته دفع
 برایشان و عورت بهشت آن در تحصیل وجه معیشت سالی باشد بکند
 بجهل آنکه رزاق حقیقی ایشان را وسیع در معاشش داده و ابواب رزاق
 روزی بر روی ایشان گشاده است و افعال از اهل و عیال
 نمیکشند و در هر طعن بر ایشان از ناکان و ادانی محو شده و باین
 قانع گشته طلب یاد دنیا نیست و چون شروع از حلال و حرام پوشیده
 دیده طبع بر اموال ایتام و یتیمت مسکین می کشند و در حقیقت
 از گندم و صندل و غیره و مار ایشان از شکست زشت شرع رو
 میگرداند هر وقت که علم و فعالیت را با تمام کس گرفتن و صیانت پیش از

و هر کس را و بیعت با تکرار در دعوی امانت و دیانت بر او از هر کس را
 و بیعت با تکرار در دعوی امانت و دیانت بر او از هر کس را
 راه متناقض خود را حکام جور پیشه بنهند و جهت تحصیل قطار و مهار
 با کشتی و زور و مال ظلم را بر خود بسندند و انفعول را محروم کنند و باطل را
 بپسندند خود عالم را فاسد و جنس خطیئه بنظر دانند و انفس را با مثال این حرکتها
 در بازار روزگار کاسه مسی از غم غرق و با تندی مشرب و رافت
 و بیعت با اهلنا و قطع نظر از آنچه مست ذکر یافت با نعت خطما
 فهمید که دانش که حضرت خداوند عالم با حقیرم معظم داده و با قنای
 کرامتهای علم و غیره در خزاین خواطر ایشان نگاشته بر روی هم نهاده
 است کمال انصافی است که آن را قیاس کنند چشمت بر متابع قیاس دنیا
 نیز سیاه گردانند و بتلاش حرص و از دوست اندازند و دور
 و دراز نماید و دلخوشی و اعتبار مردم دنیا دار را که عبارت از انحصار
 و اختیار داری است هم از دست ایشان ستانند مقتضای عدل
 و انصاف نیست که بداده خود آخرت بکشند دنیا را با اهل دنیا گزاف
 و برای امری اعتباری را با اعتباری فانی دست از سعادت بجا و آ
 بر خوارند بهوای باغ و بوستان از کفکشت چمن همیشه بهاری چرا
 و کیک بپاشند و برای ده و هزاره نیم سوز زمین چاهها بپاشند از سر
 بهوای نفسی طلب ببرد دولت خدا و ادعای و ادب که با دشت با براس
 نیست نزنند و بهر که الوان نوشان شوخ و کوشک خلعت فخر و
 و درویشی را که بطراز فقر و فقری محظوظ است از برکتش از مال دنیا
 با فقر که از اهل و عیال محبت و نزد افغان و اعیان دولت نمک نشسته است

نمایند و چندی خود را را بجای هر کس دینی بنده نهاده در طریق تحصیل
 آن قدم سعی نوسانند چه این فکر را میسر نیست چون علم و دانش
 سرا فراز و از سایر زینتها مستغنی بودی نیازمند بطلی زینتی از اینها
 زیاده و کمتری جامه و دستار خوش نما تر است **لوح** هر چند قیاس است
 تر زنده تر است **ب** بر قامت اهل علم زینده تر است **ع** علم و هنر
 حشره توفیق است **و** ظرف و خال آب خوشتر است **ا** **ع**
 زینت اهل صفا آمده بویان برنی زده فاقوس مردم از نور یک پر
 بهر مردن بتن مرد خدا بر در دوست جامه نیست بر از نه تر است
 کفایت دارد بود تن رازت بجز هر چه خواهد ریخت **ک** قبا قطنی و خندیل
 نباشد قطنی میشود چون کفن از خون تو گلشنی چمن **ا** اگر اندر آن
 تنه بپوشی و کل برنی **ن** نیکوست به جامه هستی غم نیست **ن**
 جامه اگر سوست و یا سخی **ن** شعله بر نشود جانب پستی باطل **ر** و نه
 بود میل بر نیاید **و** از اخلاق با بسند کاین طبع از جنم خصوصیتها
 نهالان گلشن فضل و محال و نوکیسکان خود علم و کمال را تیره سازان
 بجایت ضرورت صفت خسته جو و و راست که در پیش کمال تمام
 عیار بر آن نامحافظی در نظر آدم سیرت ان ایلیمین و کاحه سیمی است
 و در دیده روشن بصیرت چهره کمال را که بیسی هر چند که علم و دانش
 در میان نظر نباشد بجایت قیاس و در آن با و صاحب خود را سیرت
 خوشتر و کرامت تر است ولیکن این قیمت و بها با علم است که درین علم
 و از آنچه ترن با زینت و قیاس است و طهارت از الایش و منی در
 و کان خود پسند را بسنگ شکیلا با نوس هم شکستن بتواند

کتب دانش در پیش نهاد و قیوم مشرب بودن با شایسته منزه صورتی
 تمام مشرب و حال کتب خود در رصفت نور چشم ملک شهن و همان
 شده خاک بر آداشتن و آفتاب مثال راجح سر عالم بودن و سر
 بجای همه که آشتن و در کتاب مشرب کافیه کور است که بنی کم حضرت
 عیسی بن مریم علیه السلام بجوازین که چو کشته نشو و خرم مت الحفرت
 قانو و در همواره از آن کوز خا و معالمت او معارف و مکارم
 مینمودند کفرت با معشر الحوائجین ما بشما حاجت است انرا و اینکه
 کشته قنیت و حاجت کینه رو با و حاجت تو یار و است حاجت تو
 یار و است پس بر حاجت و با پای ایشان نه آشتن ایشان کشته
 کتا بخون است و اینها با روح الله یحیی با بین خدمت سزاوارتریم و این
 با پای شما را شستیم فرمود انما استحق الناس بالکمال العالم انما هو
 کمال الیکما و اضعوا بعدی فی الناس کتبنا اضعی کم یحیی سزاوارترین مژده
 بجهت کما اری عالمست با بیکو تو اضع برای همین کردم که شما تو اضع
 کینه سزاوارتم در میان مردمان چنانکه من برای شما تو اضع کردم بعد
 از آن حضرت عیسی علیه السلام فرمود که بالتواضع تعالوا الی لا یکن و لکن
 با سهولت الزرع لای الجبل یضع تواضع معمور میشود حکمت و علم
 بیکو و همچنین در زمین هموارم میر وید کشته نه در کوه و زمین سخت
 و نیز در کاف و از امام سر و مقام الی بعد اسمع اسم مرویت که اطلبوا
 العلم و ترخوا مع بالعلم و التواضع و تواضع المین تعلو العلم و تواضعوا
 لعلی طلبتم منه العلم و لا تموا علی جبارین فینیب باطلک حاصل مع آنکه
 طلب علم سیر با علم با طلب علم بصفت هم و وقار را راسته کردید و برای

شکر و استاد خود تواضع و فروتنی نمایند و علمای جبار و جاهل و استکبار
 میان شما که اگر چنین باشند میر و باطل است حق شما را و بجهت این باشد
 که هرگاه جبار و کبر و کینه باشد و هر چه کینه جبار باطل باشد خواهیم
 برگردان از پیش برید و کسی بدانی شواهد در سخنان حق شما نیز در آن
 مضمون و از درجه اعتبار ساقط و ناله میکرد و در آن کتاب از جناب
 و لا یتوب ایما المؤمنین علیهم من قولی است که لایکون السنو العرة
 فی قلب العالم یحیی نسکی و شدی و فریب شیطان خوردن و عجب خود
 بسنیر که در دل عالم باشد یحیی عالم واقعی که انرا علم را بین بر حق و
 مقتضا انما بجان پذیرفته باشد بجهت شسته و دید که در دنیا و فیه
 و شعور و صفت ناپسند خود بسنیر از اهل علم و مردم دانشمند
 بنحایت برید و و راست **در حدیث** است از درخت حماقت
 که سرور خود را کسی را فکلی نمیکنند چون در مجلس اول این کتاب
 فراموش نماید بجان علم برشته تر نظام و صورت این مطلب و این
 با تمام حسن تقریر بیان و حریر ارتسام یافته در این مقام همین
 استغنیما **در حدیث** از در این صفت که امان فی غیر این قوم عالی درجات
 کما یقول انی الودیه با شصت حسد است که در از امر اخص
 العلاج جانکاه و بسیار بجان حلط سودای مال و جاه است و اگر از این
 جهت هم را قبول نماند و بپوشیده بر رد قول هم و حاکم ثبت یکدیگر
 محبت میکارند با یونس حسن سیرت هم برادر است میکنند و محل اعتبار
 یکدیگر را که صفت باره با هواری و خرد کردی از باقی اقلند بر است
 بختن آن خود بیافتن شور و حوصله هم میر از نه و جوت با لیدرین کل

اعتبار گیر که از آنجا که آب میسر از خون اندیشه بصورت احوال
بجای میماند و در آنکه خط بطلان بر نوشته است که یک
ابطال و تطبیع میکند بر و مال و اوقات آن همه بر میآید
و بعضی گفت آن برای عیب گیر که دیدن اثبات خود را محض
هم میدانند و اسکا که هر راجحت مطلق حقیقت خود بخوانند
عیب هم را به چشمه و زبان چون مواضع روز و شب هم که
در زیر خاشنه صاحبان این صنعت که حکایت الحسد نه است
گاه و بگاه در آتش غضب میگویند و میگردد و مقتضای امر الحسد
بر خلاف مقصود همیشه در مخالفت مرتب مانده هرگز کردن
در میان اهل دوزخ را نمیخوانند که خوانم را از خواص و علوم
ضرورت که تخمین گوید در این که و رات بی صل بر آن و در
خارج این صنعت و لواش از زمین طبیعت قدم و تلاش
از جهت صافی سینه با هر لال خوش حال نوشته و از سرده پوشی عیب
گیر که خلعت کرامت و وجهانی پوشیده عایانه در سخن هم حاضر
و حاضر از باطنی حسی هر چه است هم که خاشنه جمال کمال هم را طالع
نثار آید و آینه خاطر گیر که با آمد و رفت متناهی است
فرمانده بپوشد برای تعقیبات هم معاذیر گویند و هواره هر کس که
بآب توجهات خاطر بند شوند گویند و نواز اهل علم در خدمت یک
از گویند و در و کلشن دین دولت ویرانه لال میامد و حجت
ایباری میشود و در روی هر دو در خدمت پادشاه بر اهی میرفتند
آن یک را قضا سن شهاب کشی سمنه چندی در زیر آن داشت

در تندی و شوخی از عهد جوانی سبق بر دیوان دیگر بسبب که بر سن بر
مرکب آن خیر نگار بر نشسته بود که چون پیران با کلین و دقار جبر
تا طریق رفتار سبب دیوانه خوش است معلوم نماید که ایشان در
باطن با هم چگونه اند در همان سواری هر کدام که رسیدار است
نموده و سخن قدمت آمیز در باره آن دیکه و مود بشیخ کا مکتب که آن
جوان با بر این که چون از روی خود با بر و نرسد و اسب خود را
شوخانه جلوه میداد گفت آن شوخی از و نیست و لیکن اسب از شوخی
انگیزد انشده می جنبین بر آن سوار است بدینگونه شوخ و پیوست
و آن جوان فضل رسید گفت که آن بر آنکه چه قدر خود را شوخ
میداند و از روی لنگر و کلین مرکب میراند گفت نه از آن جهت است بلکه
چون گوید و در شرف جنبین بر آن مرکب با راست از آن جهت است
مرکز بر او دشوار است آنچه انکشت امتحان بر لب هر کدام که در دهر
مرد و دمای آن که نرود و پیوسته محبت و اخلاص از مفرقه نشیند و بدین
شیره دلپسند هر دو نفر پادشاه پیشتر از پیشتر از چندی گذشته و بعد
و فرزت از سیر باران دگر نشسته از جمله عیال که حشر طبع
و جویند زبان انقوم عالمی است از لای آرایش آن یک که مصفا
باشند در گفت و گوهای علمی شدی و تمی نمود نیست و با نگر است و که
طریق چنگ و سر جانش میبودن چنانکه در آرایش جوان شکر
حرف و سبب که آن خلط ف است و این خوشی زشت از آن قبیل است
که عوام و جهال نیز باندک شعوری توانند بان تن در داد و چاره
علا و فضل که معادن ادراک و شعور و در هر امری از امور عالمی

دستور و عید بسیار عید است که اهل نهروار سید کی دلجو
 کما قوت شوی فهمید که بخت این قبیله آلوده باشند و غلط چنین
 در نسخه صحیح طبع سلیم خود و آنرا است که بکلی باده و کوشش
 در کافی از سر و اختیار و معدن حکم و قار حجاب اقدس خودی
 علیه آره منقولست که تلمذ من لقی آیه کون و جل جلاله دخل الحنة من الی
 بابت رهن حسن خلقة و خشیانی فی الغیب و المحجور و کماله و ان
 محقق خلاصه فی آنکه صفت است که هر کس باقی است که با خدای تعالی
 با صفات داخل بهشت گردد از هر دری که خواهد کسی که خلق
 بگو باشد در نصیب و مخصوص خلق از خدای تعالی تر و برتر و جل
 نماید اگر چه حق با او باشد و نیز در کتاب شریف مذکور است که هر کس
 علیه السلام بکفر سیر الانام علی الله علیه و آله گفت که ایام و ایام
 الرجال یعنی پیران از زمانه مردمان و هم در کافی از هر کس که
 جناب مستطاب جعفری علیه السلام منقولست که در چهار جلد کتب
 با جلد و بر دانه با سوره انشیا سوره قاف که عالم اگر چه معارف و فقه
 نمیکند اما با تو دشمن میشود و سیر از جادوی اید و از ارت میسند
 و در مجموع و در ام از حضرت فخر الانام علیه السلام علیه السلام است که
 ایام و الخصوص من فاما محقق الدین خلاصه معنی آنکه هر کس از خصوص
 که آن دین را باطل میکند محمل طایمان علم دین و ششمان و حقیق
 یقین و در غلطات و مباحثات علمی بسیار که غیر تحقیق حق و جل
 مشکلات منظوری نباشد تا ایشان از آن توانی و فقیه و از آن
 سنان و سنان و درت و کیفی حاصل گردد و این معنی بغير این صورت

نیکو و انی طلبه و در این حصول صورت نمی برود که یا نه با هم
 نشینند و دوستانه از بستان دانش هم کلمات افادات خفیه
 انصاف و صفا و با هم بر می خوانند و خود و بر سر و شور را از آن
 بدست خاص و در آنرا اندر دیار خطرات از دو جانب بکلماتی که فقه
 کثیر از آن نمایند و در پیرو و در تحقیق را از نشینند آیه فیه با حرج
 حسن بیان و خوشنودانه بهر چنانچه سوالات نوازش از اجواب دهنه
 و نه ضمای فیه که بکلی را بکلی از دست و طرف دست که کرده و نشینند
 فکر ای قیق هم را فیه و از هر چه با هم و بر و غن توفیق و حصول بهت
 بار کرده با این چراغ بر فیه و ظلمت خفا که کرده خود را با هم و لیکن
 این کار از آدم و دان مرد و سوخته بر شکان از عالم دلسر است
 که از نه خودی و انانیت رسته و از تجارت و بستانه با هم و لیکن
 بر این و شکستگی حبه باشد برای یافتن دین حرا و یقین او و نه و حبه
 خرم و ملک و بجات سر باید دانست و نه و نه از سوخته حرا و یقین با هم و لیکن
 سوره حق رسیده دیگر نه و از در و نه دی دوا و مرض جلد دای
 گفتار صوابی بر چنانچه در پیرو و انی و هم در آن در میان انما کار
 بسیار و بکیاب و قیام از چنانچه این صورت خدا است در بار و کار
 بغایت کاسه و یاب است که اگر از اهل خانه را از کتب علم خرم عباد
 از او ختم و کسب فضیلت نواختن منظوری نیست و از تحصیل فضل
 و نه بر سر نه و بکانه در کشتن مقصود و کما بر سر نه و خود را
 نه از نه و بر سر نه و بکانه در کشتن مقصود و کما بر سر نه و خود را
 و نه خود و نه و بکانه در کشتن مقصود و کما بر سر نه و خود را

نمی پردازند و لهذا اگر کسی رد قول ایشان نماید و بگوید که از دست
 درگیر بهر چند یک باشد از خودی آید و یک به و آغاز تیره و ملکیانند
 و اینک نیز بدستوار و فرود و غیره و بوی آید از دو جانب
 متضاد و غیر را که از دستش نرم با هر طرف درشت بیخود و گرم
 سخنان سرد و بر روی یکدیگر میکنند تا آنکه رفت و رفت محسوس را پیدا
 قتالی میسازد و از هر که در آن است و همه الی او از اندازد و هر که
 یک نهادی را میکنند و تیر تعرض و در کشانم بهر می افکنند که بطعن
 نیز و طعن و سر نشن هم را از هر کس غرت نکند و است و اندازند و در
 بفریب تیغ زبان ملامت چهاره یکدیگر را چون رنگ بخت آلوده میسازد
 و جمع دیگر از تعصب کین و محافقت کین از طرفین میاریایند
 و نیزند و بدست زبان درازی با هم می آویزند و هر که و هر که دیگر از خانه
 و عادت عیالی آن یکبار از دور و صوفی بنده و از آن اطوار عریب
 تا بهر حاجت میکنند و میخیزند و عادت که طریق حق این واقعیه است
 و جوی علم دین چنین باشد در عبارته چنین چه هر توفیق توان
 یافت و با این بارگان خودی و نفسانیت چگونه بسر منزل حاجت
 توان شتافت **شعر** ای از مولا سلیم خلق تشنگ این ملک
 نیستوان گفتن در فن جبل سته دل سخت تو رنگ از بخت و
 جدل کسی که در فاضل این ملک میتوان رفتن با چنگ در بخت
 علم تنه خوبی چه چنگ و جدل و درشت کوی چه این مجلس
 در سبک است زمینان قتال این حق جوی است چنگ جوی چه
 از شکل ان کیسان ناقصان این فرق جلیل معروض است در جواب سوال

در حدیث
 در حدیث
 ۱۱۶

انما یروون وی علی حکام شریع لب با فاد و فتوی کشود نیست
 و شک نیست که این قوم بی باک و دلیر را داعی بر کتاب این امر عظیم خطیر
 صبح جاه و اعتبار و حفظ مرتبه و مقام است چه صحت قاضی با
 حکم مخصوص و برانست که بعد از این جاهل خود را قاضی کار فرستاده
 و آواز و طبل شهرت و خصلت با شماع بهر سر دیکه و دور رسانند تا بل
 در جواب مسأله اخلاقی این مطلب دانسته از گفتن محید اندام عیار
 و با سر اعتبار و غرور خود را از با سر شیخ و دین خرد و تر مشایخ
 بهما این قوم بی پروا ندانسته اند که در کتاب خدا و احادیث آمده
 چه علامتهای باره ایشان وارد گردیده و از آتش زهره که از عید
 در شعله های تهمت و تشبهات بر ایشان زیاده کشیده است در
 کافی از جناب شهاب جعفی علیهم السلام متعلق است که خدای تعالی
 توفیق نموده به کسان خود را بدو آید از کتاب خود بهر آنکه گویند
 تا ظاهر و در کشنده و دام که ندانند یا چه چیز که ندانند یعنی بی علم حکم بر بطلان
 جزئی نمکنند و آنحضرت دوایه را تلاوت فرمودند برای اولی در سوره
 اعراف است در مذمت یهود و خلاصه نصیر آن انچه که گفته شده
 است بر ایشان بیان کتاب که توریته باشد یا هر کتابی از کتب سماوی
 انچه گویند بهر خدای تعالی که حق و آیت نماند در سوره یونس است دوم
 جمعی از کفر و حاصل آن انچه بگویند که در دنیا و دروغ شمشیر خبر را
 که احاطه بجان کرده بودند هنوز تا وکیلان ایشان نیامده یعنی پیش
 از آنکه تا بهر تفسیر و بیان دیگری تا وکیلان ایشان ظاهر شود و انکال
 آن حکم را در میان داریت بگویند آن نموده خود هم در کافی از حضرت ابی حمزه

علیه السلام و بیست که هر فتوی در هر روزی که علم داشت باشد و
 باین یافتن باین لغت کنند و از آنست که در لغت و کتب و کتاب
 و هر چه با و از بنال گناه هر که بفتوی او عمل کند طاهر لفظ گفته که در آن
 حدیث وارد کرده است باین مشعر است که بعد از روانه شدن
 وی نیز بر او هم گناه عمل کنند باین فتوی هر که کار و عملی نماید
 و اما هر چه حاصل از حال اهل دانش بر نور انصاف آنها باینکه از این
 یا به و انوار و آثار آنها از جبر احوالشان اقتضای قضا باشد باینکه
 نیز از خدا این صفات است یعنی از مال دنیا بقدری که در کور خسته
 گشتند و بکدام منصبهای خطیر ملکت مضیقه گشتند و فتنی و خاکسار
 که خود ساختن و مآت ذات خویش را از زنگار کین حشر
 بیکم و بر دایر بودن و با خصم جنگ جو محاربت معارضه و کوفت و کوف
 نمودن و اخلاقی که گشت ذکر یافت و غیر آنها از قضای و زوایا در کتاب
 شریف کافی بنیان لطیف وافی آن از جبر مستطاب امیر المومنین علیه السلام
 منقولست و آن امام بهام علیه السلام در آن کلام بلاغت نظام علم را
 بشخص مختل فرموده اند که سر او تو اضع است و چشمش بر روی
 از حد است و گوشش فهم است و زبانش راست گوئی است و عاقل
 تفحص و جست و جو است و دلش خوبی نیست است و عقلش معرفت
 اشیا امور است و دستش رحمت است باینکه امر در هر وضع و در
 و بیدار عطا دستگیری نمودن این نیست و باینکه اوزیارت عطا است
 و بهمت و قصدش سلامت است یعنی سلامت نفس از آفتی که باین
 یا اینکه از غم طرات دینی و دنیوی خود را سلامت رساند و حکمتش کانور

معاشد و معاد خود را باین مشغول دارد و هر یک را ریت که تو سن نفس
 خود را باین رام و منع از حرام کند هر یک را ریت و مستور از آگاه
 و اگر شکاری است و قاعده و پیش رویش عاقبت است و هر که
 و کار ریت و سلاح و آلات جنگش نرم گنار ریت و شمشیرش
 و گنارش را و هر ریت و لشکرش مجاور و بکالی قسط یعنی ستم
 گفتن باطل است یا مجاور و بکیم چنانکه در بعضی نسخ است یعنی نزدیک
 و در حواصلا بودن و الشاد است و ذخیره اش اجتناب از گناه
 است و توشه اش نیکی با خلق است و آتشش باینکه بعضی نسخ معصوم
 است و دلیل و راهنمایش باینکه و رشاد است و رفیقش محبت یگان
 این تصور و این که هر که تو تر آن امیر کل امیر علیه السلام به چنین بیان گفته
 است مستغلا میگردد که انقدر که آدمی در امر قیام با قوام تن و نظام
 و باطن و جوارح نموده و در امر معیشت از تحصیل اسباب
 و آلات و ضروریات ضرور و لازم و معالاج است علم را نیز از آن خصال
 همیشه و صفات پسندیده که سر و شرف و کرامت است باینکه صورت
 باینکه نیست چنانکه در کافی از سر طوکر ام حضرت ابی عبد الله علیه السلام
 در تفسیر کلماتی که از من عباده العلم مرویست که یعنی بالعلم من
 فعل قوله و من بعد قد فعل قوله فلیعلم بعالم حاصل معنی آنکه ما دار علم
 در این آیه که است که دارش تعریف گفتارش نموده و بر طبق آن بوده
 باشد و کسی که چنین باشد عالم نیست یعنی چنین علم در شمار علم نخواهد بود
 و هر که تو تر است علم جهان را از علم بود و صبر بر آن حیوان
 که باینکه در علمش باینکه بود و نو شکوار و شکوار و شکوار

۱۱

نقطہ زیر آسمان غیر مرئی و در قرآن است و معلوم و در صحیفہ خاطر فرمود و دیگر این سوره
سوره شفاء و سوره شفاء خوانند از هر چند که خوانند آن بر سر بیمار بسیار شفاست بخدا
در جامع الاخبار آنست و در اخبار ما ثبوت است این سوره را بعد از آنکه بیمار بنویسد الحمد لله
تعالی نموده بعد از قضای و نماز آنرا بخواند آن الله تعالی مذکور خواهد شد و شفا
از آن خواهد بود و در بعضی شفاء من کل آفة الا ان الله تعالی سوره شفاء را در دست
بگیرد و در رعدہ الہی از بارق معلوم او را و او حضرت امام محمد باقر علیه السلام
حققت که در علم بیاضه الحمد لم یزاه شی غیره که کس سوره حمد او را از دهنش
خارج نکرده است و هیچ چیز نیست از او در عالم تسبیح صدق و حمد الله ان شاء الله
سرور و ضاعف تسبیح غیر حق الله تعالی و کلام در فضل و ثواب سوره فاتحه الباقی
چیز معلوم بود که حاصل حصول آن اینست که الله تعالی فرموده و گفت که من
الکتاب را بیان خود و میان بنده خود پس نصف کن بر این غیر از خود و شفاست
و نصفش را بر بنده که در آن بار خود طلب و آیت است که کافی از طرق اهل علم است
صلواتی بنماید و در سوره مراتب آنچه سوال کند چون بنده گفت بسم الله الرحمن الرحیم
الله تعالی گوید که امید که بنده در بنام من بر من لا اله الا انت که کار دارم و او را نامهای بسیار
احوال او را بزرگوارم پس چه گفت الحمد لله رب العالمین خدا را تعالی که در
و امید من و دانت اینکه نعمتهای که او را است از من و دانت و اینکه با ما هر که از او
سنتی که بطلد و ان شاء الله که ما یکدیگر شمارا که به شکر کنیم و از او بزرگواریم
دنیا نعمتهای آنست که ما وضع بنمایم از او بلا ما آنست را چنانکه وضع نموده از او طلب
نیاید پس چون گفت الحمد لله رب العالمین که شهادت داد او را شهادتیکه
که در هر دو جمیع کواکب عالم شمارا که هر آنکه از فریب نام الهی است از رحمت خود دور
او را و هر آنکه بسیار بگوید الحمد لله رب العالمین خدا را تعالی که شهادت داد او را شهادتیکه
یوم الدین خدا را تعالی گوید که شهادتیکه شمارا که چنانکه اعتراف کرد که شهادتیکه
خداوند منم و یا منم و یا آسمان منم الله در روز حساب او را و او را شهادتیکه

۱۹۹ انقدر شمرده اند انفا بنهاد و در فصل این دو سوره همی پس که حضرت سیدنا و اکبر
 شرافت سبحان الذي لم يلهي الله عليه الا شرب كلبا عالم بالا عروج خود و از
 پایه طبقات سموات با یوان کرات خیال نموده فی قضا و قدر خود در انتقام و انفا
 لبرهان خداوند خود و علایم از گذاردن و در آن نماز بقراءت این دو سوره مأمور گردیدند
 در باب نوادر کتاب صلوة کافی در حدیث طویل تفصیلا ذکر است و در کتاب شریف
 از ابن واثق این مضمون مرویست که حضرت ابوالحسن علیه السلام گفتند که در نوامیس که تو مجهول
 نوشتی و او را تعلیم فرموده که افضل آنچه در نماز بخواند و ضریحه انده میشود انا انزلناه و قل
 هو الله احدی سید من هر آن تک میگوید خواندن آنها در نماز صریح نصیح است
 میشود که بآنها انفا عالم انحضرت این مضمون فرموده که بایستی که در تک نماز آنها قرائت
 قرائت آنها را بکسر یا بجر چه بهتر که فضل بخدا افسم و در این دو سوره است و در فصل
 توحید در کتاب توحیدان بابی در حق الله و این که گوشت کمالی است از حق که با حق
 منزه است و الله عز و جل از سبب است که حضرت و الیه مناجات بخواند و آن بود و بعد از آن
 از کیفیت سکوت آنرا و احوال استخار فرمود گفتند هر چه از حق میگویند و هر چه از حق
 گویند و میگویند از حق الله احدی بخواند و این سبب انفا عینیه و بجا آن سوره و دیگر قرائت
 فرمود حضرت سیدنا امام ازان امام تمام سبب آنرا استعلام کرده فرمودند که حق آن
 این سوره را در سیدار حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله فرموده که ما اجنبها صلی
 الله عز و جل و در آن اثر آنرا انفا که خدا عز و جل در ادوات و در عده الدار است
 صاف علیه السلام متعولت که من مرضی له يوم واحد و لا یصل فی فعل هو الله احدی
 يوم العید یا عبد الله است من المصلین محمدی است که هر روز با او کند و در آن
 نماز نقل هو الله احدی که در روز قیامت او را الوسمه و ارمیده خدا تر از خدا نماز کند
 خیر و هم از ان امام و حید در کتاب حید روایت که من قراءه قل هو الله احدی و احدی
 قل هو الله احدی القرآن و قل هو الله احدی و قل هو الله احدی و قل هو الله احدی
 قل هو الله احدی که قرائت کند خجاست که ثلث قرآن و ثلث لوزنه و ثلث انجلیت

۱۹۸ زید را قرائت کرده باشد و نیز در آن کتاب بیغیر که در سوره ایتر که خدا آن اینست که در آن
 و ناسی یافت حضرت از حق کجاست صلی الله علیه و آله و نماز گذارد و این مضمون را در سوره
 و آن تحقیق که کند از ملک بران نماز بر حدیثی از ابراهیم و بیان این بود که در
 نماز کند و در هر پس گفت با خیر خلیف چه چیز خجاست این شده که شمار و نماز گذارد
 گفت بخوان فلان و الله احدی و ثلثه و سوره و پیاده و در رقص و آمدن و در
 البیت از این که هر روز که هر کس این سوره را قرائت کند خجاست که ثلث قرآن را
 کرده باشد و عطا کرده شود و از اجور بعد از آن که ایمان آورده باشند بخدا و فرشتگان
 و کلمات و پیغمبران او و هر روز آخر قیامت و هم در مجمع البیة از سید عالم
 علیه السلام نقل است که العیجا احدی که ان قراءه ثلث القرآن فی لیلۃ حاصل میکند تا بخواند
 احدی از سبب قرائت کند ثلث قرآن را در هر روز و اگر در هر روز این حدیث را گویند یا
 صلوات الله و من یطیق فی لیلۃ یکسر کلمات این دارد که در یک شب ثلث قرآن را خواند و بعد
 فرموده که اگر او را قل هو الله احدی سوره قل هو الله احدی بخواند و بخواند آن نماز
 خواندن ثلث قرآن و در کتاب توحید صدوق رحمه الله از حضرت سیدنا امام الله
 قار و برایت که من قراءه هو الله احدی یاخذ مضیقه فقر الله عز و جل لیلۃ قیامت
 همین حدیث غیر از سوره قل هو الله احدی و قرائت کند و هر که بایستد و در هر روز
 بار بار و خدا عز و جل بار بار او را در دنیا و در عده الدار از او اجابت
 لیر المؤمنین علیه السلام متعولت که من قراءه قل هو الله احدی یاخذ مضیقه و کل
 به حبسین الف ظن بحسب سوره لیلۃ غیر هر که خواند سوره قل هو الله احدی از حق
 که بایستد و در هر روز و خدا عز و جل بار بار او را در دنیا و در عده الدار از او اجابت
 و در کتاب شریف کجاست از حدیثی که حضرت ابی جعفر علیه السلام مازنی حدیثی که نقل
 من آن اینست که هر که قرائت کند و قل هو الله احدی را یکبار در هر روز بخواند و در
 و هر که قرائت کند آنرا او را برکت فرود آید و بر او برکت و هر که خواند آنرا بار
 برکت فرود آید و بر او برکت و هر که قرائت کند آنرا او را برکت و هر که خواند آنرا بار

۱۰۷ دکین زلال است و تحمیلش کلین طاقه را سبب فرید رنگ و لوت است اینجا قانت
 در آن چهار حس است از آن حس طاق و برنده بر آنکه آن سر بر سپهر فرخنده که توان
 و چو کان حسید که قد در آن کبر سواد است از آنکه نه که تو اندر بود است کام کو
 امید و از این چنین رسک در خود در آینه زانو توان دید و بدو تا کنون فاش است از
 از نام بر کنده از جویده عمل است در و سیاه حلقه تواند کرد و بیخ که است در حاکم
 جوهر الکبر بر فرق نفس اماره آخته با حسیق عرات حیات از آنکه حاکم و حسیق است
 در آخته در ذواب الامار از نام به نام و سرور کرام حضرت ابی جعفر علیه السلام خط
 که من ام رکوع علم بدین علم و حقیقه فی العین حاصل نمودن آنکه هر که تمام کتب
 خود را بخیر و دو آید آنکه از خود که در شرح از خود و در کتب معجزه بخیر است
 داخل شد و او را وحشت در قبر بود و در آنکه از او طایفه کوفه دنیا بیرون رفت و خوش
 سلامی کور و بآن معنی که بر ما و مور و راید در آن محضه خایه بر دشت اصلا حقیقت
بیکر از جمله افکار که در کتب جبر است که کثیر نیز از کتب از آنکه آن نماز بر بنده بآن در دنیا و قبر
 سر فرزند از جبهه سر که از جبهه معبود خود و عطا هموار نور سوادش از جبهه
 نورده دل نتر که از زمین سائر آن در کاه جهان پناه کاه و یکجا جان نماند
 سری که از جمله آن در سر بایه عزت نیست و نه که ام اسنان و صفی که آن
 کشیده و در و تر که از آن است آن چنین قبول غفر و در زبان دو با یکدیگر
 تواند کرد هر سر که از صفی خاک نشین آن در ذکر و کجا سیر تو انوکست و هر جسم
 مانده آن روان در آن در کاه بر خاک نشاند و غلط انداخته حیات حکم بیکدیگر
 گشت در دفع و آتش است خاک راه او و سر سیاه سر که نه خاک که نه خاکش
 در فضیلت جبهه و جبهه پس که از عین صراط و مردود از آن در بایه غفره فرام بیکدیگر و خوش
 بر حاکم و خاک که در او از این مجلس بدو در کتب که در کتب که آن العبد از احسان
 فاطمال السجود و ای الطیور با طایفه اطاعه و محبت و سجده و ولایت حاصل
 به برتر که بنده چون سجد کند و سجود را طویل و جبار طیس فرما بر آورد و کاسی و بر آن میگرد

۱۰۸ نار خداوند خود در دوزخ نازد که در مایشان سجده او کردند و طریق با و اقبال نمود و در
 از هر یک از حضرت امیر بنویسند علیه و آله منقول است که من سجده سجده خط است
 خط است و در وقت سجده بعضی از بندگان سجده کنند و در آن از کتب و بنده سجد
 بر او و در آنکه در آنکه از او الاجتناب است طایفه عبد الله علیه السلام هر یک که از حضرت
 العبد فی الله اذ هو ساجد فحصل معنی آنکه و تر که بنده در آن بخندار و در آنکه بنده
 و تر است که در سجده است و در جمیع الاخبار از بنده علی اخبار علیه و آله که روایت غره
 کان الرجل یصلی و خطایاه فوضع علی راسه لکحل یحذف خطایاه فخرج حتی
 یفرغ و قد تحللت خطایاه حاصل نمودن آنکه و تر که بنده نماز کند و در آنکه
 بر سجده کند و در آنکه و تر که سجده میکند بآن او فرموده آمده بر سر و تا و تر که از
 نماز فراموشیست که بآن او فرموده است و در بعضی از کتب خبر است که در کتب حاصل
 عمارت بر این است که از آنکه در آن روز قیامت شود و در آنکه خطایان از آنکه
 بر آنکه و تر که بآن بر سر قیامت بر سر نشان آیند و سر بایه از آنکه سجده کرده از آنکه
 عاریه بر این است که شود خاک بر نشان غیر لغت که بر پیش نهاد و بعضی سجده بآن
 فرشتگان از آنکه راجع است که آن خاک را بلی نگردد پس نماز و حال که از آنکه
 نشان خاک بر این است که آن خاک محرابها و سجده کاهها را از آنکه غیر آن و آله
 آنرا بر این است که از آنکه طایفه نیست و داخل نیست که در آنکه بر سر ایشان نگردد و آنکه
 ایشان خود نمکند این فرموده است که آن فرشته و او را که سجده را با آنکه فرشته و فضل
 و او را که فرشته بر این است که سجده کردن بر خاک که حضرت امام حسین بن علی علیه السلام
 از امام باقر علیه السلام منقول است که السجود علی طین قبر العباس علیه السلام
 الی الله و فی سبیل الله سجدت علی سجده بر کل فرقه نور حضرت امام حسین علیه السلام
 من سجدت بر این را از آنکه سجد کند و معصومه برین عمار روایت کرده که حضرت ابی عبد الله
 علیه السلام فرموده است و در آن فرست حضرت امام حسین علیه السلام بود و چون فرست
 نماز است آنکه از سجده خود بر سر آن سجده بیند و فرمود آنحضرت علیه السلام که السجود

[illegible]

فصلت غارها

[illegible]

استلثه برین میگذشت پس دورکت نماز بای و تیره گذشت و انگشتان دست
چسبیده بود و او نشسته بود در تسبیح پس چون از تسبیح فارغ شد سلام داد
از خفا ایچنین نماز بگذرد و در کتابش برین لایحه و التماس بود از ذکر این
اختلاف این حدیث نیز ضمیمه کلام آنحضرت که ولا تلتفت ولا تعجب علیک
اصابعک ولا تنزع من یمنک ولا یسارک و لا یمنک حاصل آنکه بعد از
فراغ از نماز فرمود از خفا ایچنین نماز بگذارد و التماس کن غیر روی بکن و بکن
دست را و انگشتان خود را باز مکن و عیب آنها را بگو مده و آن فرمود از ذکر آن
و نه چپ نه پیش خود و هر مصیبت گناه سعی تو حق آید و الله را آن صاحب خیر خواه و باری
خلق الله را که بدست و کشتن خدا را از ذکر کشتن باشد و بکنما زکات بگذارد
هر چند که خطاب بخواست حساب که بخورد و دارد و تعلیم آن محفل هر نماز با بر لوح فل و صحنه
جان نگاشته و هیچ در نظر نگذاشته همواره وقت و اصلاح و اتمام نماز با اقصای
سر انجام خود کار و و لا یمنک و لا یسارک و لا یمنک و لا یسارک و لا یمنک و لا یسارک
آن نیز دو گونه است واجب بر مستتر آنما و آخر خود معلوم است که با خیال آن و اهل آن
از روی عمد نماز باطل و گناه گرفته چنین نماز در زمره کارهای مصلوبه و اخلاص جزو
چنین در بدنه با کمال است اعتقادی در دین بزرگتر از نماز که التماس شفاعت تو نیست
عجب و بسیار عجیب و مانع میباشند از آنکه در دین باب خود و تو را بپذیرد
و اگر چه در سجده و در آن کتاب است طلب معجز آنرا بفرمایند و بپذیرد و در باب
آن ایچنین عجز و غیر و موعود صحیح میدهند و سکون غیر محسوس را که در میان
تحرکت ازین میباشد چنانکه از آنم میخوانند و همچنین در سایر احوال و فراموشی
شده چند و دایره از شیطان غرور و نفس لا یمیزان پذیرفته و بر میسر آید
بجمله بگذرد و آن بار از دشمنی بکنند و آن کار را از دشمنی بکنند و در کمال
واجب است نیز قدم اتمام غرض زنده و مجتهد آنکه صلوات بخورد و خود را که از آن
ناچار و جبهه از آن خدا و از آن که احتیاط در آن در کار است بکنند یا مال یا مال

درین صفت نماز
درین صفت نماز
درین صفت نماز

مستند و بعد از آن او سیاحت در در سجده کمال با طاعت و در نفس و با طاعت
از ایمان و باطن با کمال خضوع و خشوع بخواند و تعقیبات او را بعبودانه و جهاد
بشر منظرش از حرا غرض و بنویسند نیز خطا بدین و حجت و کثرت است و ثروت و رف
شرف و شایسته و تقرب ملک و سلاطین و حصول آحاد و مطالب و وصول محرمات
خاصه و اشرف این فوائد که در فطال نسخ فطال کتاب دیده یا از فطال نسخ و فطال
از ایمان او او را در ادعای توحید همانا بزرگیده و بنسبیده اند و اگر چه عباد بضر مطالب
این نیز که مشرب باشد ضرورت و ترغیب آن از اهل بیت عصمت علیهم السلام با تشریح و بیان
تقریب او را در امور مخصوص و گناهان مفسد و بود در که حاصل بر این رضا و احوال
سعادت عقرب باشد و دعا و کشتن طلب رحمت و آفرینش معصیت بود اصلا و قطعا نیز
بفرستد و دنیا و دلبست گران و بددین و دین و آفرینش است اعتقاد آن
نیست و دلبست میوهات و میوهات که دنیا و میوهات محبت کینه و در بدین کجا و کجا و
و نه ازین فیه و فیه و نه که او بخورد از بدین کجا و کجا و نه که ازین کجا و کجا
علائی نیست و خاطر ازین پس خطائی و ازین پس از بدین و نه که ازین کجا و کجا
فوت و فرقت میرسد و نه که ازین کجا و کجا و نه که ازین کجا و کجا
و در و در از اهلها بر دانه کشیده طبع و فای خداوند خود را بکشد و نه که ازین کجا و کجا
او را بر دانه و نه که ازین کجا و کجا و نه که ازین کجا و کجا
در از اهل غایت و فرقت یافت و نه که ازین کجا و کجا و نه که ازین کجا و کجا
با خود اعتقاد آن را بجا میباشند و نه که ازین کجا و کجا و نه که ازین کجا و کجا
خود را و نه که ازین کجا و کجا و نه که ازین کجا و کجا و نه که ازین کجا و کجا
همه را و نه که ازین کجا و کجا و نه که ازین کجا و کجا و نه که ازین کجا و کجا
بجمله کار و نه که ازین کجا و کجا و نه که ازین کجا و کجا و نه که ازین کجا و کجا
نمی شود و نه که ازین کجا و کجا و نه که ازین کجا و کجا و نه که ازین کجا و کجا
که نه که ازین کجا و کجا و نه که ازین کجا و کجا و نه که ازین کجا و کجا

[illegible]

ویرنوافل است

[illegible]

شمس شانه زده قطره اشک را از پیشانی او زایل کرد و بر حق پیکان که بر کلاه زبانی استغفار نشسته و در
 مقام حدیث و حضرت که اندوه و عایش بریده اند بر آن صورت در عانای نامی بر در در
 از آتش سوزن زل زلزله است فرعون عصیان سوز و هرازه بر دوش از کارخانه توفیق شمس
 شمس که اندوه زده است بر کوه خسته نیستش تنه ای افشند که بر شمس شمس است
 کلاه و بر کوه و بار دعا و عیش و شمس هر یک یکایم مقام شجره طوبی دور کوه خسته
 در آن نفس اعلا در او بر می خیزد و مفرقه و ترس بر گلشن فرض یکدیگر به ای اهل ملک
 بر جست فغان خوش تر و دلش ظلام در او را غی این مقام مرموعه تمام فغان کدایش خند
 مطلوب است صلوات در فضیلت این ناز و دیدار شمس در فضل و شرف آن ناز
 پس که جناب اکبر حبیب خود حضرت رسالت نبایا صاحب الله جل و آلاک آن امر مفرقه و کدایش
 آن و بر ای مقام محمود و عده فرموده است که منزه الیقین و تنجید نافع که عمران عید
 در مقام محمود آید شرف در مفرقه مبارک که بر آن ایستاد و خلاصه مفرقه آنکه عصر از
 شمس پدید آید بر آن عزیز خانه در حال که زاید بر جلوات مفرقه است عایش
 در او بر مفرقه او در مقام سوره در مقام شفاعت باشد و آن عالی مقام و آن
 جلالت و شرف بود چنانکه هموار می بیند با عیادت از عیش باشد که خداوند و العرش
 و در از عیادت قدر و شرف و آن اجلاس فرماید یا که شیر و برش عیش لذت و حضرت
 بر آن نشیند یا در وسیله است که موصوفت در شمس با اختلاف الاقوال و در عیادت
 کاین نماز بسیار یا در حضرت اقدس نبی صلی الله علیه و آله فرمود که دید و بر عیادت و
 نافع است و بعضی گفته اند که او را بر حضرت فرض بود و نبایست که دید و بر عیادت
 صدیکه در عیادت بسیار و اقامت این نماز بهتر است که می نمود و منیع جنگ را اقامت
 بر عیادت فرمود که بر یکبار بعضی گفته اند که بر دوست با برادر ایستاد برادر ایستاد و
 افزون و عیادت و عیادت و آن که در آن ایستاد که شرف یاس از جهنم با اقامت
 که در آن ایستاد که طس با آن ایستاد که طس در آن ایستاد که طس در آن ایستاد که طس
 از آن ایستاد که طس در آن ایستاد که طس در آن ایستاد که طس در آن ایستاد که طس

[illegible]

من المصاحح بدعوى انهم خواب و طمعاً فبقوا من وهو قليل من اصحاب الله القائلين
 من بعدهم محمد بن ميمون انك چون جمع كنهات خلق اولين و اخرين و بعضى در بعض
 نكاسته اند كه بايد بر خيزد يعنى از میان این جمیع انك شك در منمود بهلوث از خواب
 گاهها در خوابند خداوند خود را از خوف و طمع خواب خفا كه در بعضى نكته كوشه پس بر خيزد
 ایشان انك چتر خواهند بود پس الله تعالى سید مردان خواهد نمود بعد از انكه خداوند
 می باشد كه انكه فرقه سعادت قرین را از انجم خدا ساخته چنانچه بخواهد بهشت برین را و خداوند
 آن صاحب سیر خلا بن بر دارند و هم در كتاب بار خجانب مروت كه اذا قام العبد من
 مضجعه و التقاسم عینه ليرضى ربه و يصلو السبله باهى الله به الملائكة فحق
 اما ترون عینك هذا قام من مضجعه و ترك لذته و صاعقه له ما له اخر ضمه عليه
 اشهدوا انك حققت له انك حق تعالی انك چون بر خیزد بنده از خوابگاه خود و چشمها را
 خواب او دور بكشد باشد بر اینكه خداوند را از او خوشتر و كند به ناسی ممانات كند
 حق تعالی با بر فرشتگان پس كند انك نمیدان بنده مرا كه بر خیزد از خوابگاه خود
 و انك نماند خواب لذت خود را بسوزد بجز برای فرض خسته بگویم بر خیزد به ناسی
 كواكب كه بر سبكه كم تحقیق امر زیدم او را الحاصل تعجب بر او و طبع استكار
 چنین اثرنا و شجر ناله ای نیم شبی و دعای سحر گاهى و غیر چنین غرائب و ادراكات
 سعادت جاودا را كند عانی و فن هائی و غیر شكردن از شوق بندگی شوی و غیر
 باشد از خواب شیرین چشم غیبت كنشود و با چشم در شنی راه مروت و مستحق روزه
 در نظر خود از جا بگردد خواب بهود تر غیبت از سخت تا انك بوی در جان بگردد سبب
 بیت با ناله از ستر كم غم ترانج حب و تا خاز خاز را بر بهلو كند شعله صفت سحر را و غیر
 عالم بالا غیبت از شفت كالار استكرا بر جبر ما به در در غیبت از خیزد و بواج مرتبه
 به پروا بشوقی نتوان برید كنى كرمشانی در جهان غفلت آیین را بختی چون
 بر خیزد از خواب شیرین را در عشق است این هنرها مستخوانه كه بر اینش دون
 بنوده به سیر بر چوبین را كد با نكته با است ای سرفرو ناید چه نسبت شانی
 با سر شونده با این را بگفت كام خفا شود شیرین است كی آید بنور حق نتوان

در فضیلت قیام

تبع كذا من خواب شیرین را تن برورانی كه بفرمان سلطان نفس و هوا بجا و هیچ خواب
 چهار بهلو كشیده شده اند كی روی بجات میوند دید و تیره بجا نكته از كرم گاهى
 سراپا در مغلط نكبت خواب فرو رفته اند در پیش شسته روی كرم گاهى
 كجا سفید میوند كرم گاهى كور دلاى كه از خواب غفلت كل بر روزن دیده زده اند
 از چراه چشم بر رحمت آلى میوند انداشت و بجا صلاى كه بشیر بنی شكر خوا
 چشم از نمرتا كرم گاهى كون چندین خواب پوشیده اند كی نهال طاعت در كنار چوبار
 سفید دم میوند اندكاشت تن هائی نهادن بالش نرم زیر سر مكر
 ایچشم در خواب بنی روی بیدارى و نیز عالم غیب شهادت و بختنده
 تو فقی عبادت جل شانه در سوره مباركه منزل بعد از انكه حضرت شرف بنور
 صلی الله علیه سلم بقیام لیل امر نموده فرموده است كه انك نماند اللیل الهی باشد
 و طلاق قوم قبلا مراد از نماند اللیل بقول ساعات تام شب است و بقول
 دیگر ساعات تجمه است و بر و ایت قیام در آخر شب است بر نماند و بار بر این
 مصدر خواهد بود چون قافیه از انك بمعنی نهض و مؤید امنیت بنگه كشته اند
 كنهان شب طغی حبه بمعنی قیام لیل است و بر و ایت مراد از انك نفس نماند
 است یعنی كسیكه شب از جا به خواب برای عبادت خیزد و بر تقدیر طغی مضمون
 انك ساعات شب یا بر صاحب خاصتن شب یا نفسی كه شب عبادت بر خیزد
 سخت تر است از روی ثابت قدم تا بجنب كند و مشقت از عبادت روز و
 جمع لطف كبر و او خداوند كه بمعنی مواطافه باشد یعنی سخت تر است از
 روی مواظقت دل با زبان یا باطن یا ظاهرا هر چه در شب دلها از انك نشانه معاش
 فارغ و در حسن جمع مرشد و با حصد رقب و حفر و خنوع و خنوع به بندگی قیام
 نماند نموده در دست ترویات تربت از روی مقال كه قرأت قرآن باشد
 چه در شب و از انك متفرق حواس است ساكن بیداشد و بهتر متوجه ان مرقه
 شد و چنانكه زبان از حلاوت تلاوت ان كامیاب شود دل نیز از فیض ناملد

در معانی آن بهره مند میشوند گردید مجله درشت و قنیت که دست و پا از دست
 و تر دوات دنیای بی بقا است راحت گزیده و چشم و گوش از دیدن و شنیدن
 کلفت فراخورش فراغت خزیده و عصبی ظاهر از بیگاری غل غل حاصل در
 راحت سستی ظاهر از آمد و رفت اندیشه های باطل خدمت حال مستوره حسن
 حسن بعد از چشم به بخیرمان در نقاب طمعت نهان و چراغ دل از نور خدا روشن
 از تند باد بیا و سمعت در فانیوس پرده خفا در امان ابواب حاجت گذاری
 روی ناله و زاری از دست دعا و استغفار و سر دامن کرم خداوند امر و کار
 بیگانگان اعراض از خلوت کجاست درون بیرون و زبان کا جور و در غرض
 و دهانی ماذون دست تقاضای کرم گریبان و کج خلق عالم را کرامت و سمعت فضل
 و عطا عذر عالم عالم حرم و خط را پدید آورده حضور بر آینه نظر توبه بارش دلش ده
 وسیع قبول کوشش برکت قوافل فراغ و نوافل پنداره مطالب روحانی باطنی
 فیض رسد و جستجو طلب کار و نوید پرامید دل من سائل در سواد عظمت حضرت
 چار بر چار و در عالمی شیخ صدوق به از چراغ افزوز سوز دلها رشت و کشته اند
 سالکان طریق طلب حضرت شرف بنور صفا الله علیه و آله و سلم مروی است که است
 الله نعم ینزل ملکاً الی السماء الدنیا کل لیلۃ فی الثلث الا حین الیلۃ
 الجمعه فی اول اللیل فیامره فینادی ه من سائل فاعطاه هل من سائل
 فاتوب الیه و هل من مستغفر فاعفله فاطالب الخیر اقبل یا طالب الخیر
 اقص فلا یزال ینادی بهذا حتی یصلح الفجر فاذ اطلع الفجر عاد الیه
 محله من ملکوت السماء و حاصل معنی آنکه به راستی که الله تعالی میفرستد فرشته
 باسان دنیا در ثلث آخرین هر شب و شب جمعه در اول پس بفرمان خداوند
 که ای اسلمی است که بپر عطا نمایم ایاتا بی همت که توبه او را پذیرفته گشته
 عفو فرمایم ایامزشش خداوند متعال را و امر هم ای جوایز میفرستد و شود
 میا را جوایز شتر خود را از ان بازدار و ترک آن تا پس هر چه بخواهی بپوشی

است
 بیاید
 فضیلت
 ۱۲۰

کلام غار کنه تا آنکه صبح دم چون صبح دمید یکی سر خود از ملکوت همان باز میکرد
 و نیز در کتاب انالی از شهر سپهر معالی حضرت صادق علیه السلام منقول است که در میان
 سخنانیک که جناب سبحانی بخوبی ابن عمران علیه السلام فی کشف این است که این
 علی بن کعب من زعم انی یجئنی فاذا اجبت اللیل قائم عنی الی اخرجه
 خلاصه معنوی آنکه در روایت گفت کسی که کان کرده که مرا در دست میدهد پس چون
 شب در آمد مرا گذاشت و خدا بیدار بماند هر چه می داند و دست میدار خلوت حبیب
 خود را باین عمران من مطلق بر سرستان خود چون شب در آمد مرا در دست میدار
 این را در دهان این مفسر میکند و اینم خطاب میکنند با من از در دست شده
 و سخن میگویند با من از در حضور یعنی چشم دل مرا نشسته و حاضرانه با من مکالمه
 نموده باین عمران به پیش از دست به من جفیف و تذلل و از بدست خضوع و فروتنی و از
 جفاست نکست در تارکها رشت و دعا کنی و بخوان مرا که بدستیکه تو مرگ بی مرا بخود
 نرزمیکند و مرا ترا اجابت کنند و یکی از اهلان سر منزل نجات شبها در دعا
 و عرض حاجات میگفت الحمد لله فی اوقات الخیر و ثنات العین و اعطت الملوك
 البهايم و یا یا یا المفتح بعزایم عبود من فرو رفتند در کاه و خفته چشمها
 و بستند در کاه و در کاه تو گشت ده است بعزایم کراهی و
 محبتی که عرض نماید از آن حضرت تو در بنو قنتم ممکن است و مانع از ان نیست
 پس خواب که چشم من زها بر خیز کن ده در که فیض حکیم خسته دلان
 تو ام بخور که در خود دو ابر خیز ز دست مرشدت عمر من زها بر خیز در محو
 و رام از سید خیر الانام صبر علیه و آله و سلم منقول است که ان العبد اذا
 قطن بستانه فی خوف اللیل المظلم و نأجاها انبت الله التور و قلبه
 و اذ قال یا رب یا رب نادیه باللیل جل جلاله لبیتک عبید سلیمان
 اعطتک و توکل علی اکفک ثم یقول جل جلاله لا یکنی انظر و الی
 فیک قد غفلت لی فی خوف اللیل المظلم و الطالون لا هو و الغافل

خود را در دست میدار
 و بیدار میگردانم و شوق
 این صبح

بنام اشهدوا ان لا اله الا الله قد غفر الله له محصل معنی آنکه بدستیکه بنده چون خلقت
 گزینید با مولای خود در دل بنار و معاصات نماید با او رویاند نور خدا و ایم در دل
 یعنی دل روشن گرداند چون یارب یارب گوید خداوند بزرگوار و جل جلاله باریت
 فرماید که لبیک ای بنده من طلب کن از منزه من عطا نمایم و کار خود را بمن گذار تا کار
 فرمایم بعد از آن خدا را حق جل جلاله فرماید ای بنده شکان من نظر کن بنده منده من تحقیق کن
 خلقت گرفته بر من در دل بنار یکت و بقات بیشکان من و بقات من و بقات من و بقات من
 خفته اند گواه بپسند که من تحقیق امر زیدم او را دلا از جواب لب چشم سر کرده و
 یارها که سود خلوت در بسته چون خلعت شبها به بهاری توان دیدن رفیقام
 دو عالم را کن ده دیده از خوابت فوج الب مطلبها سر قرض فلک ازوی
 بر خورشید میگردد چه کسی سیه رو به برت از ظلمت شبها نبوشتی شرب
 بخار از فیض بیداری نر از اند چشم من ز یکان دیدگان لبها ز خاک
 خلعت چشم لب تا مگر یکدم توان دید فکر کرد خود را اندر بن شبها بر شمع
 بیدار دل ظاهر است که تو هر چه آئینه سفران جهانی و مقصد سعادت جودانی
 غیر این بخورده زندگانی نیست و نصف از زده است که باید کار را بر دنیا خود
 سازد و بسراجم ضرورت معش بر دازد جهانی هستی آدمی بر جنت و از
 ارتکاب بعضی امور ناچار و لا علاج است چون غریب فروخت و دید و دید
 سق و سق و سق و باغ و بوستان و پاس لوازم شنائی با یاران و دوستان و
 رسیدن باحوال کنوایان در پیرون خانه و زرد خورد و با متغلبان اسبابی
 و ائمه آنها و وسعت روزها همین قدر باشد که ائمه آنها را سر دران
 صورت توان لب و این قسم مطالب دران کجول تواند لب و قد
 سید که فاضل ابی دران بادی فاضل و تواضع ان قیام توان
 نمود و نصف دیگران شبت که بعضی ازان نیز بخورد و خواب و بپوشی
 گذارد و بجعل وقت من و دماغ صرف میگرد و باقی الوقتی است که مراد

در احیاء شجره
 در احیاء شجره

در کجای سید می طریقی بر سنگاری خود را دران تواند صحت و برهان شجره و عدد
 تقصیرات خود را دران خواسته باب دیده ارقام جرم و انام خود را از صلیف لیالی
 انام میبست و اند شست و دهگاه ان نیز صرف خواب و تن پروری شود دیگر وقتی برکی
 منکی بخوابد ماند و در دهر که صبح اجل دهد و فرصت براق بگر سر سفرنا کر بر مرکب
 از دست رو در خاک ندامت و حسرت بر سر نخواهد افتد روز و شب
 عمر تو با صد شتاب میگذرد این بگوید ان خواب روز جهان مرکز و شب
 چنین کی شود آملده روز پسین و جمعی که انکه اکاهی و دردی دارن و کاهی
 بادا که منیعت کردن ارز و کشید و لغزش اراده از ابرو لوح خاطر می کار بند
 امنیت که بغیر نفس کامل از شتاب اصل غافل هر شب را لب و کرمی اندازند
 و تا بخرو و تو بخت شهاب رخ نیز و اوقات شریف را از دست داده فرصت را با بخت
 و بهیاب زند کمن با نفس کاخ دوست و با کردت و پاداری توانای خود
 الا دست و پا هر خاداری حلال است از زمان خواب فراخت بر تو گرفتار تو
 کاروان عمر را بکلی حفظ و اداری کوسیدگی از خمار در وقت حقض که صاف فرود
 از کوچه جسم زار روانه لب و شعل جانش با شمع سحر که هر لحظه دیده خود
 محبت میگوید زبان بند سراسیمه با بن نوای هوش منترم مرگت که ما
 فاضلی علی داد الاخوان و العنوم و الخطایا و الذنوب و انما تاتین
 علی لیلته تمتهها و يوم اوطرته و الساعة غفلة فیها عن ذکر الله اتم
 بعین سلف و حسرتی که دارم بر دنیا است که سرای اند و غم و جوی کنه
 و با خرمانی خداوند عالم است چه چنین جائی قابل تحس و دل و انسی نیست
 بلکه با سلف و حسرت من امنیت نگرش بیک دران خفته ام و روزیکه دران
 روزه نکرده و س عتیکه دران از ذکر خدا خال گذرستم بکل بود بهتر
 الا نخل که نباشد دست حرکت خوشتر ز حیاتی که رود و پارت و چون
 غافل مانا بر فوشت شبها تا سفت بخورد که ملکوت دران بهانه انگ که مرگ از

سوز برده خرد و نه عالمی را از خود خوشنویس زد و بوسه کند و ناله که از ناله
 جز خود را به بهشت ضای حضرت او اندازد که روز قیامت شوی
 بجز من شمر او زند چون نگاه با حال کند و با حال خود نظرات مل را افکند علی
 به بیند که در میزان چنان روزی داشته باشد ندارد که افلاک به بهشت در می
 گوید با رب عز و جل نموده ام که بان شایسته این باشم حق تعالی گوید که شنبی شبها بیدار
 و از بیداری بیداری دیگر کردیدی و حکم الله بر زبان را اندر و باز خواب رفتی و از خواب
 کردی و چون بر من فراموشی خواب روا نیست از فراموشی نکردم و انکسرت بر ای
 ان چل است و هرگاه بقدر عقل بهانه وصول رحمت و وسیله دخول جنت نداده
 کردید تا مل کنی که شنبی خواب و حق بهانه چه سعادتها و کرامت های استیجانی از
 کسبه آدمی غافل می رود و نفی که رشته کوهری بهای جسدین ذکر است می شود
 چون همه باده و لغیر خواب میگرد و با سپاس کنج ایامی فردا بیدار خواب
 مصیبت با حق خود را بکن باطل خواب با گران باری برین تن بای تا سحر غفلت
 رفته ای تا شنبان در میان کل خواب در تیرستی که حبیبی بکبان است
 کشته ای غفل از آداب و رعا بکل خواب هر نگاه اعتبار بکجویی بزند که
 حقیقت به چشمه انرا کنی تا بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار
 بر سر بیداری چنان چون میرود بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار بیدار
 روی بیداری بکر بینی تو ای کمال خواب خواب خواب خواب خواب خواب
 نقد عمر به بد لر چون دهد عاقل خواب ششم ۱۸ آدم را که این است و
 امتیاز از سایر انواع حیوان که پیشش سجد و ملاک بوده و بر سر بر شرف افتی جا عمل
 فی الارض خلیفه سالها فرما فرمایم عوده خلعت خلعت بر سر افتد
 خلقنا الانام فی احسن تقویم صفت و مزین است و مشهور که پیش بر شرف
 و لقد کرمنا بنی آدم مقبول ارض و ساد و در معیشت و بر کار کارکنان و خوش
 بر سر خوان سستی او را طاعتها با اینهمه عز و شرف که او داده اند و هر سید را

در میان ذکر خرد
 در میان ذکر خرد
 در میان ذکر خرد

و شب خیزی از خود سس کمتر باشد که به شب التی بهار و الهه بشود و این هرگز از وقت
 نمیشود ای کشته زلفش شب بخوابی خورسند جان کرده زبیرون تن زار نشند
 شربت با از خود سس کورا به شب شب و ترالفیر خواب است بند بر خیزش
 الهامی اوج اقبال بخت بهوای عشق جانان پروبال تا کی خوابی چه باکیان
 ای نامرد کم بدستی از خود سس بر خیز و ببال خوشی که بغم شکفته باشی همه
 شب در خون جگر نهفته باشی همه شب شربت با از خود سس لطایر
 جهان کو بیدار تو خفته باشی همه شب و از جمله مصلحتها که مدتها مورا
 غل شانه در از خردین خروسان است بدینگونه که سحرگاهان بیدار گشته
 بال بر بال زنند و او را باز دهند رحایت شده همانا نیست که شاید گران خواب
 فراموش راحت بفرماید ایشان بیدار و سیاهستان شرب غفلت از ناله
 ایشان موشبهار کشته عتی ندارد که احوال خود نماند و خروسی
 و از باناها را زار بعد خوابی کردار پر داخته مانند بال خروسان از خوش
 فوت ساعات دست تا شرف بر چهره سپید و همانا است ره با جمعی است
 آنچه از خواب مستجاب امیر المؤمنین علیه السلام روایت که خرد سس در فرما بیدار
 که از ذکر و الله یا غافلین یعنی ذکر کنید و شسته تعالی را و یاد نماند بغافلان
 و از سست و سراد های هوای سبحان الله سرای صلی الله علیه و سلم
 در خبر است که فرمودند شب معراج در میان چهارم خرد سس سفید دیدم
 چشمهای او از در ویا قوت صبح و بایهای او از زبر جد سبز نماند که
 که لا اله الا الله محمد رسول الله علی امین ابیطالب ولی الله فاطمه
 و وللهما الحسن و الحسین صفوة الله یا غافلین از ذکر و الله علیه و سلم
 اغتدا الله یعنی بایست معبودی بر حق مکرانه و محمد رسول الله و شربت دهه است
 علی بن ابیطالب که امیر مومنان است ولی و دوست خداست و فاطمه و زهرا
 او حسن و حسین برگزیدگان خدا بیدار بغافلان ذکر کنید خدا را و بر دشمنان ایشان

۲۵۵ و در کتب شریف کافی از حضرت ابو جعفر علیه السلام منقول است آنچه حاصل
 اینست که در سببیکه خدای تبارک و تعالی را فرشته است بر صورت
 خروسی سفید سرش در زیر ویش و پاهایش در قعر زمین هفتم و او
 بانی در مشرق و بانی در مغرب است خروسان فریاد میکند تا وقتیکه او
 فریاد کند پس چون فریاد کند و بال بر بال زند بعد از آن گوید که
 سبحان الله سبحان الله سبحان الله العظيم الذی لم یس کشفه
 شیئی پس خدای تعالی در جواب او گوید لا تخلف لی کان ما من بعث
 ما تقول بعیر قسم دوع غر خور بمن کسی که شناسد و داند آنچه تو
 میگوئی و نیز در عقب از حضرت صادق علیه السلام است که چون بانی خروسی
 شنید که بگوید "قلوس رب الملئکه والروح سبقت بجله
 علی غضبک لا اله الا انت سبحانک و محمدک علمت سوء
 وظلمت نفسی فاعف عني ان لا یغفر الذنوب الا
 انت تر کتب این عبادت شریف بر وجهی ممکن
 و از آنجمله این دو وجه است که مستوح خبر مبتدا و محذوف
 و قدوس و رب الملائکه یک خبر بعد از خبر باشد و یا
 بر این معنی اینست که تو منزهی و مقدس و او نه فرشته
 در و حرا اینکه رب منصوب باشد و منادی هم باشد

طبع
 و صلی
 در کتب شریف

خداوند و شکای و در کتب شریف کافی از حضرت ابو جعفر علیه السلام منقول است آنچه حاصل
 اینست که در سببیکه خدای تبارک و تعالی را فرشته است بر صورت
 خروسی سفید سرش در زیر ویش و پاهایش در قعر زمین هفتم و او
 بانی در مشرق و بانی در مغرب است خروسان فریاد میکند تا وقتیکه او
 فریاد کند پس چون فریاد کند و بال بر بال زند بعد از آن گوید که
 سبحان الله سبحان الله سبحان الله العظيم الذی لم یس کشفه
 شیئی پس خدای تعالی در جواب او گوید لا تخلف لی کان ما من بعث
 ما تقول بعیر قسم دوع غر خور بمن کسی که شناسد و داند آنچه تو
 میگوئی و نیز در عقب از حضرت صادق علیه السلام است که چون بانی خروسی
 شنید که بگوید "قلوس رب الملئکه والروح سبقت بجله
 علی غضبک لا اله الا انت سبحانک و محمدک علمت سوء
 وظلمت نفسی فاعف عني ان لا یغفر الذنوب الا
 انت تر کتب این عبادت شریف بر وجهی ممکن
 و از آنجمله این دو وجه است که مستوح خبر مبتدا و محذوف
 و قدوس و رب الملائکه یک خبر بعد از خبر باشد و یا
 بر این معنی اینست که تو منزهی و مقدس و او نه فرشته
 در و حرا اینکه رب منصوب باشد و منادی هم باشد

۲۲۹ از رفیع جاسعین ماب ایام الفیض علیه السلام پسید از بر حاشی شب بزم آن بخت بنایان و کلام
 مجید آنحضرت فرمود که این من صلی من اللیل عشر لیل الله خلاصا الی اخر الیمین
 این تمام باری تمام این کلام باعث تطویل سکر و نایاب رخا و ایجا رخا بجزان شرف و کمال
 حق در داده بیک حاصل بمر آن الفیض علیه السلام این است که فرموده که ما که نماز کند از شب که
 را بر ارضه ارقا به شبیه غرض حقیقه طلبی است از خداوند باری که در عالم کوی نورش کمالش
 نبویست و این منتهی از خستات بعد از آنکه رو بیاورد و در آن روز که در خرق
 هر نیز و بر کوی نورش و نماز و اگر در آن روز که نماز کند از شب که شش عطا کند او را خداوند
 و عاصی بر نماز طلبی بایستد و اینست که هر که نماز کند از شب که شش عطا کند او را
 خداوند او را جو شریف صابر که شش صادق باشد و داده شود او را شفاعت در الهوت
 و هر که نماز کند از شب که شش را بر سر آید از بقرش روزی که نده میشود و در روز او چنانچه
 بپوشد رده باشد تا آنکه بگذرد بر صراط با آئین بخت جماعت که از عذاب بگریزد و هر که نماز
 کند از شب که شش را بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب بگریزد و هر که نماز
 بپوشد کرده باشد و اگر زنده شود که نماز کند از شب که شش را بپوشد و در میان او این بخت جماعت
 و شفیق کرده باشد و این صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که نماز کند از شب که شش را بپوشد
 در بهشت معین است و هر که نماز کند از شب که شش را بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب
 بگریزد و هر که نماز کند از شب که شش را بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب بگریزد
 اینک آرزو کند عزت و حریت قرار ببرد اگر کند بختی از خداوند باشد و اینست که
 داخل بهشت شود و هر که نماز کند از شب که شش را بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب
 بگریزد و هر که نماز کند از شب که شش را بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب بگریزد
 اگر عطا کرده شود و هر که نماز کند از شب که شش را بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب
 بگریزد و هر که نماز کند از شب که شش را بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب بگریزد
 عبادت شریف خود خداوند عطا کند و هر که نماز کند از شب که شش را بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب
 بگریزد و هر که نماز کند از شب که شش را بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب بگریزد
 نماز کند از شب که شش را بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب بگریزد و هر که نماز
 بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب بگریزد و هر که نماز کند از شب که شش را بپوشد
 و هر که نماز کند از شب که شش را بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب بگریزد

خوابید
 در عنایت بسیار

۲۳۰ با بخت تمام شب نماز و نماز و کعبه و ذکر کند روزه عطا کرده شود و از نور آن بخت
 آن این بخت که هر که نماز کند از شب که شش را بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب
 بگریزد و هر که نماز کند از شب که شش را بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب بگریزد
 بعد از آنکه از بخت جماعت بگریزد و هر که نماز کند از شب که شش را بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب
 بگریزد و هر که نماز کند از شب که شش را بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب بگریزد
 نور و بقرش و هر که نماز کند از شب که شش را بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب
 بگریزد و هر که نماز کند از شب که شش را بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب بگریزد
 شود و راه از آنست و معصیت کرده از آنست و بخت جماعت که از عذاب بگریزد و هر که نماز کند
 عطا کند او را شفاعت در الهوت و هر که نماز کند از شب که شش را بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب
 بگریزد و هر که نماز کند از شب که شش را بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب بگریزد
 بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب بگریزد و هر که نماز کند از شب که شش را بپوشد
 و هر که نماز کند از شب که شش را بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب بگریزد
 نماز کند از شب که شش را بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب بگریزد و هر که نماز
 بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب بگریزد و هر که نماز کند از شب که شش را بپوشد
 و هر که نماز کند از شب که شش را بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب بگریزد
 نماز کند از شب که شش را بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب بگریزد و هر که نماز
 بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب بگریزد و هر که نماز کند از شب که شش را بپوشد
 و هر که نماز کند از شب که شش را بپوشد و در میان او این بخت جماعت که از عذاب بگریزد

الشيخ محمد بن عبد الله

حول
نیز راجع

五

عمر
شرف

تفسير

تخمین می باشد اما اینک احادیثی که بر ظاهر و باطن باشند و خود را در دست از خود که خداوند
 مرکب است و فریضه در دستش اند که هیچ زهر اعلیها التسم در هر دو وقت یک گنجه است و قابلیت
 معلوم نیست اما حجت اجماع چنین که جود آن در دست ظاهر را باید بود است و حق اتفاق این
 بین اخبار را باشد مستند از اخبار ارجح نداشت باشد محل یافت چه بحکم ظاهر اجماع که در حق
 از چنین تعارض اصطلاح کرده و میگویند اما حجت که در حق معلوم در آن معلوم باشد و کلام
 ازینست که از اخبار معلوم نیست که برخلاف این رفته باشد و قطع نظر ازین را احتمال ازینست
 که در جمیع روایات که معلوم است در خواب را که گنجه است و تحقیق قدم باشد و لیکن جمیع روایات
 در بعضی از آن تخمین قدم مذکور است چنانکه در کتاب عا کاف در باب عا کاف الما و الما و الما
 از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل است که فرمود که هیچ فاطمه الزهرا علیها السلام از الله
 متعجب است که الله را با و یقین و احدی قلنا و یقین و سبحاننا و یقین و قلنا آیه الکرسی
 المعوذین و عشر آیت عزالد الاضافات عشر از آن پس احاطه کرده از اخبار
 حدیث از ظاهر روایت نیست و لیکن احتمال دیگر است که با فراغ هیچیک از اخبار متعارض نیست و آن
 اینست که قدیم و تازه هر یک از این دو تخمین در هر دو وقت تجدید باشد که هر کدام را که خواب
 نمرد و متولد شود و آنرا داشت و بجهت این است که بعضی روایات این در بعضی آن تجدید نموده
 باشد و لیکن این احتمال نیز خلاف اتفاق فقهاء است بخبر که مذکور شد و اما بطریق اخبار
 بنا بر حدیث مشهور را بنما آید که عزاب السلام و حکم ظاهر هر یک از این دو کانه خبر
 بیرون نموده و هر یک از این دو تجدید را خواه در وقت خواب خواه در وقت بیدار شدن و هر دو
 داشت و الله اعلم از حقیقت سخنان است خواب تجدید است که در کاف از حضرت صادق علیه السلام
 نقل است که هر کس که در حال بیدار باشد بخوابد و آنرا داشت الله تعالی علیه السلام و الله اعلم
 الذي يظن فيه و الله تعالى الذي يظن فيه و الله تعالى الذي يظن فيه و الله تعالى الذي يظن فيه
 على كل شيء قدیر عزاب السلام که میگوید ولدت الله حاصل می باشد هر که گوید در وقت بیدار
 بگوید در خواب بخوابد و الله تعالی علیه السلام تا آخر روایت از کمالان مانند آنکه هر کس که بیدار
 او را زانیده بود و حاصل می نمودن تخمین آنکه پس از آنکه او را کمال پس از بیدار شدن

نالبت و پس از آنکه علم او بباطن هر چیز راه دارد پس اما و آگاه است و هر کس بیدار و بیدار
 و پس از آنکه علم او بباطن هر چیز راه دارد پس اما و آگاه است و هر کس بیدار و بیدار
 تعارض است که قدیم و تازه هر یک از این دو تخمین در هر دو وقت یک گنجه است و قابلیت
 معلوم نیست اما حجت اجماع چنین که جود آن در دست ظاهر را باید بود است و حق اتفاق این
 بین اخبار را باشد مستند از اخبار ارجح نداشت باشد محل یافت چه بحکم ظاهر اجماع که در حق
 از چنین تعارض اصطلاح کرده و میگویند اما حجت که در حق معلوم در آن معلوم باشد و کلام
 ازینست که از اخبار معلوم نیست که برخلاف این رفته باشد و قطع نظر ازین را احتمال ازینست
 که در جمیع روایات که معلوم است در خواب را که گنجه است و تحقیق قدم باشد و لیکن جمیع روایات
 در بعضی از آن تخمین قدم مذکور است چنانکه در کتاب عا کاف در باب عا کاف الما و الما و الما
 از حضرت ابی عبد الله علیه السلام نقل است که فرمود که هیچ فاطمه الزهرا علیها السلام از الله
 متعجب است که الله را با و یقین و احدی قلنا و یقین و سبحاننا و یقین و قلنا آیه الکرسی
 المعوذین و عشر آیت عزالد الاضافات عشر از آن پس احاطه کرده از اخبار
 حدیث از ظاهر روایت نیست و لیکن احتمال دیگر است که با فراغ هیچیک از اخبار متعارض نیست و آن
 اینست که قدیم و تازه هر یک از این دو تخمین در هر دو وقت تجدید باشد که هر کدام را که خواب
 نمرد و متولد شود و آنرا داشت و بجهت این است که بعضی روایات این در بعضی آن تجدید نموده
 باشد و لیکن این احتمال نیز خلاف اتفاق فقهاء است بخبر که مذکور شد و اما بطریق اخبار
 بنا بر حدیث مشهور را بنما آید که عزاب السلام و حکم ظاهر هر یک از این دو کانه خبر
 بیرون نموده و هر یک از این دو تجدید را خواه در وقت خواب خواه در وقت بیدار شدن و هر دو
 داشت و الله اعلم از حقیقت سخنان است خواب تجدید است که در کاف از حضرت صادق علیه السلام
 نقل است که هر کس که در حال بیدار باشد بخوابد و آنرا داشت الله تعالی علیه السلام و الله اعلم
 الذي يظن فيه و الله تعالى الذي يظن فيه و الله تعالى الذي يظن فيه و الله تعالى الذي يظن فيه
 على كل شيء قدیر عزاب السلام که میگوید ولدت الله حاصل می باشد هر که گوید در وقت بیدار
 بگوید در خواب بخوابد و الله تعالی علیه السلام تا آخر روایت از کمالان مانند آنکه هر کس که بیدار
 او را زانیده بود و حاصل می نمودن تخمین آنکه پس از آنکه او را کمال پس از بیدار شدن

Am. Lib. Co.

1

[illegible]

شفع نیز به دستور بعد از آن مژده و نیز بطرفی مذکور و از علم مختص در قنوت
 از حضرت صادق علیه السلام در نهضت بقول آیت اللهم اغفر لنا و اجنا و
 ما فانا و اغفر عنا فی الدنيا و الآخرة یعنی خداوند ایماز ما را در هم کن بر ما و غنا
 ده ما را در دنیا و آخرت و ما را از دنیا و آخرت بگردان و دیگر آنحضرت فرموده
 که بخیریت و قنوت سه تسبیح و اما مطلقا آنکه بنا بر مشهور است حاجت
 با اربعه مشهوره نماید و در هر یک از دو رکعت نخستین فاتحه و سوره قل هو الله احد
 فاتحه در کتاب شریف فیه در روایت که نیز قرآن الکریم با اولین فصله المادیه
 کل رکعت منها الحمد مرة و قل هو الله احد ثلاثین مرة الله و لیس منه و پس الله و قل
 انبیا الاقول حاصل می آنکه هر که قرآن کند در هر یک از دو رکعت اول نماز سوره
 فاتحه یکبار و سوره قل هو الله احد سه بار و مضمون و فاتحه شود از آن برسان آنکه
 نافه میانه او وضوای غرضی سه بار که هر یک آنرا تکریر شود و برابر او در هر
 از شش رکعت و یک بعد از آنکه هر سوره که خواهد خواند و بعد از فراغ از آنها رکعت
 شفع که از او آنجا پیفرده و تر بخاشد در آن نیز بنا بر مشهور است حاجت
 بیکم با اربعه مقرر نماید و قرآن در دو رکعت شفع و یک رکعت و تکریر دو رکعت
 یک آنکه در هر سه رکعت بعد از فاتحه سوره قل هو الله احد قرآن نماید چنانکه در نهضت
 از عبد الحمید بن حجاج فرمود که رکعت برسد حضرت ابی عبد الله علیه السلام از
 قرآن در دو رکعت آنحضرت فرموده که کان یبکی و کان ابی ابا الحسن
 یقرأ فی الوتر بقل هو الله احد فی ثلاث تراتج حاصل می شود آنکه میان هر دو رکعت
 در هر یک پس چندین بار میگرداند و قرآن میگرداند در هر سه رکعت و تکریر میگرداند
 نهضت الاحکام از آن امام عام علیه السلام بقول کان ابی علیه السلام یقول قل هو الله احد
 ثلاث القرآن و کان یحسب یجمعها فی الوتر فیکون القرآن کله یلخص فی رکعتین
 یکون کقل هو الله احد برابر یکدیگر و نیز در نهضت و ابی ایش قرآن در دو رکعت و آنکه
 جمع کند هر سه رکعت و آنرا در دو رکعت نیز از سه رکعت با خطابی که در هر یک رکعت و در الله

در ادوات تعجیل است

خانه که تمام قرآن قرائت شده باشد و هم آنکه در دو رکعت شفع بعد از فاتحه خواندن
 سوره قل هو الله احد قرآن کند و در نهضت خطابی در نهضت در روایت که فرموده که
 ما لم یعزونی و قل هو الله احد قبل ان یسبح یا عبد الله فقد قبل الله و ترک تحصیل خطابی
 هر که قرآن کند در دو رکعت نیز از سه رکعت نبویزه قد اعز و یزید العالی و قل هو الله احد
 و قل هو الله احد یا تعز که در هر یک رکعت از این سه سوره را خواهد خواند که شود و در هر یک
 بر زبان حال یا فرستد کمال گویند که مرده یا تر از سبب خدا که تحقیق قبول آن
 تعالی و تر تر او شود و بین آنکه در این دو حدیث شریف و راه از هر سه رکعت شفع
 سوره یا حدیث آنست که در کتاب فیه نهضت یا یعقوب بن یحطین در روایت که رکعت سالت
 العبد الصالح علیه السلام عن المرأة فی الوتر و قالت ان بعضنا دوی قل هو الله احد
 فی الثالث و بعضنا دوی فی الاولین المعوفین و فی الثالث قل هو الله احد فقال
 اعلموا المعوفین و قل هو الله احد حاصل می آنکه پسید حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
 از آنکه در سه رکعت و تکریر گویند و بعضی روایت کرده قل هو الله احد را در هر سه رکعت
 دو رکعت نبویزه و در دو رکعت نخستین که شفع باشد معوفین و در دو رکعت نبوی قل هو الله
 احد را آنحضرت فرمودند که عمل کن بمعوفین و قل هو الله احد را آنحضرت از آنکه
 شش ثانیه یا میان اضحی است نه هر از شش اول پس بنا بر او حدیثی است که در هر
 و بعضی نماید و بعضی از فقها قرآن قل هو الله احد را در دو رکعت نبوی و تکریر سه رکعت
 برستند آن از کتاب مشهوره اجاب خطای فاسر غیره که آنکه در حدیث دفع که از نهضت
 نقل شده است و تر را حدیث نبویزه و تکریرده و این خود خلاصه ظاهر و استعمال قدر
 احادیث یا بعضی حدیثی نارسد مع هذا بنا بر قاعده اصولی عدم زیادت و قل هو الله
 یا الحمد اضحی است که در هیچ رکعت قرآن را بلند کند و در هر رکعت دو رکعت از آن
 حضرت را آنکه در دو رکعت نبوی شفع که قنوت آخر نماز است که در نبویزه و تکریر سه رکعت
 از نهضت العبد الصالح علیه السلام در روایت که السجود فی المغرب فی الركعة الثانیة و
 العشاء و العشاء مثل ذلک و فی الوتر فی الركعة الثالثة غیر قنوت از نماز شام در دو رکعت

۴۵۰ اگر نموده و بجز خوار است اطفال و کودکان و غیره نموده اند و این نماز در رکعت است
 که در رکعت اول بعد از نماز که آیه وذا النون اذ ذهب مضاعفا فظن ان لن نقدر
عليه فنادى في الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين
فاستجبنا له ونجيناها من الغم وکذا لک تسبیح المؤمنین قرآن است یا پس رکوع و سجده
 بطریق معمول کرده در رکعت دوم بعد از نماز که آیه وعدنا منافع الغیبا لعلهم یاعلمون
وعلیم ما فی البین و البصر و ما یخفی عن قلوبهم الا علیها و لا ینبذ فی ظلمات الا ان
و لا یطیع الا بایس الا فی کتاب صریح یا بایس فرماید آنکه درستی نبوت و هدایت
 و مآخذه آنکه الکتم فی السلاسل منافع الغیبا لعلهم یاعلمون الا ان یصلی
علیکم و الی محمد و ان یعملوا لک و کذا یعنی هر آنچه خود را از رکعت و نماز
 واجب التمسک است نماید بعد از آن که واللهم انت ولی لغیبی و القادر علی طلبی
لعمایجی فاستجاب لى محمد و الیه علیه و علیهم السلام لما قضیتها لى و چون خود را
 در حق نماید پس رکوع و سجده پیش خود نموده شود و نماز در وقت این نماز
 قبول شیخ طوسی رحمه الله در صبح سیاه نماز شام و نماز غایت و نماز برین بنام
 خفی نگذاشته و وقت او آن باقیست و بقول شیخ بهاء الدین محمد طاهر شاه در صبح
 و وقت نمازین وقت شام و وقت غایت است چه ظاهر لفظ یا پس المغیر و العی که
 حدیث است اینست و بنابرین چون سر مغیر بر طرف شود این نماز قضا نمیکرد
 فضا این نماز از حضرت ابی عبد الله علیه السلام ایضا نقل منقول است که هر کس این رکعت
 را در میان شام و غایت گذارد و این دعا خواند و حاجت خود را مسئلت نماید هر چه
 سوال کند خدا از او را بر عطا فرماید **و** از آنجمله نماز و حدیث است و قسم آن باین
 اسم اینی چه قدر که قدوس که بیان و قبله عالمیان صلی الله علیه و آله بآن و حدیث
 منقول نموده و در فضل و ثواب آن کثیر فرموده اند که هر که گذارد این نماز را در هر روز
 از جملة تقویان باشد و اگر گذارد آنرا در هر سال از جملة سیکوکاران باشد و اگر گذارد
 آنرا در هر جمعه از نماز که ارادان باشد و اگر گذارد هر شب یکبار باشد و بیشتر و بیشتر

در بیان عمارت
 مسجد

نماز ثواب آنرا بکند ای عمارت و این نماز در رکعت و وقت کثیر سیاه شام و غایت است باین
 کیفیت که در رکعت اول بعد از نماز که آیه وذا النون اذ ذهب مضاعفا فظن ان لن نقدر
عليه فنادى في الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين
فاستجبنا له ونجيناها من الغم وکذا لک تسبیح المؤمنین قرآن است یا پس رکوع و سجده
 بطریق معمول کرده در رکعت دوم بعد از نماز که آیه وعدنا منافع الغیبا لعلهم یاعلمون
وعلیم ما فی البین و البصر و ما یخفی عن قلوبهم الا علیها و لا ینبذ فی ظلمات الا ان
و لا یطیع الا بایس الا فی کتاب صریح یا بایس فرماید آنکه درستی نبوت و هدایت
 و مآخذه آنکه الکتم فی السلاسل منافع الغیبا لعلهم یاعلمون الا ان یصلی
علیکم و الی محمد و ان یعملوا لک و کذا یعنی هر آنچه خود را از رکعت و نماز
 واجب التمسک است نماید بعد از آن که واللهم انت ولی لغیبی و القادر علی طلبی
لعمایجی فاستجاب لى محمد و الیه علیه و علیهم السلام لما قضیتها لى و چون خود را
 در حق نماید پس رکوع و سجده پیش خود نموده شود و نماز در وقت این نماز
 قبول شیخ طوسی رحمه الله در صبح سیاه نماز شام و نماز غایت و نماز برین بنام
 خفی نگذاشته و وقت او آن باقیست و بقول شیخ بهاء الدین محمد طاهر شاه در صبح
 و وقت نمازین وقت شام و وقت غایت است چه ظاهر لفظ یا پس المغیر و العی که
 حدیث است اینست و بنابرین چون سر مغیر بر طرف شود این نماز قضا نمیکرد
 فضا این نماز از حضرت ابی عبد الله علیه السلام ایضا نقل منقول است که هر کس این رکعت
 را در میان شام و غایت گذارد و این دعا خواند و حاجت خود را مسئلت نماید هر چه
 سوال کند خدا از او را بر عطا فرماید **و** از آنجمله نماز و حدیث است و قسم آن باین
 اسم اینی چه قدر که قدوس که بیان و قبله عالمیان صلی الله علیه و آله بآن و حدیث
 منقول نموده و در فضل و ثواب آن کثیر فرموده اند که هر که گذارد این نماز را در هر روز
 از جملة تقویان باشد و اگر گذارد آنرا در هر سال از جملة سیکوکاران باشد و اگر گذارد
 آنرا در هر جمعه از نماز که ارادان باشد و اگر گذارد هر شب یکبار باشد و بیشتر و بیشتر

ننده عکس را مقدر کشی امیالان او را محتاج و اگر کشد شتران قسم بوقت غم که هر آنکه
 یکشم بر او از تو و آخرت و هر این سب و انحراف بکنم از تو با نهایت ارادتها و هر این
 البته شربت را و بر آن بکنم و عورت را بذاشت سکر و انهم و گوشت و زهره اطعمه سگان
 بجز حضرت ادریس خلیع این رسالت و آن شتر حضرت ادریس از مجلس عزائم و
 نزد زن درخت و او را از ماجرا که هر از زن گفت مبادا از بیعت آن ادریس سخن بگویند
 و عزم کرد ادریس را بقتل رساند و رسالت و کفایت او را باطل کرد و آن وقت آن ملعون
 جمع کردی مقبره قد آن بزرگواران و سب و خوار ساختن و نیز کرد و جمل و از او را
 بقصد قتل و فرستاد اجناب از اصحاب حضرت ادریس که نور حق بر دلشان یافته و توفیق الهی
 یافته بودند و اوقف گشته آنحضرت را خبر داد که آن پسر که از آن پسر است و چند نفر
 از ایشان با او در غایت که از پس چهره وقت سر آمد آن خبر بخاطر خود درگاه حضرت عقیقه
 گشته لب بجا بجا گشته و عرض احوال خود نموده و هر رسید باین مصروف که خود را از او
 او دور دارد و او را بیکدیگر گذارد که بوقت خود که هر این از خود را الله و در نافذ این
 قول ترا الله صاکی میکردان پس حضرت ادریس از غایت از او که کار او را که هر این
 کرد که بر آن قدر و حال و اهل کینه با آن نباید تا او مستحلت نماید پس عا با جابت و تروار
 اصحاب و نوین خود را از آن با خبر و ما نمود و بجز و از آن کشور که این پس جمع روین
 قریه که در عدد پست نفر بودند از آنجا جلا و در قریه بیک سکر نمودند و حضرت ادریس را
 که بر گونه بلند بود متوار کرد و در روز او در شب توسط ملک نور رسید تا آنکه خداوند
 و جبار احوال نموده آن پادشاه جبار را حبل الموده به از الوار رساند و شتران او را
 و زنی را اطعمه سگان کرد و این و بعد از آن جبار را نکاح و دیگر بر آن و بار مستحق گشته فرمان
 فرمادند و بعد از آن حضرت ادریس بر آن و بار و بار و از آنجمله و هر یکی بجز
 و کارشان بجز گشته و جبار را بر آن سوال گشته و هر طاعت آن جبار و کار
 بستم آن رسید با هم اضمحلت نموده و در مقام جبار و هر توبه و استغفار از هر جنای
 خاطر حضرت ادریس را نموده و انست بودند که آن ملا اعره و او را و بکنیم هر جنای

طلبش شست و راه آن را برهنه فرستاد و هر چند سحر و جادو و دشت حید و بید و شکار
 بر او افتاد که همه و محال میسر شد تا آنکه حضرت ادریس ابراهیم خداوند بیکانه و صوره و آفرین
 آتش و بیکانه جل شانه از مقام خود نزول نموده به هر آنکه یک از اهل آنجا و هر شتافته را
 بر آتش که فروه آتش را که حضرت ادریس جبار شده و شتر که جبار سبانی داشت و بر آن و نقل
 شده بود حضرت ادریس آن ملک را آمده شست اهل کینه و هر چوین و هر شتافته بر او
 و هر که در آن چراغ هدایت او را بجهت که به بجز و استغفار هر شتاده ادریس فرمود که از
 بر شتافته طبع نمایان پادشاه جبار شما با جمیع قریه پیاده و با جبار خود فروغ نیاید و از
 سوال دعا بر آن تمام چون این خبر باین جبار رسید و هر شتاده که حضرت ادریس
 را که خود و بر سر برد آنحضرت یکی امتیخ خود بریزد و عا که در آئینه هلاک است پادشاه بیک
 با قصد مرد شتاده ادریس گفت ای کینه با آن خود را بپشت را افتاده و از این از این
 گشته با ادریس سپید را که بکشته و اکنون بخوار را به عا که شتاده ادریس
 گفت سپید این جبار خود اتم رفت از خدا خوار نموده که بر شما باران باران نماید
 جبار شما را به قریه شما پیاده و باران بر سر خود فرستاد پس ایشان بکشته نزد جبار رفت و بجز
 ادریس را که بر سر و از او در خواست نمود که بایشان خود ادریس آید پس باران و جبار
 قریه پیاده و هر چند با آید ادریس او از روز و حضور است و طلب باران که او را
 گفت آه الا ان نعم بجز اکنون که این نه توبه و دادیه و بخلق فرمان بردار کردن و باید شکر
 را به دل میکرد اتم پس حضرت ادریس متوجه درگاه عالمی شد و جبار که شتر بر ابرایشان و قریه
 تو احوال طلب باران نمود و حضرت حکیم علی الاطراف صفت عا و وی شتر بر او زواران
 عطا از قریه او را بیکدیگر رحمت به عا و کام او را که چهار فرسخه عرض و عرض جبار
 بر او شتافته و عا قیامت نمود و الحاح کینه بر او که باران لشکر و اعدا و انصار
 و عا از قوم بر کین خود نموده و بیکونه استقامت گشته و مخلوق و ساخت و سرکش آن کار
 را که سر فرمان آورده که خود فروغ آوردند و در عا و این بین با ادریس و بکنیم که ادریس
 اینست منصرف شد دعا سلاح الموت و حدیث الدعاء من المومنین و اهل انوار و شمس

از جهت ابراهیم آورده و از زوایا رسیده و در آنرا با عصا بر سر کشیده بود و آن حضرت
بر آن سر کشیده و دوازده چشم بود و اسماط خیر را نیز بر سر سبط چشمه از آن کشیده
و آن را به چنانکه گریه و از استغاثی می نمود و خلتی از حضرت جلاله العالی حضرت
انتها مشرقه میسر است و از آن خبر می دهد و چون جاهل را از آن خبر می شنیدند
آنچه جایز است و او دعا کرده و از آن شکل جاهل از آسمان می افتد و بگوید که من
تا وقت که از این خلاص گشتم **و** از آنجا که دعا حضرت موسی بود و بر قافله معلول و در وقت که
او با پدر و برادران که کلفت نمود و آن حضرت جان سخت از فرط غلظت بدینا از آن اشغال نمود
و چون جاهل بر سر کلفت می گردید که کلفت و در آن زمان غلظت کلفت می شد و پاک را با لایق
و باقی حضرت آنحضرت از آن گشته پس بعد از آنکه کلفت بر سر کار و او را بدین
گفتن و ناچار در حق حضرت این کوفه سر کشیده و از آنجا که از او خبر می شنیدند که کلفت
را از میان کوفه که در آنجا بود و کوفه پس آن آسمان مشرق و بر زمین را حاکم کرد
و او را باخت و با همان بدین کلفت و فرود آمد و این کلفتی فصلی در مجلس است
که از او خبر یافتی در مقام احتیاج بنصیر که حضرت **و** از آنجا که قوم وینس خود
و عیال هم که آن خود را از ملازمین فریاد می شنیدند و این آفرین حضرت
برین جمعیت شد اطاعت او نمودند و کوشش بر پیش نهاد و از او اطاعت آن
الطریق می کردند و او به پیش قدم جهالت طریقی خدایت می نمود و از آنجا که از آنجا که
در عیال و کوفه است و چون خدا را کشف شد آن بزرگوار برین نوعی که در آنجا که
یا جهل و از دیگر عاقلان و افعال برین عاقلان نازل خواهد شد پس حضرت
ایش را از آن خود را خود آورده و دشمنی که از میان آنقوم بر میزد و در
روز خاتمه قول نامه که در آن روز سیاه از او امید است چنانکه آنرا بگوید و در آن
و در کوفه و آنست که آن کوفه که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
افراد و اطراف از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
شما می بینید و بر بلند می آید و اطراف از او و اطراف از او و اطراف از او و اطراف از او

در کتب نجاشی

در خلاص واقعه از آنجا که آغاز دعا و استغاثه نموده از آنکه و فعل و تولد در آن می باشد
پادشاه روز پنجشنبه الیه در میان صدق الیه که گفت خداوند ما یونس را چه کشید که
حاجت به رسانیم اکنون در شکست عیال ما از میان بر میزد و پس مدتی که او را
تمام بود و حدیث قرآن را آوردیم پس بر حجت و استغاثه و بر سر آن کوفه که در آنجا که
کاین خدایت را که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
بخرید و اگر او کشف مانند کان توایم ما از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
که برود و کافر که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
و از او که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
ناچار می نمود و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
در حق خود از حق که کلفت می کشیدند که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
که آنست بود آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
بر سر آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
آورده اند که بتعلیم بر این قیام علی که در میان ایشان مانده و در و پس نام داشت خدا را خواند
و اینک که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
یا الله الا انت برکت انکتاب از آن بلاجات یافتند و حاصل شد حضرت یونس و استغاثه
طریق و عیال را از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
افراد را بر سر نیند **و** دعا حضرت کریم بود عاقلیت و عیال است و بر طریقی که در آنجا که
که بر و اما آن کشته و فعل و کوشش را وقت میزدان که شسته بود و چون خبر می شنیدند
و در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
بعضی که اگر یابد و پس بر آنست و حلیه جدیدش بود و در آنجا که در آنجا که
هم در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
طریق ملک و لیثی که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
و از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که

آورد آن سهر و از آن خوشحالها نمود و بسجده شد آن اقداف فرمود **و** در آن وقت که آنحضرت
هم بر آن سجده کرد و آن ملعون نیز از اعظم شرکین و باطن خلقت الکینش بر زمین
و کین بود آنحضرت را چشم بر او افتاده فرمود اللهم اذهب غلاو آن ناپاک کمال بود که
قبال سوخته و مسلح بعد شکوه غایت داشت که در لبت او بود و احدی از اقسام حرام را
که حضرت شریضه او در پیش آن غل بود احدی از او نبود و در پیش او بود که او را با حضرت
آنوقت بشارش در آمد پس آنحضرت قوت کرده خود را از وضو اساخت و حضرت یکم بر روزه
با تمام کارش پرداخت و چون مراجعت نمود و شنید که حضرت اشرف بن مفضل بود که آنایک
میدانند که حال تو فکری در پیش حضرت امیر المومنین کنست یا رسول الله بخت برکت تو اقبال
رسانید پس آن اشرف ایما که کنست که حضرت امیر العظام ایام نمود و گوشت الحله
اللحمی جالب حقوقی قیاس بر خدا را که اجابت کرد و دعا را که در بابی فعل نمود
نیز در روز بعد کار جنگ در آن فصل یافت و ابوقت باری آنوقت با باری حضرت در آن
جنگ شد که یکبار که بر تو حورش حضرت رسالت احوال تو نشان میشود و حشوت یافت که آنحضرت
شسته سنگ بر تو شست است و تو بر زبان مبارک اند و بجایگاه خدا لایق آفاست
صفوف ایشان یکی که از آن پیشان گشته شست و اندر بر تو بخت نهادند و تو آن
بخت رسیدند و تو آنرا که یکبار که افتاد کردید **و** از جمله دعوات حضرت است که
صالح الله علیه و آله دعا بر آن بود که در سال ششم از هجرت نمود و از آن که بر تو شست
بر کمال پیشان احوال را ایراد فرمود و گفت که بر سبیل احوال آنکه در آن سال خطا و
شد و کلاه در دین تو بخت کشید و از هر چه فرقت تو استیجاب را دعایش بر جلالی شکست که
افغان خلقت تو شجر آن قوت تر که داشت و از خاک گشت زار آن بخت تو را که
نار از آن شست از رخ آن آید چون لیده دعوات که از آن باریس که بخت تو را
و در در ایام مانند بخار در روزی ازین محنت پس بجای آن چه باریس که بخت تو را
بند کردید و کلاه چایب را از از قوت خلقت نفس و نور پس باریس که بخت تو را
نخیز و اشجار از حضرت احوال و در کلاه بر جانش شکاف نه و صحرای جبال از خشک

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

و در آن وقت که آنحضرت بر آن سجده کرد و آن ملعون نیز از اعظم شرکین و باطن خلقت الکینش بر زمین
و کین بود آنحضرت را چشم بر او افتاده فرمود اللهم اذهب غلاو آن ناپاک کمال بود که
قبال سوخته و مسلح بعد شکوه غایت داشت که در لبت او بود و احدی از اقسام حرام را
که حضرت شریضه او در پیش آن غل بود احدی از او نبود و در پیش او بود که او را با حضرت
آنوقت بشارش در آمد پس آنحضرت قوت کرده خود را از وضو اساخت و حضرت یکم بر روزه
با تمام کارش پرداخت و چون مراجعت نمود و شنید که حضرت اشرف بن مفضل بود که آنایک
میدانند که حال تو فکری در پیش حضرت امیر المومنین کنست یا رسول الله بخت برکت تو اقبال
رسانید پس آن اشرف ایما که کنست که حضرت امیر العظام ایام نمود و گوشت الحله
اللحمی جالب حقوقی قیاس بر خدا را که اجابت کرد و دعا را که در بابی فعل نمود
نیز در روز بعد کار جنگ در آن فصل یافت و ابوقت باری آنوقت با باری حضرت در آن
جنگ شد که یکبار که بر تو حورش حضرت رسالت احوال تو نشان میشود و حشوت یافت که آنحضرت
شسته سنگ بر تو شست است و تو بر زبان مبارک اند و بجایگاه خدا لایق آفاست
صفوف ایشان یکی که از آن پیشان گشته شست و اندر بر تو بخت نهادند و تو آن
بخت رسیدند و تو آنرا که یکبار که افتاد کردید **و** از جمله دعوات حضرت است که
صالح الله علیه و آله دعا بر آن بود که در سال ششم از هجرت نمود و از آن که بر تو شست
بر کمال پیشان احوال را ایراد فرمود و گفت که بر سبیل احوال آنکه در آن سال خطا و
شد و کلاه در دین تو بخت کشید و از هر چه فرقت تو استیجاب را دعایش بر جلالی شکست که
افغان خلقت تو شجر آن قوت تر که داشت و از خاک گشت زار آن بخت تو را که
نار از آن شست از رخ آن آید چون لیده دعوات که از آن باریس که بخت تو را
و در در ایام مانند بخار در روزی ازین محنت پس بجای آن چه باریس که بخت تو را
بند کردید و کلاه چایب را از از قوت خلقت نفس و نور پس باریس که بخت تو را
نخیز و اشجار از حضرت احوال و در کلاه بر جانش شکاف نه و صحرای جبال از خشک

[illegible][illegible]

افق و در هر جنگ ناله برکت و رفت چنانکه هر که در نوبت پس از آن عجب که در هر روز از انعام
گشت که از آن استغفار نمود پس بگفت آنحضرت آدم وقت فرو رفتن آفتاب در پس آنحضرت
بر خاست و دستها را بر آسمان برداشت و ناله برخواست و او را در آن وقت آفتاب فرو نهاد و آنجا که
فرستاد پس از آنکه تمام عباد الله را در میان نماز بجا که از او و چهره سلام داد و دعا کرد و بگفت
و فرمود یا خدا را که در هر روز که در آن هم حرکت کنی یا من لا اله الا انت سبحانک انی اعوذ بک
که در روز از آن تو که در آن آنحضرت فرمود ان النفس الامارة بالسوء اما رحم الله
از آنکه این بود که در روز که هر که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن
بود و در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان
پس از آن که هر که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان
خدا را که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن
آنگاه که هر که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن
را بگفتن آن زمین و زمان را در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن
مانندیم از خشتان فرمود ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن
شواتند بر آنست پس حضرت امیر المؤمنین آن میرا بر سر خیمه نشین است و آنست که هر که از آن
با بگفت در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان
که در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن
با بگفتن آن زمین و زمان را در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن
مانندیم از خشتان فرمود ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن
شواتند بر آنست پس حضرت امیر المؤمنین آن میرا بر سر خیمه نشین است و آنست که هر که از آن
با بگفت در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان
که در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن

این کتاب در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن

و حق آن چنانکه گشت که صاحب شایسته گشتند و لیکن در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن
از ایشان داشت از صومعه و آمده الناس نموده که او را بگفت آنحضرت پس از آنکه از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن
المؤمنین رسید آنحضرت او را در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن
در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن
آن رسید فرمود ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن
در آن زمین ان نم بایست که چنین باشد و هر که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن
و هر که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن
او را که هر که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن
لا اله الا انت سبحانک انی اعوذ بک که در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن
بگفتن آن زمین و زمان را در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن
مانندیم از خشتان فرمود ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن
شواتند بر آنست پس حضرت امیر المؤمنین آن میرا بر سر خیمه نشین است و آنست که هر که از آن
با بگفت در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن
که در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن
با بگفتن آن زمین و زمان را در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن
مانندیم از خشتان فرمود ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن
شواتند بر آنست پس حضرت امیر المؤمنین آن میرا بر سر خیمه نشین است و آنست که هر که از آن
با بگفت در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن
که در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن فرستاد ان در هر روز که از آن

549

در فضیلت حضرت

[illegible]

2

[illegible]

۴۹
 قسری گزاشد باینکه او منتظر بایمان خدا بود و بعد از این و فرزند ارفعی را افشا
 را از ایمان شوال کرده بکشم گفتن چنان دعا کن که اگر هر کس را در هر کس را که از او
 برتر بود و کفر خود با حق خواهد بود و او را گوید که او را بخانه که سبک و آفتاب در آن بود
 کرده و سحران حضرت رسول الله علیه و آله را و ده که میفرموده و اسیران و دعا کن
 بطلان و در میان ایشان که شریک ایمان آورده و چنانکه نوع بر قومش دعا کرد برایش
 و از آن که هر که ایمان میآورد از قلمش غرض آن که ایمان آورده اند پس بعد
 بجمع بود و عاقبت با جمعه خطاب کرد و فرمود که بیک کیفیت میخواهید که بکار شما را
 خدا ارفعی را در خوار نماید گفتند بیک گونه که خدا ارفعی را نازد و هر یک از آنها را
 و کسی که بیک سر بر سر جانش بیک سر بر سر است گفتند بعد از آن سخن آنها را
 بفرموده و از هم گفتند پس حضرت سلطان و دو قبیل دعا کرده و از رز و مراد و این همه از آن
 حضرت رسول الله علیه و آله و پس خدا ارفعی را مشغول داشت تا زنده ماند
 و آنکه ارفعی را در دست کرد که بیک کیفیت که کور صاحبان خود را با او و کور خود
 رسانیدند و اجساد و پایشان را با جمعه نموده و ارواح طریقت فرارده اند و گفته اند که
 پس از وقت حضرت ارفعی خبر صحیح الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام
 با جمعی که از آن حضرت فرمودند که با معاشره المؤمنین بر سر کسرها و کسرها را در میان
 راهیان ساق حضرت و او بر سر کسرها را در کسرها را در میان و کسرها را در میان
 این فرما ارفعی را که از آنکه که سخن آنها را این فرما از هم گفتند و گفته خود شدند
 بر خیزد تا برویم و آن ارفعی را با جمعی پس آنرا از جانب راست با جمعی را بخانه آید
 و هم بکجا آن آید و از آن بود و منافقین فرمایند آفتاب المؤمنین را شنیده و جمع شدند
 و از آن ارفعی را خائف و کز آن چو ندید پس چون آن حضرت آمد ارفعی را در آنجا
 بشمار آورد و آن را بر سر کسرها را در کسرها را در آنجا آورده و چنان که فرموده بود
 ارفعی را که که گفتند السلام علیک یا محمد یا سید الاولین و آخرین السلام
 یا سید الوصیین السلام علی ذریتک الطیبین الطاهرات الذین جعلوا

در دعا های متجلیه
 موصوفه

این فرموده بود این منافقین خدا را در ارفعی را که از آنکه که سخن آنها را این فرما از هم
 ارفعی را که از آنکه که سخن آنها را این فرما از هم گفتند و گفته خود شدند
 بر خیزد تا برویم و آن ارفعی را با جمعی پس آنرا از جانب راست با جمعی را بخانه آید
 و هم بکجا آن آید و از آن بود و منافقین فرمایند آفتاب المؤمنین را شنیده و جمع شدند
 و از آن ارفعی را خائف و کز آن چو ندید پس چون آن حضرت آمد ارفعی را در آنجا
 بشمار آورد و آن را بر سر کسرها را در کسرها را در آنجا آورده و چنان که فرموده بود
 ارفعی را که که گفتند السلام علیک یا محمد یا سید الاولین و آخرین السلام
 یا سید الوصیین السلام علی ذریتک الطیبین الطاهرات الذین جعلوا

یا دود و یود و یاده العرش المجید یا معید یا ذی البطن الشدید یا فیض الملائک
 استلک بنور وجهک الذی ملأ الارکان عرشک واستلک فی ملک الیقوت قدت
 علی جمیع خلقتک و برکتک الی و سعادت کل شیء لا اله الا انت یا معیت اعشیت یا معیت
 یا معیت صل علی محمد ال محمد و اعشیت لیس ناکاه سوار بریدش بر سر کعبه در پشت درخت
 سبز نشسته و فرقه و سبک سبک جلوه کرده و بطرف فرقه و برافراشته و متوجه باطن
 گشته و آن که فرشته از فرشتگان آسمان بودم آنکه تو دعا کردی شریف و در آن
 باز شد و جبرئیل نازل شود و در آن تن این دره از فرموده و دال بر سینه خود آرا عاقل
 این دعا تو هیچ کم و بیش و تو که اینک خدا تعالی فرج دهد و زاری کن از کرب
 خویش را و بفرمانش پس تسبیح و سلمات بیدار گشته حضرت از فرشتگان بر آید
 علیه و آن اذان و اقامه بخواند آنحضرت فرمودند خدا تعالی اسماء حسنه خود را بخواند
 فرمود که چون دعا کرده شود آنجا اجابت نماید و چون سوال کرده شود آنجا عطا نماید
 هیچ حاجتی نماند و او بی کسب از حق تعالی منقولات که بخواهد منقول آن امر است که در بار
 بوده و فرمودند زیارت بکنند و از زیارت جنت خود حضرت شهادت عطا نماید و زیارت
 طریقی مسافرت میبود و در آن شش فرشته از کوفه و در آن شش فرشته از کوفه و در آن شش
 که در شش بهر آن کشیده و از بر آمدن سالت که عدم کرده و آن دیگر را آن بیایان فرمود
 فکین مانده و مخلص از آنجا غیبه دعا و تضرع بر کاه حضرت ذوالجلال غیبه پس از آن
 نماز گذارده و دعا و استغفار و دعا و امان تا حضرت جعفر صادق علیه السلام نازل
 و آن متراجم با کلاه کبریا و دست کبریا و دنیا و آخر حضرت امام جعفر صادق را که
 ساخت آنروز کار باقی بود آن روز که از منور بود و در میان طایفه کاه در میان
 شده و از قصر در رسید وی احوال گفت پس آنروز پاره خود خوش بود و در آن
 داد و ستاد و در آن کلاه خندان کرد و در حرم نشسته و در آن شش فرشته بر او
 نشسته و گفت پس بر خاست از آنجا و در آن شش فرشته متوجه فایز گشته و در آن
 آنجا بودند و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند دعا که دعا کرده بود و از مدینه

انزال
 و شرح
 و علمای متجابه

که در بعضا حضرت امام همام حضرت امام جعفر صادق علیه السلام رسیده حضرت چون در آن
 فرمود پسین حال بر اوست چنانکه کوه آن خود پاره گشت و مستند بر او بر او آن حادثه
 فرمود پسین غنا گشته و چون خدا تعالی ویراجات کشید و آن خود پاره و از آن
 آنحضرت فرمود که آنرا بر او حضرت فرمودند و آنرا پیش تو فرستادم با آنکه خود
 غرض آنکه خداوند خود را خواهد فرمود که آنرا باز خود را بپوشد آن پاره خود را باز
 بر سر خود **و** از آنجا که فرمود که بپوشد آنرا که در کوفه تمام و در سبک اصحاب حضرت
 صادق علیه السلام اضطراب داشت حسب الشایعه آن امام گریه بکن از اعدای خود
 منقول آن در کافه مذکور و محصل آنکه از آنکه بپوشد آنرا که در کوفه تمام و در سبک اصحاب حضرت
 الهی عبد الله علیه السلام عرض نمود که در مدینه مرا اسیر گشت از فرشتگان اطاعت آن امام
 که بود که ششم گفت که این را بفرستد اموال بیک سبزه جعفری چه چیز یا او فرموده از
 بس که آنحضرت سبزه آنحضرت فرمودند که دعا کن خدا تعالی را و بفرستد
 که چه در نماز شب باشد و آنرا از دور گوئی اول بهر نیکی که خدا را حمد و ثناء
 نماید و بگو اللهم ان فلان بن فلان قد شرب الخمر و ان دعا بما ترجه آن امام
 این آن دعا که سبزه آنرا خواست بپوشد بپوشد که چون بگوید آنرا شرب الخمر
 الهی حضرت را از حال آنروز سوال کرد که گفتند سبزه آنرا شرب الخمر فرمودند تمام شده بود
 که فرمود از خانه او شنیدیم و گفتند که او در **سبزه جعفری** در ذکر دعا نماز که هر یک از
 جز آنجا را بر او اطاعت و علم است و سبزه آنرا شرب الخمر فرمودند و دعا نماز که اطاعت
 الله آنرا دعا و پس خطا تا رسید بر آنها کشیده است اما قسم اول شرب الخمر دعا
 امام عاقل است که قرب تر نشد از جانب احد میسر از آنست که کارکنان رسول غیر
 انجام مطالب خود را معاف دارند و حاجان موافق امور از داخل بازگشته قبولی
 در پرتو دعا نشد که دارند و بپوشد آنرا سبزه آنرا شرب الخمر فرمودند و دعا نماز که اطاعت
 که تمام ایشان از ظلمات آن گشت و بپوشد آنرا سبزه آنرا شرب الخمر فرمودند و دعا نماز که اطاعت
 بیان رسیده به پنج جنایت است نیز داشته باشد و نماز است قدس آن پاره

40
 او را بدو که بخواهند فریاد در میان خفا بر حلقه نهانند تا کسی نشنود و در راه
 آورند و احوال خود را در آن دیوان بموقع غرض در آورند و آن درگاه در کاشانه
 چنین است که اگر از هر چه بخواهند و بخواهند و آن دیوان نهانند که
 چون مرغ پیش راه شکوای زار و نا بهار خوار گردد ایشان نهانند **و** اگر
 از آنکه شکسته لال کن که تیر آه فلک سریشان بجا نماند **و** اگر از آنکه
 که حضرت حکیم علی الاطلاق هر یک را تیر صلحت و در خور استحقاق و در خور منزلت
 رسانده اند جانان را بر ابر خالص از غش و زوب عیوب و بوی خوشی
 بهمانه و آن میگردد و در وقت منته در آنجا نماند و غش و غلبه از لوح خاطر پاک
 و انقطاع عن جناب الهی حاصل میگردد و این احوال عجیب که حضرت که هم تعالی
 بلام با آراه آن ابتلاء عار او مستجاب ندهد و با آنکه دیگر از اعیان است پیش
 فرمان آید و از این راه بدو خبری نرسد و در راه و در آنجا
 فرزند و همایان هر دو ملوک فرزند از آن ایشان خواهی بود و خواه
 بیک و احسان کرده رضای ایشان را که در حقیقت رضای الهی است و آورده اند
 این گشته اند و الله تعالی دعا و خیر ابوی را در حق ایشان قبول نماید و اگر طریق
 و معقوبی سپرده و خاطرش را از خود آورده اند مستوجب ارج شده اند که حق
 توکل بر این راه ایشان اجابت نماید و نیز تواند بود که چون فرزندان دانند که دعا
 و توکل بر این راه و در حق ایشان و در هر دو و این معجزات را که حق این گشته
 ملوک بر آورند و نهاده علی خود را بتقدیر از کتاب معقوبی و غنیمت اعانت حقوق
 با و فرزند از آن دعا و فرزند از حال حق و در حق و شاید این نیز فرزند
 باشد و بدین در هر سال ایشان تشبیه و اوج منتهی که در آن احوال آن
و دعا و غایت که مؤمنان نمایند که بیکر کنند و آن از شوق و با نوا و از لال
 انوار حق و غایت است و دعا چنین در آنگاه حضرت است و عالمی نشینند و معنوی
 یا اجابت معنوی ایشان **و** دعا و غایت که مؤمنان نمایند که بیکر کنند و آن از شوق و با نوا و از لال

او را

در دعای
 استجاب

41
 او را بدو که بخواهند فریاد در میان خفا بر حلقه نهانند تا کسی نشنود و در راه
 آورند و احوال خود را در آن دیوان بموقع غرض در آورند و آن درگاه در کاشانه
 چنین است که اگر از هر چه بخواهند و بخواهند و آن دیوان نهانند که
 چون مرغ پیش راه شکوای زار و نا بهار خوار گردد ایشان نهانند **و** اگر
 از آنکه شکسته لال کن که تیر آه فلک سریشان بجا نماند **و** اگر از آنکه
 که حضرت حکیم علی الاطلاق هر یک را تیر صلحت و در خور استحقاق و در خور منزلت
 رسانده اند جانان را بر ابر خالص از غش و زوب عیوب و بوی خوشی
 بهمانه و آن میگردد و در وقت منته در آنجا نماند و غش و غلبه از لوح خاطر پاک
 و انقطاع عن جناب الهی حاصل میگردد و این احوال عجیب که حضرت که هم تعالی
 بلام با آراه آن ابتلاء عار او مستجاب ندهد و با آنکه دیگر از اعیان است پیش
 فرمان آید و از این راه بدو خبری نرسد و در راه و در آنجا
 فرزند و همایان هر دو ملوک فرزند از آن ایشان خواهی بود و خواه
 بیک و احسان کرده رضای ایشان را که در حقیقت رضای الهی است و آورده اند
 این گشته اند و الله تعالی دعا و خیر ابوی را در حق ایشان قبول نماید و اگر طریق
 و معقوبی سپرده و خاطرش را از خود آورده اند مستوجب ارج شده اند که حق
 توکل بر این راه ایشان اجابت نماید و نیز تواند بود که چون فرزندان دانند که دعا
 و توکل بر این راه و در حق ایشان و در هر دو و این معجزات را که حق این گشته
 ملوک بر آورند و نهاده علی خود را بتقدیر از کتاب معقوبی و غنیمت اعانت حقوق
 با و فرزند از آن دعا و فرزند از حال حق و در حق و شاید این نیز فرزند
 باشد و بدین در هر سال ایشان تشبیه و اوج منتهی که در آن احوال آن
و دعا و غایت که مؤمنان نمایند که بیکر کنند و آن از شوق و با نوا و از لال
 انوار حق و غایت است و دعا چنین در آنگاه حضرت است و عالمی نشینند و معنوی
 یا اجابت معنوی ایشان **و** دعا و غایت که مؤمنان نمایند که بیکر کنند و آن از شوق و با نوا و از لال

در دعای

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

من منقطع است قبل التبتك صاحبك محفل الكرم كوكب ياربنا الله يا الله يا الله
كرو كوكب در او را که التبتك است حاجت تو و در بعضی نسخ كافه بخار یاربنا الله یا ربی الله
اما شیخ صدوق طاب ثراه از حضرت مقدس ایوب علیه السلام روایت کرده که اذ قال العبد
هو ساجد بالله یا رباه یا سیداه ثلث مراتب اجابته تبارک و تعالی التبتك عبدی سل
حاجتک منقطع است چون سجد در حالت سجود بار کوبید یا الله یا رباه یا سیداه خدا تبارک
و تعالی اجابت او فرموده کوبید لیکن در بعضی نسخ سوالی که حاجت خود را در سجده و اقامه کرد
که حضرت صادق علیه السلام را چون حاجت میخواست سجد میکرد و بنام خود کوبید و بعد از آن
بار گفت یا ربم الرحیم بعد از آن حاجت خود را سوال می نمود بعد از آن فرمود که گفت احسنا
یا ربم الرحیم هفت بار که اینک گفت خدا تعالی و اما یا ربم الرحیم سل حاجتک منقطع است
الرحیم سوالی که حاجت خود را در عقده اذاعه و ریت که هر کوبید از نماز و ریت که کوبید
یا من یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء احد غیره بعد از آن حاجت خود را سوالی که عطا کرده
آنچه را که سوال نموده است در اما شیخ صدوق طاب ثراه از حضرت محمد بن ایوب علیه السلام
حدیث که حاصل آن اینست که چون سجده نصف شب بجا آورد خداوند چهار کوبید که خدا را
و در دل شهادت و بعد از آن ازال سجده شکر کرده کوبید یا ربنا الله یا ربنا الله صد بار یا ربنا
خدا تعالی از فرق او بعد از آن که اگر سجده شکر یا ربنا الله یا ربنا الله صد بار یا ربنا
در هر وقت مشیت و جود می شود هم قصه حاجت ایس سوالی که را آنچه خواسته و التبتك
الله که آنکه سجده در آن ترسید بر مشهور در میان سایر اسما حسن باطل و نهانست
احد الذین در فرم و یقین اطمینان آن نیست که انبیا و اوصیا و اولیا که ترویج و اعلام
تعالی بران واقع گردید و این صفت بر بنی کبریا که این اسم مقدس تحت تعلیل از
شهر بسیار که در ماه ربیع بود در کمر از طرف العیز نزد حضرت سلیمان حاضر ساخت و این
شهر در روز سوره شریفه که کوبید و رکعت از کمر او و جمال معاف و در حال سجده
عزیز و ریت که حاصل می شود آن اینست که اسم اعظم الله را در سجده و ریت که کوبید
نزد حضرت محمد بن ایس آن ترسید نموده

در کیفیت اسم اعظم

کوت بعد از آن ترسید بسیار شد که در روز و تر از چشم بر هر روز و داشت اسم اعظم میخواند و فرمود
که حضرت از خدا تبارک و تعالی است که بار خود اختیار فرموده غیر علم آن از خلق مجبور و غیر مجبور
العبودیت مجبور است غیر از حضرت آفریدگار و فرمان اسرار او چنانکه مذکور شد از حضرت العزیز العظیم
بر اسم اعظم عبودیت و لیکن علم اعلام از طوایف است و است را آن که در امتیعام و اوست که در اسم اعظم
و اسم اعظم خود نموده و مشام و جدان هر یک از مستنبیعین را با فحش استخوانی که از او طریقت
مطلوبه فرموده است بسیار از فرموده تا اینکه عدد اقوال سال از حضرت شیخ و کرده و فرموده است
چند فرموده است آنکه آن ندایه الکرم و اول سوره آل عمران و در سوره طه است و غیر آنکه آن در او فرموده
بار که حضرت که اگر در سجده قیوم است دیگر آنکه آن الله الزم است و غیر آنکه آن باذ الحلال
الاکرم است و غیر آنکه آن در رب الله الزم الرحیم است و غیر آنکه آن در یا هو یا من لا هو الا هو
و غیر آنکه آن اسم مبارک الله است که اشهر اسما الله و معتد بر آنست و شهادت آن و فرموده
و شیخ آن خود را که این احتمال را از دیگر دانست و گوید که وارد در بعضی نسخ است و فرموده
فرموده که این اسم مقدس را بر اسما که چیز می باشد یکا آنکه علم ذات خود را بر حق و حق است
و لیکن این اسم خوانده میشود و دیگر آنکه حق ذات بر ذات یک و سایر اسما بر صفات و غیر آنکه
اسما بآن نشان داده میشود و بعضی چنانکه میگویند که صبر را بر اسم الله است و لیکن در کمال اسم
صبر است و بخاطر آنکه در بعضی نسخ است و بعضی نسخ است که در کمال است و بعضی نسخ است
و بعد از آنکه کوبید که در خواب است طاب ثراه و بعضی نسخ است که در کمال است و بعضی نسخ است
آنحضرت فرموده که آن قولت الله اعظم اسم من است که عزوجل و هو الاسرار و بعضی نسخ است
آن اسمی که غیر اسم الله و لم یسم به مخلوق الله او فرموده که خدا را بر اسم الله که بگوید عظمت
اسم الله است و خدا عزوجل و آن اسرار است و او را ریت که نامیده شود آن غیر خدا دانسته
شده است آن که چنانچه هر عبارت الله اعظم اسم من است اسما الله عزوجل منید و بعضی نسخ است
معترضه بر اسم الله علیه که بر اسم الله الزم الرحیم ترسید که بر اسم اعظم اسما
ترسید که بر مقول این احتمال و الله اعظم علم حق لا اهل و در بعضی نسخ است که در کمال است
و در بعضی نسخ است که بر اسم الله که در کمال است و بعضی نسخ است که در کمال است

۴۵۰ بیان اجماع واضح و هوایات بهین قدر از سخن در مقام اهل بیت کافه را با این
 و کلمات از محافل از طایفه مذکوره از شخص عظام و کلمات الصافیه و از آنکه شیخ
 عیان ابی طالب شیخ شیطانی در راه خدا است اگر طایفه را بر او است و او را
بسم الله الرحمن الرحیم در خداوند و شهادت قرآن و بیان محمل از فضل و ثواب الهی
 و کتاب شریف کافه از هر سیر و من حضرت اشرف خاتم النبیین صلی الله علیه و آله
 منتقل است که نور و اسمی که سلاق القرآن و لا یختر فی قیامه کما فعلت المهدیه و البصائر
 عاقل و غیره و من حضرت این حدیث شریف آخر اینکه نور در پیش سید خاندان
 بخواندن قرآن و ذکر و دعا و نماز و غیره در آن مثل و کتب و غیره چنانکه بود
 نصرا و دیگر در عهد و عهد و نماز که از نور نماز و در آن شخص نجاسات و خبیثات
 خود را مطلق انداخته و بهر کس که در آن طاعت قرآن و آن بس باشد و اگر
 آن و بوی هم رسد در حال آن و نمایان و در حق آن شود و بار از آسمان چنانکه
 نامت سارکان بر او و نام و در کافه از نور و زنده و جامع الهی و حق و خبیثات
 البیضاء علی السمع نامت که البیت الذی یقرأ فی القرآن و ذکر الله عز وجل
 بکرمه و من حضرت الملائکه و من حضرت الشیاطین و من حضرت الجن و من حضرت
 خانه که از نور و در آن قرآن و ذکر و دعا و نماز و غیره در آن بس باشد و اگر
 و حاضر کردند در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 چنانکه در حدیث است و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 کرده نشود و خدا عز وجل در آن که در حدیث است و در آن و در آن و در آن و در آن
 در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 علیه السلام منقول است که القرآن عبد الله علی خلفه فقد نبی للمسلمین
 فی عهد و آن و آن و آن و آن و آن و آن و آن و آن و آن و آن و آن و آن
 و خلفه و آن و آن و آن و آن و آن و آن و آن و آن و آن و آن و آن و آن
 که و آنکه و آن و آن و آن و آن و آن و آن و آن و آن و آن و آن و آن و آن

۴۵۱ بخواند و همان منافع حضرت امام محمد باقر علیه السلام انبغون روایت شده که هر که قرآن
 قرآن کند ایستاده و نماز خود و سب خدا را بر او هر چه صدق و هر که قرآن
 کند در نماز خود و سب خدا را بر او هر چه صدق و هر که قرآن کند در نماز خود
 ایستاده خدا را بر او هر چه صدق و هر که قرآن کند در نماز خود ایستاده
 صلی الله علیه و آله انبغون منقول است که هر که قرآن کند و آن در حدیث است و در حدیث
 عاقلان و هر که خواند و نماز و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 از حدیث شریف طایفه که در حدیث است و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 غیره و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 خواند و ایستاده و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 از طایفه و شغال است و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 عبد الله علیه السلام منقول است که هر که قرآن کند و آن در حدیث است و در حدیث
 از حدیث است که ایوان که در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 شوم و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 حسنت و غیره و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 بر او و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 شیخ و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 چنانکه در حدیث است و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 البیضاء علی السمع و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن
 من آنکه و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن

تسخ باشد و الله اعلم و چون ذکر این مطلب بسبب و قصد در مجلس تمام این با که اثر
یا قرات در تمام صبح و عصر و شب و هر وقت که بخواهد در هر روز
در آن بکشد و مثل القرآن ترسل آن قرات و اوده است و در هر روز در آن بکشد
امیر المؤمنین علیه السلام منقولات که الترتیل و حفظ القرآن و ادا آن و هر وقت که
محافظة کردن و قضا است و ادا نمودن حرفها از خارج و در بعضی نسخ مجاز است
پای آن و هر وقت که در آن بکشد و در کتب ادا نمودن و گفته اند که قرات خیال
و شمرده باید نمود که اگر استمع خواهد شمار و حرف کتب تواند نمود و قرات
را صلی الله علیه و آله ایام النبوت روایت نموده اند و در کتب از عبد الله بن مسعود
که یکصد مرتبه حضرت اید عبد الله علیه السلام را از قول خداوند عز و جل و مثل القرآن
ترتیل فرمود که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر وقت که در آن بکشد یا
ولا تهذه به الشبهة لا تهذه به الشبهة و لکن از هر وقت که العاصی لا یکن
احکم آخر التوراة خلاصه خبر بسبب احتمال اینکه واضح و روشن باشد آنرا
و کلمات قرات و شش سال خبر و تذکره آنرا مانند خداوند عز و جل و مثل القرآن
مکن آنرا مانند انصاف سر و بعضی بسیار تند و در هر خوان که حرف از آن می شنود
پراکنده که در آن اثر است بر آنکه که در آن بکشد یا آنرا از هم فاصله که نظم
از هم باشد و دیگر آگاه سازد و لهما سخن خود را که غیر خیال ادا در آن کنند که در کتب
در این است و تاثیر گردید و در بعضی قرات در حدیث مجاز و غیر آن و هر وقت که
و این ظاهر است و باید که باشد و هر وقت که احد شما آخو سوره غیر پیش از
این باشد که در آن خوانده شود و سوره با تمام رسد و در زمان که از آن
روایت شده که مکره آن بقرآن قل هو الله احد بغیر سوره و فاهو مست
اینها خوانده شود سوره قدری الله احد بغیر سوره اما که ذکر کردیم الله احد و تمام
رسید و تشریف است و مراد اینست که از قرآن بعد از آن سوره شریفه یکصد مرتبه
از قرات تعین پسندیده و سوره ترتیل است نیز در کتب از هر مرتبه عبد الله بن مسعود

روایت کرده است از سوره
صحت

کند

در کتب معتبره
صحت

کند حضرت ابی عبد الله علیه السلام گفت که قرات یکصد مرتبه آنرا از هر یک روز یکصد مرتبه
ان تقراء من اقله من شهر یعنی خوش بمراد آید قرات کند آنرا در یک روز و هر
اینصون مذکور است که ابوبصیر حدیث آنحضرت عرض نمود که خداوند کدام قرات قرآن
یکصد مرتبه از اقل تا آخر از یکصد مرتبه یا این پسندید و یکصد مرتبه آنحضرت فرمود که
و حسب قرات کنم فرموده تا رسید به شش شش آنحضرت به شش شش که در آن
با مراد اینکه این مجوز است بعد از آن اینصون ادا فرموده که با مجاهد حدیث که آن که
از شما بود از اصحابی صحیح صلی الله علیه و آله طریق ایشان این بود که قرات می نمودند قرآن
در ماه و اندک که بدست قرآن خوانده نمیشد و بدست و بعد و دیگر خوانده نمیشد
و ترتیل غیر باید که چنین باشد و چون گفته اند که در آن ذکر آنست باشد و هر وقت که
و بنا به حدیث که از آنست و در حدیث دیگر که در کتب است طریقت کردن خوانده
که در آن ذکر نیست باشد نیز که در حدیث ابوبصیر حدیث که قرات یکصد مرتبه از هر
نسخه دیگر غیر آید این مجوز و یکصد مرتبه آنحضرت فرموده اند که در هر روز یکصد
کند در هر روز یکصد مرتبه و بدست ایشانست که بعد از این متبوعه و پس فرموده هر روز
ایستند از هر روز یکصد مرتبه و هر وقت که از هر روز یکصد مرتبه حاصل نمیشد آنرا
در فضائل مسیح ما هر مثل آن نیست آنرا حق و رحمت عظیم است تا بسیار گفتار آن چند از
که توانی طاعت ادا اینست که در ماه مبارک رمضان آنرا عبادت و تلاوت است و اینها
یکصد مرتبه در هر روز و شب تلاوت قرآن که در شب ختم شود و مجوز است که در
ماه مبارک که قرات قرآن در آنجا باشد بعد از سوره و استسکان است و ابو جعفر
گفته که این عبادت که هر روز قرات بخشد کردن عجل و شتاب است که اگر
سوره بقره خواند و در آن رعایت ترتیل نماید محبوب تر است از غیر آن و هر روز یکصد مرتبه
خواند و ترتیل حاصل رعایت ترتیل و آخر از آن بعد از اتمام آداب تلاوت قرآن است
و بعضی از فقهاء گفته اند که رعایت قرات بعد از نماز در هر روز یکصد مرتبه
اندر شیخ شریف طایب شاه در الغیة و التیجانیس تمام ذکر آنها مفصل است

۲۵

کلمه باشند و نیز در آن که از آن طریقی صواب علی السکینه مضمون روایت شده که در کتب
یکدیگر بخند از غرض صحت خبری که از آن غیر یکدیگر در جوهر آنست در آن نهادند که از آن
که در میان جاهلان باشد غیر هرگاه قدر او اند و در امور دینی رجوع به شیخان و مجتهدین
که آویخته بخلاف بران نیست باشد و در آن قرائت کنند **فصل** در تفسیر و تکرار
در معانی کلام ربانی و در هر آیه و فقره ایستاد و دل مرده را بیدار نماید و در حیات
بایک کلمه غلط دادن بر او شود آن ظاهر است که کلام مخاطب آن جهت و مخرج
بآن شکل نیست و این شکل خلایق و یا آن مانند حضرت و این مانند که هر دو آن
پوست است و این بنیاد مغز و یا آن بمنزله شجر است و این بمنزله غریب است و این
کلام اگر مخاطب آنها را نکند تن و مانند صحرایان و استخوان جان بر او برانست
روحانی نگرفته قدم نشاند سر گذشتن و عین غایت و مخرج غایت غایت
کلمه در جان خروج داشتن قرآن دل بر در و در او قرآن دیده و معرفت بر آن
چشم جسم این و چشم جان آنرا تو در آن قرائت و دید و عرف و احوال و معرفت
قرآن جواب سر و خات تو در حاضر نشد و در معصیت لفظ قرآن چه ظرف است
آب بنیاد بظرف در سکر و حرف را به زبان توان را در آن جان قرآن بجان توان خواند
لفظ او از و عرف و آیت چه در سبب که در شیعه بنیاد است هر چه او از و عرف و آیت
نخاستان از و عرف و آیت و در ظرف و عرف و آیت که بنیاد زلفش بر کس نیست
پس سر او از آنست که در ظرف و آیت و بنیاد زبان با الفاظ قرآن مطلق است
نیز در معانی لطیفه آن لغزش نماید و مجتهد که چشم ظاهر از دیدن خط و لغزش
بیکر و دیده باطن نیز از رسیدن بجای آن همیشه بر پیش آید که با او
شمار در آن در زنده معانی او را بیدار کند و قرآن داخل باشند تا الله تعالی
سوره حق که در آن کلمه که بعد از آیات و آیتها که اولو الدلائل بفرمان
قرآن که نیست که در فرستاده که آنرا سوره تو بگوشت داده شده غیر بر خیر است
فکر و اندیشه بنیاد آیت آن و مانند که غیر بنیاد که در معانی باطنی است

در تفکر معانی

آنکه در آن ایات آن که در کتب از دلائل معرفت با حق تدبر بر آنها مطلق و متیقن گردند
ظاهر است که غرض از تکرار و تکرار و تکرار آنست که در کتب و کتب و کتب و کتب
بسیار در هر کلمه و فقره نماید و تواند شد و در هر یک بنیاد است و اعضاء آن چشم را از
خواب طمان غفلت بیدار کند و چنانکه در بعضی از اخبار و ترویج صلی الله علیه و آله بعد از اتمام تکرار
که گوشت و کوفه اعده عجايب و در کتب اربعه العلوم لا یکن هم احدکم آخر السوره جان
نمرا که توفیق کند و نماید و توفیق از عجايب قرآن و حرکت امید آن غیر خدا
کینه و اظهار در میان که نشانه مخصوص شما اینک سوره زنده تا آخر رسد چنانکه گذشت
و در کتب از آن کتب احکام این حضرت امام موسی العابدین علیه السلام است
که آیت القرآن در این فکرها لغت غزالیه یعنی لک لفظها فیها غیر آیه
قرآن و غیره است پس هرگاه که گفته در غیر اینها از آنرا و از اینست که نظر آن و بعد از آن
بسیار هم در آن کتاب از آنجا که شیعه با علی السلام در دین که کتاب است
الشرق و المغرب لما استوحشت بعد ان یقول القرآن مع جمل غیر اینک اگر هر کس
در آن غفلت نکند و هرگز در آن غفلت نکند و از تکرار و تکرار و تکرار و تکرار
از آنکه قرآن با هر یک از آنها آیت که در آن سوره و هر حرف و قرآن و باغ نظر
مانند صدای حقان آن است از صحبت خلق که در آن انس با حق و آن چند است
و در آن کتب که در کتب آن امام کریم و فی ساجدین علی السکینه قرآن است و لکن
الدین بیکر و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار
آن بزرگوار از این تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار
بجز تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار
اینهمه است که در آن میفرموده است که صافی از طاعت کلام حضرت با حق
و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار
اینهمه و باغ جان از تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار
تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار و تکرار

۶۵۹ آن ابراهیم است زنده و عبادت ظاهر ایشان بحدی بود که جمیع ارض و خفا و المعقل
 از حسن ظن با بقوم ظلم و جور و در محاربت ایشان توقیف داشتند و با آنکه ظن
 جنایت طلب ابراهیم و یونس علیه السلام بود بچراغ است و حق ایشان را میخواست
 چنانکه علمای سیر از کج از نظر آن آن شوکتی که داده اند که گوی در نهروان
 شکوه دل افشاد که آن جماعت که با ایشان در جنگ بود و جنگی را تمام و نمیکردند
 از کتاب قتال ایشان امر و طاعت با امر از لشکرگاه و چنانکه در کتب و کتب و کتب
 بر زمین زدم و بر خود بران بستم و شستم تا گاه حضرت امیر المومنین علیه السلام
 بر رسید که آب از دستم آید و منظره که با خود داشتم پیش آوردم حضرت سبط
 گرفته رفتند که از نظر غایت گشت بعد از آن با کشته و خیمه ساخت و در
 پیرشت تا گاه سوار و دیم که آنحضرت را بیعت گفتم یا امیر المومنین این سوار
 بفرماید فرمود او را بخوان خواندم آمد و گفت یا امیر المومنین مخالفان از خود
 که شسته فرمود کلام که ایشان که شسته باشند سوار گشت و الله که شسته آنحضرت
 فرمود کلام که شسته اند ازین سخن بودند که دیگر آمد و گفت که نیادم تا به جیم
 مخالفان از آب که شسته امیر فرمود که والله که شسته اند و چون گذرند که مخالفان
 و برتر شدن خونهای ایشان انعامت پس آنحضرت بر خاسته و فرمود بچشم و کلام
 گفتم که آنچه که در آن بدین منزه افتاد بعد از این سخن جاری معلوم و حدیث
 که در این اشخاص میخواند و گفتم با خود اما با تو عهد کردم که اگر منم مخالفان
 نذر و آن که شسته اند اول گفتم که با امیر و خوب گفتم من باشم و اگر که شسته باشند
 برقرار این صفات است و زخم جگر از صفات گذشته و بعد که رات ایشان
 بر جاست و یکس از آب که شسته تا گاه آنحضرت از مقام عزت آمده پشت بر پشت
 و حرکت داد و فرمود که حقیقت کار تو روشن شد گفت آری یا امیر المومنین و در
 یکبار خود شوال بکشتن الما حاصل نموده را محض استی که خواندن قرآن مجید با
 و نمیدانست با حقیقت مضایق آن دل نهاده و او را و نو او را از این مصلح و نجات

علی بن ابی طالب
 علیه السلام

۶۶۰ و الا حاله مانع حال علمای بود و خواهد بود که جانب حق و نور شرع و حجاب از آن
 شسته شده و در باره ایشان فرموده است مثل الذین حلقوا القلوب ثم لم یحکموا
 کمال الحجاب و استغفار حاصل میزند مثل آنکه در کمال نور و کشته و کشته و کشته
 بعضی از آن عمل نکردند مثل خود که بار آن کتابها باشد یعنی چنانکه در کتب و کتب
 سیر و شریف این نیز از جمل نور و دانستن آن فایده نخواهد بود این قول لا ایشکم
 علیما علی الملوکة فی القرطی باشد و در خواندن و دانستن دل بر قبول و شکر
 است ندان حدیث که در روایت و روایت است کار تو اندر دیده و گفتم یا امیر المومنین
 انقل الله کونوا مع الصادقین را عرض و فرمود که عبادت نمودن و با مخالفین
 صوابین و ساقی و فرمود که کلام که صدر از عذاب امیر تو اندر این حدیث خاص است
 حافظه علی الصلوات و الصلوة الی علی بود و در او را در این حدیث که در
 آنجا در عبادت که است که کلام که در روایت است کلام که علی الصلوات و الصلوة الی علی
 آن اصدرا و در این لغت کتابت که صحت است بر و در این کتابت که است که در آن
 را با قلم زبان بر جیمه نطق و بیان که شستن و از دل و جان تسلیم بر خط قرآن آن
 و مع خدا خود را از این قرآن انکاشتن و در روز جزا چشم ببار و اندر کمال آن
 نجات صحت و دور انکار است و صاحب این او صاف و در عبادت حفظ قرآن و خلقت
 و غیر صاف بلکه از عدم بالاتر است و آن که تو و آنحضرت یا امیر و در سلی و در
 با حال در مطایق خواهد بود که بشه یوسف که از در است حافیه حضرت از کلام
 حکم از عذر و اگر در و است که با معاشر خدای القار انقل الله عز وجل فاعلم
 من کتابه فانی مسئول و انکم مسئولون فی مسئول عن تبلیغ الرسالة
 و اما انتم فستشارون عما حکم من کتاب الله و شقی فیما اورده قاریان
 قرآن و شیدا و خدا عز وجل در آنجا حاصل آن کرد و اندر انکه از کتب خود
 میزند که شوال کرده خواهد شد و در شکر که شوال کرده خواهد شد و در شکر که شوال کرده
 شوال ده خواهد شد از این سبیل بخیر و الا شال پس شوال کرده خواهد شد از این سبیل

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

قد رزقنا من فضل و بابت از حق تعالی و احیای ایشان در بهشت و در فضل سوره اعلم انما انما
بسم الله الرحمن الرحيم روايت کرده که هر که قرأت نماید آنرا در فضیله یافت که نه بار و روزگار
داخل بهشت است از هر آن که خواهد و در ثواب سوره غاشیه هم از آن حضرت نقل شده که هر که
مداومت در قرأت کند تا روز قیامت در فضیله یافت که ثواب او را خدا از ثواب هر چه خود در دنیا آفریند
و در روز قیامت از هر روز قیامت از خدا بخواهد و در فضل سوره فجر هم از آن حضرت نقل شده که هر که
غیر از سوره غاشیه در آن روز قرأت کند آنرا در فضیله یافت که در سوره غاشیه
سوره ارحم من غیرها است هر که قرأت کند آنرا بگوید باشد با حسی من غایبها
السم روز قیامت در روز امان بهشت و در فضل سوره بلد هم از آن جوان معجز و غریب
السم روايت نموده که هر که بگوید باشد قرأت او در روز قیامت از ثواب سوره بلد است
سورتي که از فضلهاست و بابت در آخرت سودمند است و او را نزد خدا از ثواب سوره بلد است
و بابت در روز قیامت از هر روز قیامت از خدا بخواهد و در ثواب قرأت و التمسيد و التمسيد
والم التمسيد از هر روز قیامت از خدا بخواهد و در ثواب قرأت و التمسيد و التمسيد
در روز قیامت از هر روز قیامت از خدا بخواهد و در ثواب قرأت و التمسيد و التمسيد
قرموسی او و در روز قیامت از هر روز قیامت از خدا بخواهد و در ثواب قرأت و التمسيد و التمسيد
بر قرأت آنرا و گوید خداوند تبارک و تعالی که قبول کرد که او را شهادت بر او بدهد و در ثواب
مردم آنرا بر او بدهد و در ثواب قرأت و التمسيد و التمسيد
کنند که هر که آنرا در روز قیامت از هر روز قیامت از خدا بخواهد و در ثواب قرأت و التمسيد و التمسيد
فضل سوره و التمسيد از هر روز قیامت از خدا بخواهد و در ثواب قرأت و التمسيد و التمسيد
آنرا از هر روز قیامت از هر روز قیامت از خدا بخواهد و در ثواب قرأت و التمسيد و التمسيد
از هر روز قیامت از هر روز قیامت از خدا بخواهد و در ثواب قرأت و التمسيد و التمسيد
در روز قیامت از هر روز قیامت از خدا بخواهد و در ثواب قرأت و التمسيد و التمسيد
که شهادت بر او بدهد و در ثواب قرأت و التمسيد و التمسيد
در آسمان شرف و قد عید السم نور عوده که هر که قرأت کند آنرا از ثواب في ليلة القدر

بسم الله الرحمن الرحيم

در فضل از هر روز قیامت از هر روز قیامت از خدا بخواهد و در ثواب قرأت و التمسيد و التمسيد
عمران و سکر و از اتم شمع و در حضرت ابی جعفر علیه السلام روايت نموده که هر که قرأت کند آن
آنرا در فضل از هر روز قیامت از هر روز قیامت از خدا بخواهد و در ثواب قرأت و التمسيد و التمسيد
هر که قرأت کند آنرا از ثواب سوره غاشیه یافت که در سوره غاشیه هم از آن حضرت نقل شده که هر که
مداومت در قرأت کند تا روز قیامت در فضیله یافت که ثواب او را خدا از ثواب هر چه خود در دنیا آفریند
و در روز قیامت از هر روز قیامت از خدا بخواهد و در فضل سوره فجر هم از آن حضرت نقل شده که هر که
غیر از سوره غاشیه در آن روز قرأت کند آنرا در فضیله یافت که در سوره غاشیه
سوره ارحم من غیرها است هر که قرأت کند آنرا بگوید باشد با حسی من غایبها
السم روز قیامت در روز امان بهشت و در فضل سوره بلد هم از آن جوان معجز و غریب
السم روايت نموده که هر که بگوید باشد قرأت او در روز قیامت از ثواب سوره بلد است
سورتي که از فضلهاست و بابت در آخرت سودمند است و او را نزد خدا از ثواب سوره بلد است
و بابت در روز قیامت از هر روز قیامت از خدا بخواهد و در ثواب قرأت و التمسيد و التمسيد
والم التمسيد از هر روز قیامت از خدا بخواهد و در ثواب قرأت و التمسيد و التمسيد
در روز قیامت از هر روز قیامت از خدا بخواهد و در ثواب قرأت و التمسيد و التمسيد
قرموسی او و در روز قیامت از هر روز قیامت از خدا بخواهد و در ثواب قرأت و التمسيد و التمسيد
بر قرأت آنرا و گوید خداوند تبارک و تعالی که قبول کرد که او را شهادت بر او بدهد و در ثواب
مردم آنرا بر او بدهد و در ثواب قرأت و التمسيد و التمسيد
کنند که هر که آنرا در روز قیامت از هر روز قیامت از خدا بخواهد و در ثواب قرأت و التمسيد و التمسيد
فضل سوره و التمسيد از هر روز قیامت از خدا بخواهد و در ثواب قرأت و التمسيد و التمسيد
آنرا از هر روز قیامت از هر روز قیامت از خدا بخواهد و در ثواب قرأت و التمسيد و التمسيد
از هر روز قیامت از هر روز قیامت از خدا بخواهد و در ثواب قرأت و التمسيد و التمسيد
در روز قیامت از هر روز قیامت از خدا بخواهد و در ثواب قرأت و التمسيد و التمسيد
که شهادت بر او بدهد و در ثواب قرأت و التمسيد و التمسيد
در آسمان شرف و قد عید السم نور عوده که هر که قرأت کند آنرا از ثواب في ليلة القدر

۴۸
 و گفت ایان بود جبر علیه السلام نماز میکند و نه بویس گفت اورا که با جبرین یک چیز شده است
 آن کرده که شما و نماز کند و بگوید که تورات خداوند احد است یا نه نشسته و سواره باده
 و در رفتن و آمدن و دست چپ و راست و کاف و نیک و کورت و در کاف از جانب چپ و راست
 علیه السلام منقول است که هر که قرأت کند در هر احدی در هر فرستاده شود و بگوید که هر که قرأت
 کند آنرا و بار خیزد فرستاده شود و بگوید که هر که قرأت کند آنرا و بار خیزد فرستاده شود
 شود و بگوید که هر که قرأت کند آنرا و بار خیزد فرستاده شود و بگوید که هر که قرأت
 بر او و او از ده قصه در هر شب پس کین خط اعمال که بر او با بویس قصه بر او از ده قصه
 نظر کنیم تا بنهاده هر که قرأت کند آنرا احدی از ده قصه شود و بر او و او از ده قصه
 خوشه و با او هر که قرأت کند آنرا احدی از ده قصه شود و بر او و او از ده قصه
 است و نیکویش آن خط کشیده و خوشه و بر او از ده قصه شود و بر او و او از ده قصه
 هزار بار در روز یا شب یا نیمه شب یا نیمه شب یا نیمه شب یا نیمه شب یا نیمه شب یا نیمه شب
 از ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه
 جعفر و با او ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه
 الکاف و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه
 هر که تمیز دارد و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه
 رسد آنرا قرأت نماید منع کند و باز دارد آن جبار را خدا عز و جل از ده قصه
 که بخواند آنرا از پیش و از پس و از دست و از چپ و از راست و از ده قصه و او را ده قصه
 عز و جل و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه
 و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه
 در ثواب و الا عمل از ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه
 و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه
 آنرا شمع و دیگر که در هر یک از ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه
 که از سنده خدا صبر و در پیش که تخمین که قبول کرد خداوند و تو را

در خواص و فضل
 بسم الله

۴۹
 و گفت ایان بود جبر علیه السلام نماز میکند و نه بویس گفت اورا که با جبرین یک چیز شده است
 آن کرده که شما و نماز کند و بگوید که تورات خداوند احد است یا نه نشسته و سواره باده
 و در رفتن و آمدن و دست چپ و راست و کاف و نیک و کورت و در کاف از جانب چپ و راست
 علیه السلام منقول است که هر که قرأت کند در هر احدی در هر فرستاده شود و بگوید که هر که قرأت
 کند آنرا و بار خیزد فرستاده شود و بگوید که هر که قرأت کند آنرا و بار خیزد فرستاده شود
 شود و بگوید که هر که قرأت کند آنرا و بار خیزد فرستاده شود و بگوید که هر که قرأت
 بر او و او از ده قصه در هر شب پس کین خط اعمال که بر او با بویس قصه بر او از ده قصه
 نظر کنیم تا بنهاده هر که قرأت کند آنرا احدی از ده قصه شود و بر او و او از ده قصه
 خوشه و با او هر که قرأت کند آنرا احدی از ده قصه شود و بر او و او از ده قصه
 است و نیکویش آن خط کشیده و خوشه و بر او از ده قصه شود و بر او و او از ده قصه
 هزار بار در روز یا شب یا نیمه شب یا نیمه شب یا نیمه شب یا نیمه شب یا نیمه شب یا نیمه شب
 از ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه
 جعفر و با او ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه
 الکاف و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه
 هر که تمیز دارد و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه
 رسد آنرا قرأت نماید منع کند و باز دارد آن جبار را خدا عز و جل از ده قصه
 که بخواند آنرا از پیش و از پس و از دست و از چپ و از راست و از ده قصه و او را ده قصه
 عز و جل و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه
 و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه
 در ثواب و الا عمل از ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه
 و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه
 آنرا شمع و دیگر که در هر یک از ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه و او را ده قصه
 که از سنده خدا صبر و در پیش که تخمین که قبول کرد خداوند و تو را

کما نمیدانم این خطه را در وقت خوابت به از آن آیت
 یعنی از آن بجز آنست که در آن وقت خوابت به از آن آیت
 شیخ صدوق صاحب شرا در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام این خطه را
 مقوله است که هر که آن آیت را بخواند بر او برسد که از او بگذرد و از او بگذرد و از او بگذرد
 و در آن مکره از مکره آخرت سستی که از او بگذرد و از او بگذرد و از او بگذرد
 قبر و در آن مکره از مکره آخرت سستی که از او بگذرد و از او بگذرد و از او بگذرد
 علیه السلام تا در آن شب خطه را که در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 مجرب است که در آن شب خطه را که در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 گفته اند از آن خطه را که در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 از آن خطه را که در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 پس در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 حضرت فرمود که بخوان این آیت ان ولیم الله الذی نزل الکتاب و هو حق
 و باقیه و الله حق قد نزل من السماء که در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 را بجهنم که از آن خطه را که در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 ضربه و در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 نماند که از آن خطه را که در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 و در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 قدر و الله حق قد نزل من السماء که در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 سبحانه و تعالی ما جبرئیل و جبرئیل و جبرئیل و جبرئیل و جبرئیل و جبرئیل و جبرئیل و جبرئیل
 چاره را در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 آن که در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 آنکه این آیه را در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام

فواید آیات
 که در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام

بگویند که در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 که در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 آنکه حضرت فرمود که بخوان این آیت ان ولیم الله الذی نزل الکتاب و هو حق
 و باقیه و الله حق قد نزل من السماء که در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 را بجهنم که از آن خطه را که در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 ضربه و در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 نماند که از آن خطه را که در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 و در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 قدر و الله حق قد نزل من السماء که در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 سبحانه و تعالی ما جبرئیل و جبرئیل و جبرئیل و جبرئیل و جبرئیل و جبرئیل و جبرئیل و جبرئیل
 چاره را در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 آن که در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 آنکه این آیه را در آن شب است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام

نعمت است و این بابت عزت کثیر چاه کثرت است و این راه درست کار آن که آلام را بکشد
آرام آید و الله تعالی بطن القلوب پس بنده عاقل توفیق که آموخت جان غم را بخرد
تعبی که اگر از کفر آمدن اندیشوار باطل را بدارد و قهر و کینه این و آن را ببرد
دست ایمان بآید و آتش شمشیر حق را بر دوزخ و شمشیر که انداخته و خورده و خورده
کرد است و خوار است جلوه فراموش کرد است و جانی بی عفت از زنده زنده در آید
قیام و قعود و سید حضرت او بیکند از دوزخ و دوزخ را چون زشتی سبب توبه و توبه را
پرسید و در کتاب کرم خود ستوده و در زنده زنده آن عریان این نوازش و کینه
زنده است که الذین یذکرون الله قیامه و قعوده او علی جنبه و بی عفت و بی عفت
السوا و الا ارض بنا ما خلقت هذا باطلا یفعلنا ففعلنا عذابی الله و الله
ایک آن که که بیکند الله تعالی را ایستاده و نشسته و بیدار و خواب و هر حال از
ای حضرت او غافل نشود و فکر جنبه در آفرینش آسمانها و زمین و شرف این و عفت
رفعت بطن اینست و بر آسمانها و دوزخ و زمین و سوا و احتمال این
در زیر پا افتاده آن یک محاسب که که عالم آفرین و این یک در آن کل و لا اله الا
الله و لا اله الا الله که که هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک
این هر کدام بیکند و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک
لیف و سوا و سوا و سوا و سوا و سوا و سوا و سوا و سوا و سوا و سوا و سوا و سوا و سوا
از جنبه هر دانه نیم حکم ظاهر از جمیع هر یک و لا اله الا الله تعالی و هر یک و هر یک و هر یک
و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک
نیم هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک
هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک و هر یک
از خداوند و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند
صاحب و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند
که هم خداوند و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند و خداوند

[illegible]

که در آن روز خداوند تعالی بفرماند که هر که در این روز که خداوند تعالی
 مانتن است از آن که در حق او هر که پس چون منده این کلام را که خداوند تعالی
 بر او در پیش از روزی که حال از حضرت خورشید بر علیه السلام منقول است که هر که پس
 و بعد سبیل انصاف و بعد از آنکه خداوند تعالی بر او است بر او است و چون از او پس
 و بعد که از او بر او است بر او است و چون از او پس بر او است بر او است و چون از او پس
 آن بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است
 حضرتان ماثور است که هر که پس از آنکه گوید که خداوند تعالی از آن که
 زبانه و در این است که بعد از خداوند تعالی از آن که پس از آنکه پس از آنکه
 و پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه
 خداوند تعالی بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است
 این حضرتان ماثور است که هر که پس از آنکه گوید که خداوند تعالی از آن که
 بنوعی است که این کلمات که پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه
 از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه
 که کانت او بی گناهی پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه
 او از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه
 عاقلین پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه
 او از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه
 محرم است تمام که پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه
 علیه السلام بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است
 خداوند تعالی بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است
 که نظر آن بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است
 باز بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است

ای عباد

این بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است
 از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه
 او از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه
 عاقلین پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه
 او از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه
 محرم است تمام که پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه پس از آنکه
 علیه السلام بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است
 خداوند تعالی بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است
 که نظر آن بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است
 باز بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است بر او است

وذاکره بحریک الجواهر کویا میستند که دیداشد بر لب لطیف حیوانه بود برینکه این لطیف حیوان
برابر او را که مخصوصه ذکر خود زبان درجالبس می فتنه در خلوت در بسته دامن نهاده گشت از
دربالکسان تمامه بود و در مرتبه این شهاده را چون در حق محترم جنت از آلاش خست را
و صفت پاکیزه داشته به شرکت لیسانوش توان نمود محمد امین مصلاست بر جوانان خطه
اینکه از جانب الهی بر جیده و هر یک از اقسام آنرا افضل و ثواب بسیار است و دیگر خفا که
بعضی از بعضی افضل و در اخلاص از حق طاعت سوز را اذیل است پس تحت رنده
که حیاتیات این سعادت و حق کثیر بر بسته خود را بآن غرض و شوق و شاکش خاطر از
این چنین بیایان همواره محرم و آباد دارد و حرم صبر را بیا د خضرت او در حق
ربان و در جنتش محبوب مرغ ترک علاقی که کمال آن اندیشه را باطل دنیا را باین خلوت
خاص نموده چه یاد حق را مانده و شایع چون فکر و ذکر دنیا را باطل و این همه سال
ثرا را آفریده و هر مانند او و هر سوار بجا حدیث است پس کمال این صراطی که در
چون کمال کعبه این سه منزل را محنت بر سر زنده و دروغ دفع آن از خود
و لاشه غم مستطاع را با تازیانه شوق کمال از کل سخت و در وضع این شغل از
بر آوردن بسیار در کار و از این ناچار است قال الله سبحانه و تعالی فی سورة النافه
یا ایها الذین امنوا لا تلکم امرکم و اولادکم عن ذکر الله و فی فعله الا انکم
هم الفاسقون حاصل می شود از این سخن آنست که شغل آنست که شما را الهام شده
خبر از این شما از خود افعالی غیر از غرض خلق مال و اولاد و در غایت تشنگی از
دانش بر آب که بر ما خود را از آفتاب الهی غافل و از کمالش محروم نموده اند
که آنکه بدین مختصر ایمان آنست که دوست خدا بود و شریک و بی ادب و بی ادب
نماید و هر که این کار کند غیر با شغال این دو امر سریع الزوال از خود خواهد
بازماند پس این اندرز با یکبار آنست که با در آگاهی خویش و سوره سعادت و وجهه الهی
آتش سوزان این دو دشمن خانی سوخته اند انما امرکم و اولادکم عن ذکر الله
مذبحه عظیم از او مردانی که قعود و کار و از این خفت غفلت باز رسته و

[illegible]

[illegible]

آنکه بر ناختن است پس هر چه کرد الله تبارک و تعالی بزرگ باموسی مخلوق فی الضمائم
فمنه من ریح المسک آینه نور ناختن دهان روزنه دانه ترست نزد از بزرگتر هم آینه
او که از آن ریح غیب عید است استغنی عن معقوله که هر که روزنه دارد بر او خدا روزی
در شدت که پس رسد او را نشکر توکل کند او خدا عز و جل یاری دهد از شدت که
بیکره باشد روز او را در شب بیاورد باشد و یا چون افغان نماید خدا عز و جل
ما الطیب یحکم و یوحى له یکنى انهم ذوالقی قد غفرت له لغض انکد جعفر است
بروز و این نور تو از خشکشان خبر گوای باشد که بیشتر کنش تحقیق آید نزد او و نیز در
هر دو کس است و در شیخ و شایخا لغض خبر صحابه علیه السلام و در است که ان الله
عز وجل و کلامه کینه بالعلماء للصالحین در فیه ملائکه است غیر بیشتر که خدا عز
وجل کاشته است فرشتگان خود را یا جعفر فرشتگان را به عاقلین برابر روزنه داران
و هر سوخته که خدا و مراح بر علیه السلام از خداوند خود و تعالی ذکر کند بیشتر که او در
که اگر قدر فرشتگان خود را به برابر احد از خلق خبر کند که یکس است یا یکس از
در حق او و در فیه از جانب جعفر علیه السلام در است که قوم الضام عباد و صیحه
تسبیح و علیه تقدیر و دعا و مستجاب غیر خوار روزنه دار عبادت و طاعتش
و عایش قبول و دعایش مستجاب و دعا و فیه از ان امام همام علیه السلام معقوله
انما رای الضام قوما یاکلون او و جلا یاکل یحی که کفر شرف نزد بعضی
بکار نیست جعفر است محض حصول اینکه در روزنه دار وجود او روزنه بخورند از
او جعفر بخورند تسبیح کند برابر او هر روز که در تن او تسبیح است که توبه او جلا
از شدت که در تن او غیر محض قوما یاکلون که از جلا یاکل در تن او توبه
علیه السلام و این تسبیح که در تن هر فردی از الله عز و جل ملائکه بعد از تسبیح فیه از
لا اله الا الله حاصل اینکه هر کس بسیار روزنه گیر خدا عز و جل فرشتگان خود را بزرگ
نزد خداوند جنت از غذا پس خدایا و او را از بنای روزنه دار نفس او بزرگ
آورد که هر کس از تنش مغزت را بر خدایا دارد که کفر ضامن و کاران غمهاست که

118

[illegible]

۵۵۱ روزی که تمام شود روزی و روز قیامت هر که روزه دارد پست آن روز از شعبان رسد چنانچه
 بزرگتر از آن باشد و هر که روزه دارد روزی از شعبان نکند چنانچه از جانب پیشین چنانچه
 از سر که چهار ایام بود چنانچه که اگر روزه شد چهار روزی و پیش ازین واقعه از آنکه
 و خداوند عظیم جل جلاله که اگر گوید باشد که آن تو قیامت است که آن آسمان و قطره
 و هر که در شعبان و بعد از آن روزی که در روزهای این آفریدم آنها را بر او و بنده این
 تعالی سخت و دشوار بعد از روزه که حق تو ماه شعبان و اوله ایام شریفه انما که روزه روزه
 آنها و سایر اعمال را آنها عظیمه اخبار و هر دو یا یک از آنها روزه را چنانچه که در کتب
 سید علی بن حسین علیه السلام منقول است که هر روز پنجشنبه از ماه شعبان آسمانها را بخت
 کند که کوفه خداوند آید از فضل و کرم خود و روزه داران این روز را و وقایع ایشان
 اجابت کند هر که این روز و روزی که نکند در هر روزی که بگوید یا الله تعالی
 خلاصه این تاریخ شود و صلوات فرستد بر محمد و آل او خدا کند خدا تعالی هر چه
 باشد بیک روز آن آید که در ایام شریفه صدوق روح از جانب حق تعالی
 مروی است که هر که روزه دارد و روز آخر شعبان و مصلحت روز آخر ایامه رمضان و بنده
 تعالی بر او روزی و دو ماهی در پی و از کمالی که در این ماه شب یازدهم هر که شبانه
 از سعادت و لایق حضرت صاحب علیه السلام سراسر فضل و کمال است و از فضل آن
 امام که از حسن و فضائل منقول است که گوشت پسند نیست عجب مومنان رضا علیه السلام
 را از این فضل شعبان فرمود که آن شبی که آنرا بکند خدا تعالی در آن گوشتها را
 آتش فرزند و در آن کمالی که بزرگتر از آنکه در آن نماز است زیاده بر سایر شهرها
 که در آن چیز مویظ یعنی نماز مخصوص و لیکن اگر دوست دارد آنرا بکند قطع نماز
 بجز نماز است و آن که از این بر تو با نماز چندین از طهارت و لباس پاک
 شبانه که خداوند عظیم و از استغفار و دعا و هر چه که بدیدم خیر است بگویند و دعا
 در آن مستحب است و سایر اعمال این ماه بزرگوار را طلب بر استغفار و طلب مغفرت از
 آفریننده چنانکه در ایام از زبان بنی صلیب و ایتیه شده که گوشت از حضرت اباکس

در فصل شعبان

۵۵۲ این روز رضا علیه السلام شریفم که میفرمود که هر که روزه دارد از شعبان متذکر باشد استغفار الله و
 التوبه بزرگ خداوند تعالی بر او و بر آن از آنست که جوهر و صراط و عاقل کرد و او را از روزه
 که بهشت است و بکار از آنکه خداوند ادا و در هر عطا از آنکه در پیش بر دل و در پیش بنده
 چنانکه در ایام از پیش از خلافت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است و هر که که گذشت
 بصدقه در شعبان تربیت کند آنرا خدا جل و عز را بر او چنانکه تربیت میکند احد شایسته
 خود را تا آنکه آید روز قیامت و چنانچه که کرده باشد بر او مثل گوشت اصد و در فضل
 آنچه که گوشت از روزه که استغفار و صدقه در پیش اخبار از رضا از آن منبع خود
 سخنانی است مروی که هر که روزه دارد از شعبان بخیزد بر او طاعت از رضا تعالی
 بهشت شود و هر که استغفار کند از آنکه تعالی در هر روز از شعبان بکشد که
 کند و او خدا تعالی روز قیامت صدقه رسول خدا را بجز در میان کن که آنرا حضرت
 باشد از آنکه اطهار و یوسفین اخبار و واجب شود بر او از جانب تعالی که است
 اگر که در شعبان بصدقه و اگر چه بصدقه نماز باشد تمام کرده خدا تعالی
 بر آتش و هر که روزه دارد از شعبان و وصل کند آنرا بصیام ماه رمضان
 خدا تعالی بر او روزی و شش ماهی در پی و با آن اعمال این ماه از نماز و دعا و کار
 هر چه بکند اعمال و عذر عدم که آنها در بنی حضرت قیامت است و هر که
 از روزی شش روزه شش روز بعد از عید فطر است چنانکه در کتب و غیره و هر که
 بایست که جوهر و صراط و عاقل کرد و او را از روزه که بهشت است و بکار از آنکه خداوند ادا و در هر عطا از آنکه در پیش بر دل و در پیش بنده
 چنانکه در ایام از پیش از خلافت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است و هر که که گذشت
 بصدقه در شعبان تربیت کند آنرا خدا جل و عز را بر او چنانکه تربیت میکند احد شایسته
 خود را تا آنکه آید روز قیامت و چنانچه که کرده باشد بر او مثل گوشت اصد و در فضل
 آنچه که گوشت از روزه که استغفار و صدقه در پیش اخبار از رضا از آن منبع خود
 سخنانی است مروی که هر که روزه دارد از شعبان بخیزد بر او طاعت از رضا تعالی
 بهشت شود و هر که استغفار کند از آنکه تعالی در هر روز از شعبان بکشد که
 کند و او خدا تعالی روز قیامت صدقه رسول خدا را بجز در میان کن که آنرا حضرت
 باشد از آنکه اطهار و یوسفین اخبار و واجب شود بر او از جانب تعالی که است
 اگر که در شعبان بصدقه و اگر چه بصدقه نماز باشد تمام کرده خدا تعالی
 بر آتش و هر که روزه دارد از شعبان و وصل کند آنرا بصیام ماه رمضان
 خدا تعالی بر او روزی و شش ماهی در پی و با آن اعمال این ماه از نماز و دعا و کار
 هر چه بکند اعمال و عذر عدم که آنها در بنی حضرت قیامت است و هر که
 از روزی شش روزه شش روز بعد از عید فطر است چنانکه در کتب و غیره و هر که
 بایست که جوهر و صراط و عاقل کرد و او را از روزه که بهشت است و بکار از آنکه خداوند ادا و در هر عطا از آنکه در پیش بر دل و در پیش بنده

صاحب کتب و نسخ
در حقیقت این کتاب
در بین مردم و
مستوفی است

Handwritten signature or text in Arabic script, likely a personal note or signature.

بفرستادن عبدالمطلب و چون این خبر به عبدالمطلب رسید نزد ابراهیم رفت آمد و عبدالمطلب را
بعضی از مردم رسانیدند و شمه از غنای ایشان و نعمت مکان آن رسید و بعضی شرافت و کرامت و درستی
و حقانیت را ساخت و میراث و شناسا ساندند و فرمودند و بار آمدند چون عبدالمطلب را خبر رسید که
تنظیم کرد و مراسم افراز و اگر امجا آورد آنگاه ترجیح از خود که از در خواست کند که بخواهد
آید و عبدالمطلب را بد عبدالمطلب فرمود که ملازمان ملک شتران را همراهی اند و بخواب و او را بکن
بفرستادن و این بود که چون صاحب را با هم مجلس خود گردیده گفت که ای مرد شریف تو را در این
دور آمده ام که خانه را که اوست میباید خوار کنی و در این سخن میگوید و در خانه خندان
شتران و در بار ملک که برانید که اگر از شتران ملک که در خانه است از این خانه در بار ملک
قبول میکنی و شتران را از دست عبدالمطلب از جهان برسید ملک چه گفت ترجیح و این
ملازمان را بخواب و عبدالمطلب گفت که فرستاد شتران را و این خانه را خود او در شتران
آن خراب نمود و دروغ متوهمان آن خراب فرمود و بر آنان که در شتران شتران را از دست
و عبدالمطلب را بگفت در راه که در شتران بر میزد محو نام کند که کور شده انداده که اگر
آید اند که بر بار خراب آورده اند فیل را شتران که در کور شتران آورده اند که خاشاک
خداوند خود را میهند که اندک این کار را هر که در فیل شتران که در کور شتران آورده اند که خاشاک
خود را بخت خود و گویند اندک که ملک را تمام فرار و در کور که در شتران آورده اند که خاشاک
المطلب که حمایت حاج باو متعلق بود و شبیه بن عثمان که حمایت است بخود و کور که خاشاک
بود و چند صبح که در سپاه همراه همیشه بر روی سبیل و توبه است اندک که در شتران
فیل را داخل هم سازند و با شتران خاشاک که در شتران بود و در اندک فیل را
و هر چند که در شتران خاشاک که در شتران خاشاک که در شتران خاشاک که در شتران
برای خود را فرستاد که در شتران که در شتران که در شتران که در شتران که در شتران
سپید که ملک را و الا نداد و در کور که در شتران که در شتران که در شتران که در شتران
آنکه در شتران که در شتران که در شتران که در شتران که در شتران که در شتران
چند که در شتران که در شتران که در شتران که در شتران که در شتران که در شتران

آن ایست که اینک حجاج خان کور را خبر کرد و بر غضب و طعنه نازل شد چنانکه شرح و احیای
نایل شده بر این بود که غرض اصحاب او را بکلیان کوه بود بلکه غرض این زمره بود که بپناه
بود چون این زمره حجاج بن یوسف خاندان نام زمان بود و خداوند افعال خواست که در میان
سازد که او را پناه ندهد و حمایت نکند و استیسی محبت داد که خانه را بر و غار کند همانا
شیخ بزرگوار ازین سخن ایست که بر حجاج بن یوسف بنابر لشکرش ملائکه خاندان ازین
حکایت باز دارد و واقع شده و الا در کافه حدیث طریقه گویند که این است آمده که با
بنی حنیف خبر کرد و نیز برای خوابیدن کوه پس انداخته ابو یوسف را در میان
فرستاد و از آن صاعقه بآستان فرود آمده و خفا کرد که با طراف معجزه محله آن بود
ساخت و مرد از این استام خلا هر ایست که حجاج باشد و حاکم است و نیز که ازین
دیگر از غار سیران که آن نیز در غار کوه لیا روشن و واضح است آنست که کشتی
عده ای در وقت که طوفان غضب و عاصفها را غلبه گشت و طوفان آنست که طوفان
کافران و کفار که با از صخره زو زو کار شده از طوفان و در گذشت و از ارض قدرت طوفان
و باقی بماند که حلال کشتی را بنایان اسواج هر خطه بترتیب ساخت و تمام حکمت بالغه
ساخته و با و با بهر دریای هر ساعت آنرا بجا میسر افتاد و در خلال این حال
بمکان که مظهر رسیده بود و بگرد آن طوفان که در میان صفا و دره نیز میسر
بجا آمد و بعد از آن که در آن وقت و وقوع این امر عجیب از این صفا و دره نیز میسر
و در کتابت کافه و فیه هر دو مکرر است و در کافه حدیث دیگر از حضرت آمده که
علیه السلام برایت شده که حال آنکه کشتی نوح نماند آن طرف خانه نمود و در
زمین در آب فرو رفت و بعد از آن آمد و بر این که کشتی نوح نماند و بعد از آن نماند
بوگشت که او خانه طوفان را که مکتد که کشتی نوح نماند و در شرف رفت باشد و در
آن در حقیقت بحمد ظهور آن شده باشد و حضرت نوح با جمعه از ترسان که با او
گشته بوده اند بینگردد و در آن صحنه و جایی نباشند **دیگر** از غار و در آن صحنه
نماند و سعاد است سجد کرد آن در شب و ملائکه حضرت سجده کانیات صفا و در آن

در این کتاب
از کتب معتبره
است

منقول این مجاز که در کتب آنست و در آنست که در کتب معتبره است که از شرق ملائکه سعاد
نماند و مشیت زمان آنست که با آن چراغ خدا از نور از طاعت غایت از و صفا و در آن
الطیبه در خانه کوه بود و در آنست که حضرت از آن خانه فیض میان می نمود و ناکاه دید که چهار
شانه دیدیم سجد و در تمام ابراهیم سجده آنست و در باز که خود را از استیاد و در آن حال
بنده با جمعی که بودند که الله اکبر دست محمد المصطفی اکبر را که بنده را خداوند
از عید چهارم کان بعد از آن میان که در کوه بود و در وقت آن سجده را دید که
او پس عجب عجب بنده چشم خود میساید که با او در خواست بنده و در آنست که
از آنست که سجد بر خود آمد و او خلق را از طاعت غایت بر داشت و در آنست که
الطیبه که در وقت و هر کس را بر آنست و ملائکه ازین پس در آنست که
و در حواله آنجا آثار و علامات غیب که با مقام نفیست که در آنست که در کوف
آنست که در کوفه الطیبه که در نظر بر روی کرده و نور بر روی آنست که در آنست که
با یکس مرتبه نماند احوال بر سجد آنست و در آنست که در آنست که در آنست که
الطیبه که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
خانه منظم سجد نشین شدن و دیوار آنست که در داخل کشتی فاطمه است و در آنست که
در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
بنی امیه که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
سجده در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
با یکس در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
مجاز خود جواب و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
بعد از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
خداوند آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که
ما را که بعد از حسین بن علی و در تمام کتب پس مجوز است که آمد چنانکه نزدیک

1747

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰